شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین **قند پارسی** که به بنگاله میرود

شمارهٔ ۱۲ پاییز ۱۳۷۶

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو



به مناسبت پنجاهمین سالگرد استقلال هند

هند گرامی شاد باد

باز شاهین فکرتم جولان گرفت
فیل طبعم یاد هندوستان گرفت

تا خیالم نقش روی هند بست
یافت ذوقم جلوهٔ طاووس مست

بلبل فکرم خوش آوایی نمود
طوطی طبعم شکرخایی نمود

دل اسیر حلقهٔ زنجیر هند
جان فدای خاک دامنگیر هند

بس علوم شاهوار از آن خاک خاست
هند را کان نمک خواندن رواست

آن نمکزاری که خاکش عنبر است
خار او در پای خشش نیلوفر است

فکرها رنگین و رنگین چون هبا
رنگ بر رنگ همچنان روی ها

لشکر یونان از آنجا رم گرفت
عبرت از کار بنی آدم گرفت

شد عرب در هند و وحدت پی فکند
عاقبت آنجا عرب هم پی فکند

ترک تاتاری که از سر واگرفت
فارسی بود آنکه آنجا پا گرفت

از دری بود آشنایی های ما
آشنا داند صدای آشنا

هند بازار خرید ذوق بود
هند کشور عشق و شور و شوق بود

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت
کاروانها جانب وی می‌شتافت

ای بهار از هند دیگر دم مزن
بیش از این بر آتشم دامن مزن

کز فراق هند بس دلخسته‌ام
نام هندت بسکه بر خود بسته‌ام

من بهارم گو حکیم در یتیم
دل تپان از فرقت هند عظیم

طوطی بازارگاهم من مدام
طوطیان هند را گویم سلام

پس پیامی می‌فرستم سوی یار
در لطافت چون نسیم نوبهار

گوییم ای هند گرامی شاد باش
سال و ماه از بند غم آزاد باش

از سر اخلاص داریم این پیام
جان سخن کوتاه کردم والسلام

محمد تقی بهار



شمارهٔ ۱۲، پائیز ۱۳۷۶

فصل‌نامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

مدیر مسؤول

سیّد باقر ابطحی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

قند پارسی

ناشر

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸، تلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۴-۳۳۸ ۳۲۳۲



یادآوری چند نکته

❑ مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

❑ مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.

❑ فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

❑ حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

❑ فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

❑ مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.



فهرست مطالب



▣ ▣ ▣



دیدار شیخ اجل سعدی شیرازی
از هند
«بوستان سعدی» - بخارا
عمل: شیخ زاده
(۱۵۵۰-۱۵۲۰ م)
بازسازی تصاویر:
بیشان داس
(۱۹۱۰-۱۹۰۵ م)
موزهٔ آرتور ام سکلر
دانشگاه هاروارد،
کمبریج



پیشگفتار

شمارهٔ قبلی قند پارسی ویژه‌نامهٔ حافظ بود که موردِ تقدیر خوانندگان گرامی گرفت. خوانندگان گرامی از ایران و هند و سایر نقاط دنیا این ویژه‌نامه را با توجّه مورد مطالعه قرار دادند و نظرهای خود را دربارهٔ تقریباً همه مقاله‌ها ارسال داشتند که باعث تشویق گردید.

ما از خوانندگان گرامی برای توجّهٔ آنها به مطالب ویژه‌نامه تشکر می‌کنیم. باید عرض شود که این ویژه‌نامه ثمرهٔ مساعی و تشویق مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو جناب آقای سیّد باقر ابطحی بود که همواره برای پیشرفت صوری و معنوی قند پارسی کوشا هستند.

در این شماره که حالا در اختیار دوستداران زبان و ادب فارسی گذاشته می‌شود، هفده مقالهٔ پُر ارزش و تحقیقی به چاپ رسانده می‌شود. چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، این مقاله‌ها دربارهٔ جنبه‌های گوناگونِ زبان و ادبیات فارسی و نمایانگر روشِ تحقیق و پژوهش در این زمینه است. در این مقالات موضوعاتی مثل شعر و ادب و تاریخ و فرهنگ ما موردِ بررسی قرار گرفته است.

خوشبختانه نظر به‌اهمیت قند پارسی، بعضی استادان و دانشمندان ایرانی هم مقالات خود را برای چاپ در این فصل‌نامه لطفاً ارسال فرموده‌اند، ما از آنها و استادان فارسی در هند که هدف اصلی قند پارسی چاپ نتایج تحقیقات آنهاست، صمیمانه تشکر می‌نماییم. امید است که استادان و محققان مقالات پر ارزش خود را در آینده هم برای چاپ در قند پارسی ارسال نمایند.

مدیر

به نام خدا

سخنی با خوانندگان

از زمان نخستین شمارهٔ فصل‌نامه قند پارسی که در پاییز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰م) انتشار یافت تاکنون هفت سال می‌گذرد. خوشبختانه در این مدّت قند پارسی به‌عنوان یک نشریهٔ معتبر درمیان محققان و ادب دوستان و اساتید زبان فارسی و نیز در مراکز فرهنگی و بخشهای فارسی دانشگاههای سراسر هند مقام شایسته‌ای پیداکرده و هرچه بر شماره‌های آن افزوده می‌شود خوانندگان از این فصل‌نامه استقبال بیشتری می‌کنند. علاوه بر این قند پارسی در محافل دانشگاهی و مراکز فرهنگی ایران و در جمع اساتید و محققان ایرانی و همچنین سایر نقاط دنیا شهرت چشم‌گیری یافته و روز به‌روز خوانندگان بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد.

نظر به اهمیّت و جایگاه برجسته این فصل‌نامه است که بر آن شدیم جهت عرضه بهتر و جلب رضایت بیشتر خوانندگان محترم، در صفحه ارایی و آرم روی جلد تغییراتی دهیم تا قند پارسی از ذوق هنری و جذابیت لازم برخوردار باشد.

همان طور که خوانندگان اطلاع دارند نخستین تغییرات در ویژه‌نامهٔ حافظ که شمارهٔ اخیر این فصل‌نامه بود، به‌وجود آمد. از این شماره تصمیم گرفته شد روی جلد فصل‌نامه طرح مناسب دیگری جایگزین طرح قبلی شود با همان عنوان قند پارسی که از شعر زیبای حافظ برگرفته شده و بیت کامل در سرلوحه فصل‌نامه ثبت می‌باشد. ضمن اینکه محلی برای طرحهای مختلف و متغیر درنظر گرفته شده است. از نظر صفحه آرایی نیز در تمامی صفحات فصل‌نامه تغییراتی داده شده که امید است تا حدّی



مورد پسند واقع گردد. هدف اصلی چنانکه گفته شد عرضه بهتر قند پارسی و جلب رضایت خوانندگان ارجمند و اساتید محترم و محققان عالیقدر زبان و ادب فارسی است.

در پایان باید متذکر شد جای بسی خوشوقتی است که انتشار این فصل‌نامه با ارائه طرحی نو همزمان با پنجاهمین سالگرد استقلال کشور فرهنگ پرور هند صورت گرفته است که بدینوسیله این سالگرد استقلال را به شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی و مقامات محترم دولت هند و ملّت سربلند آن تبریک و تهنیت می‌گوییم و امیدواریم ملّت ایران و هند که هر دو از فرهنگ و تمدن کهنسالی برخوردار هستند و همواره در طول تاریخ با یکدیگر پیوندهای مستحکم دوستی و روابط دیرینه فرهنگی داشته‌اند بیش از گذشته این پیوندها و روابط استوارتر و عمیق‌تر شود.

سیّد باقر ابطحی



لاکپشت پرنده - داستانی از کتاب مشهور کلیله و دمنه - مکتب هرات - ۱۴۲۹ م - استانبول



شیخ برهان‌الدّین ساغرجی[1]

از مشاهیر مشایخ قرن هشتم در چین

○ **پرفسور نذیر احمد**

استاد بازنشستهٔ دانشگاه‌اسلامی، علیگره

شیخ برهان‌الدّین[2] از اهالی ساغرج[3] است. ساغرج قریهٔ بزرگی بود، بسیار خوش آب و هوا از قرای سغد سمرقند واقع در پنج فرسنگی[4] آن شهر که بسیاری از علما و فضلا از

۱- ساغرجی، صاغرجی و ساغرجی به هر سه صورت آمده است.

۲- سمریه، ص ۱۷۳.

۳- در لغت‌نامهٔ دهخدا در ردیف س- سازمان، علاوه بر برهان‌الدّین ساغرجی دانشمندان زیر از ساغرج مذکوراند: احمد بن فرج بن عبدالعزیز بن الهیثم ساغرجی مکنی به‌ابونصر فقیهی درگذشته ۵۷۴ و مدفون در گورستان جاکردیزه (انساب سمعانی)، حسن بن علی بن جبرئیل ساغرجی دهقان، مکنی به‌ابواحمد از محدثان (انساب سمعانی) شیخ‌زادهٔ ساغرجی از اکابر سمرقند (متوفی: ۸۱۲ه) (حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۵۸۱)؛ عبّاس بن الطیب ساغرجی که از محدثان بود (انساب سمعانی)؛ محمّد بن حاتم بن سعد ساغرجی مکنی به‌ابونصر از محدثان بود (انساب سمعانی)؛ محمود بن احمد بن فرج ساغرجی مکنی به ابو محامد شیخ‌الاسلام سمرقند، متولّد در ۴۸۰ ه (انساب سمعانی)؛ نجار ساغرجی از شاعران ملک خاقانیان که در خدمت سلطان خضر بن ابراهیم صله‌های گران یافت و تشریف‌های شکرف گرفت، رک: **چهار مقاله** تصحیح قزوینی، چاپ لیدن، ۱۳۲۷ ه ص ۲۸، ۴۶، ۱۵۲؛ خواجه یحیی ساغرجی از مشایخ تصوّف، مزار در گورستان جاکردیزه در سمرقند (قندیه ۱۳۶۷، ص ۳۳)؛ یوسف بن بختیار بن محمّد ساغرجی مکنی به‌ابو یعقوب از علمای قرن پنجم ساکن سمرقند، وفات: ۵۰۲ ه (انساب سمعانی)؛ یوسف بن صالح بن محمّد بن عبدالله ساغرجی خطیب درگذشته در سمرقند (انساب سمعانی).

۴- معجم البلدان، نیز شدّالازار، ص ۲۹۸، تعلیقات **چهار مقاله** به قلم مرزا محمّد قزوینی، ص ۱۵۲ و غیره.

آنجا برخاسته‌اند. مآخذ پیرامون شرح احوال زندگی این شیخ بسیار کم می‌باشد. معین‌الدّین جنید شیرازی در شدّالازار[1] که آن را در سال ۷۹۱هـ تألیف نموده، اشارهٔ مختصری به وی کرده است. در این کتاب دربارهٔ ساغرجی مذکور است[2] که "شیخ برهان‌الدّین ساغرجی که ملوک فارس قدوم او را با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند، قبل از حرکت از شیراز شیخ ناصرالدّین عمر[3] بن محمّد بن عمر بن احمد الکبری را اجازهٔ وعظ[4] و تذکیر و ابلاغ کلام و ارشاد انام در آن بلد اعطا نمود و به او منبر و سریر موهبت فرمود".

ملاّ عبدالحکیم سمرقندی[5] مؤلّف رسالهٔ قندیه شرح بالنسبه مفصّلی از احوال و کرامات شیخ برهان‌الدّین ساغرجی را نقل کرده است. از این رساله مستفاد می‌شود که

۱- چاپ تهران، ۱۳۲۸، تصحیح قزوینی و عباس اقبال، ص ۱۲۳.

۲- حواشی شدّالازار به قلم محمّد قزوینی، ص ۴۹۹. متن عربی شدّالازار به قرار زیر است: ولمّا عزم الشیخ برهان‌الدّین الصاغرجی علی الرحیل بعد ما تلقّی الملوک قدومه بالتبجیل قال انّی قد حاولت النظر و جوّلت الفکر فلم ار فی شیراز من یقوم هذا المقام و یستحق لابلاغ الکلام و ارشادالانام سوی هذاالامام فوهب له المنبر والسریر و احال علیه وظیفة التذکر. امّا عیسی پسر جنید شیرازی عبارت عربی را بسیار غلط ترجمه نموده: شیخ برهان‌الدّین که از مشاهیر بود، چون وفاتش نزدیک رسید، فرمود هر چند که می‌بینم در شیراز هیچ کس جای مرا نتواند گرفت، الا شیخ ناصرالدّین. منبری بنهاد و اجازت وعظ و ارشاد به وی داد و حال آنکه پادشاهان در قدم وی تعظیم و تبجیل داشته بودند، دیگر تعظیم او به اشارت او می‌کردند و سخن حق می‌گفت... الخ (رک: ترجمهٔ شدّالازار موسوم به هزار مزار تصحیح دکتر نورانی وصال، چاپ شیراز، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۶۲)؛ با وجود آنکه دکتر نورانی وصال از حواشی شدّالازار بقلم میرزا محمّد بن عبدالوهاب قزوینی زیاد استفاده نموده، امّا در اینجا او از گفتهٔ محمّد قزوینی صرف نظر نموده و "لمّا عزم الشیخ برهان‌الدّین الصاغرجی علی الرحیل بعدما تلقّی الملوک" را چون وفات برهان‌الدّین نزدیک رسید، ترجمه کرده که با اصل هیچ ارتباطی ندارد.

۳- شیخ ناصرالدّین عمر عارف کامل بود و صحبت علما بسیار دریافته متاشی به طریقهٔ شیخ نجم‌الدین‌کبری، و در کرمان از دست زین‌الدّین باخرزی خرقه پوشیده و در شیراز در حلقهٔ ارادت شیخ ظهیرالدّین (بزغش شیرازی) درآمده و خرقه ازو گرفته و در مسجد عتیق چند سال وعظ می‌فرمود. او در علم تفسیر و فن تذکیر مهارت تامه داشته، در سال هفتصد و چند در شیراز فوت شد و در بقعهٔ خود مدفون گردید. رک: شدّالازار، ص ۳-۱۲۲، هزار مزار، ص ۱۶۱ به بعد.

۴- از آن می‌توان پایهٔ علم او و تأثیر او در شیراز را قیاس کرد.

۵- قندیه و سمریه به‌کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۷ ش.

شیخ برهان‌الدّین از نسل حضرت عمر[1] بن الخطاب بوده، و چون مسلمانان قلعهٔ ساغرج را که بعد از قلعهٔ بخارا معظّم‌ترین قلعه بود، فتح نمودند، حکومت آنجا را به شیخ برهان‌الدّین سپردند. ایشان پس از چندی به حج رفتند. سپس برای دیدار از مادر و پدر به وطن بازگشتند. سه مرتبه به مکّه رفته، و در آخر در بغداد ساکن شدند، و در آنجا به خدمت شیخ نورالدّین عبدالرّحمن اسفراینی[2] درآمده، و به ظن قوی خرقه از دست او پوشیده، و در صحبت همین شیخ به ملاقات شیخ علاءالدّوله سمنانی[3] نائل آمد، در قندیه درآمده است:

[ص ۱۰۲] نقل است که روزی تاجی از برای شیخ نورالدّین قدس سره آورده بودند. ایشان تاج را بر سر نهاده [و] حضرت برهان‌الدّین [را] حاضر نمودند. بنا بر نظر شیخ برهان‌الدّین، تاج را بر سر علاءالدّوله سمنانی پوشانید تا آنکه رشک از میان این دو عزیز مرتفع شود. [ص ۱۰۶] بار سوّم که [از مکه] آمدند عزیزان از دار دنیا به دار آخرت [رحلت] فرموده بودند. چون دفن پدر و مادر را به مراتب کردند، بعد از آن... در ولایت بغداد رسیدند و آن زمان بود که قطب یمن شیخ نورالدّین عبدالرّحمن اسفراینی در آنجا

۱- سمریه ۱۷۳: حضرت مولانا از نسل حضرت عمر بن الخطاب رضی‌الله عنه بوده‌اند و یک تار موی مبارک حضرت سرور کائنات ﷺ را در سقف گنبد ایشان آویخته است و گنبد بالای را ایشان امیر تیمور تعمیر کرده است.

۲- او از کسرق اسفراین بود و تاریخ ولادت او ۶۳۹هـ است، شیخ علاءالدّوله سمنانی به او ارادت داشت و به گفتهٔ علاءالدّوله اگر در آخرالزمان وجود شیخ نورالدّین عبدالرّحمن قدس الله تعالی روحه نبودی سلوک به کلّی محو شدی و نشان نماندی و چون حق تعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت، به وی مجدد گردد (رک: نفحات الانس، تصحیح مهدی توحیدی‌پور، ص ۹-۴۳۸).

۳- رکن‌الدّوله بیابانکی مکنی به ابوالمکارم عارف و دانشمند (۷۳۶-۶۵۹هـ) شاگرد عزیزالدّین فاروبی و رشیدالدّین بوده و خرقهٔ تصوّف از شهاب‌الدّین ابوحفص گرفته، و در بغداد خدمت نورالدّین عبدالرّحمن کسرقی رسید و نیز سفری به حجاز کرد، بیشتر عمر وی در خانقاه سکاک سمنان به عبادت و تقوی و ارشاد مردم گذشت. سلسلهٔ طریقت وی به مجدالدّوله بغدادی می‌رسد. مدفن وی در صوفی‌آباد سمنان است. از آثار اوست: مکاشفات، آداب الخلوة، موارد‌الشوارد، نجم القرآن، حقایق الحقایق، حدایق الحقایق وغیره (فرهنگ فارسی، معین، ج ۵، ص ۱۱۸۷) نیز رک: نفحات الانس، ص ۲۳-۴۳۹.

بودند... [ص ۱۰۴] نقل است که ایشان در مکّهٔ معظّمه بودند و مدّتی در آنجا اوقات بسر می‌بردند. ایشان از مکّهٔ معظّمه برآمده به بغداد آمده، ساکن شدند و اکثر اوقات را در بغداد گذرانیده بودند، و هر سال از برای طوف به مکّه می‌آمدند. [ص ۱۰۷] و این آن بود که بعد از معراج مذکور ایشان را قطبی عنایت شد، بعد از آن قطب بودن ایشان تا آخر عمر بود، امّا در مملکت خطای [ختا] رفته بودند. اگر کسی را در قطب بودن آن ذات شبهه واقع شود، رجوع به رسالهٔ امیر سیّد علی همدانی نماید و در آنجا ملاحظه کند. [ص ۱۰۸] نقل است از امیر سیّد علی همدانی رحمه الله که مدّت چند سال در مکّهٔ مکرّمه ملازم بودم به داعیه آنکه از قطب نشانی یابم و به دولت و ملازمت قطب مشرف شوم. هر صباح شخصی را می‌دیدم که در مکّه امامتی می‌کرد و چون از نماز فارغ می‌شدم، او را نمی‌دیدم... ایشان گفته‌اند که دیگر بار هرگز مرا نخواهید دیدن مگر در ولایت ختای... و این زمان عهد کردم که به ملازمت آن عزیز روم... چون می‌رفتم در راه به ولایت طالقان رسیدم و در آنجا امیر سیّد محمّد طالقانی را دیدم و به او عرض کردم که داعیه دیدن قطب دارم و قطب را در ولایت ختای نشان یافتم. چون امیر سیّد محمّد این سخن را شنیدند، با آن شخص نیز به رفتن و دیدن قطب رغبت نمودند و هر دو به ولایت ختای متوجّه شدیم و در پایتخت ختای رسیدیم... [ص ۱۰۷-۱۰۹] امسال پادشاه ختای حضرت شیخ برهان‌الدّین را گفته که شما در تخت من بر آمده، نشینید و به داد و عدل بر احوال رعایا بپردازید. ایشان این امر را قبول نموده بودند... [ص ۱۰۹] بعد حضرت قطب از لوازم پادشاهی فارغ گشتند و لباس پادشاهی را... بر انداخته و لباس درویشی خود را پوشیده به نزد مایان آمدند. چون من ایشان را بدیدم، شناختم. در ساعت من روی پای مبارک قطب را بوسیدم و در ملازمت ایشان می‌بودم تا کار من تمام شد... هم امیر سیّد علی همدانی می‌گوید که یکبار در مطبخ ایشان درآمدم و طعامی که در آنجا پخته می‌شد، تکلّف بسیار دران کرده می‌شد و من در خاطر گذرانیدم که شیخ را عجب خوردنیهاست. در حال به ایشان ظاهر شد و ایشان گفتند یا سیّد علی همدانی این نتیجهٔ آنست که مدّت



یازده سال در بیابان بغداد سرخار می‌خوردم تا کار من اینجا به اتمام رسید...» [ص ۱۱۱] نقل است که حضرت امیر سیّد علی همدانی از ولایت ختای مراجعت نمودند. چون به همدان رسیدند و همان سال در آنجا ساکن بودند، ناگاه در مجلس تمام مریدان در پیش ایشان حاضر بودند و ایشان به‌گریه درآمدند. در سؤال مریدان گفتند: «چرا گریه نکنم که امروز قطب عالم شیخ برهان‌الدّین در ولایت ختای... رحلت نمودند...» [ص ۱۱۱] چون حضرت برهان‌الدّین در ولایت ختای مریض شدند، ایشان پسر خود شیخ‌زاده ابو سعید را طلبیده، وصیت کرد که مرا باید در سمرقند دفن نمود. چنانچه چون شیخ فوت شد، نعش او به سمرقند بردند، و در سفر یک سال طول کشید، امّا سر مویی در جسد ایشان تغییری نیافته. آورده‌اند که در آنجا یک درخت چهار مغز بود که حضرت قطب در حیات خود بر آن تکیه می‌کردند. آن درخت را کنده همان‌جا[1] شیخ را دفن نمودند... [ص ۱۲۱] نقل است که امیر تیمور گورکان... به اهل قلوب و قبور ملازمت کرده زیارت نموده، از ایشانان مدد و اعانت طلب می‌نموده است و از حضرت شیخ‌زاده ابو سعید ابن شیخ برهان‌الدّین ساغرجی قدس سره دعا و مدد طلب می‌نموده‌اند. [ص ۱۲۱]

از اقوال بالا چیزی مرتّب و دقیق دربارهٔ زندگانی برهان‌الدّین ساغرجی به‌دست نمی‌آید، فقط اینقدر معلوم می‌شود که شیخ در ساغرج ولادت و همان‌جا نشو و نما یافته، در سنین جوانی به مسافرت رفته، سه بار حج نموده و مدّتی زیاد (یازده سال) در بغداد و حوالی آن مانده، و همان‌جا به خدمت حضرت نورالدّین اسفراینی و علاءالدّوله سمنانی رسیده، پس از آن او در ختای دیده می‌شود و همان‌جا میر سیّد علی همدانی که قبلاً شیخ ساغرجی را در مکّه دیده بود، به خدمت شیخ برهان‌الدّین رسیده و تجدید

۱- از این ظاهر می‌شود که میر سیّد علی تبریزی از راه خشکی به‌چین رفته باشد، امّا در کتاب شرح احوال میر سیّد علی همدانی، ص ۲۹ آمده که علی همدانی برای زیارت نشان قدم مبارک حضرت آدم صفی‌الله به سراندیب (سیلان) مسافرت نموده است... و بعد از سراندیب سیّد تصمیم می‌گیرد که به چین رود و آنجا نشان قدم دوّم حضرت آدم را زیارت کند، پس مسافرت خود را دنبال کرده و در مقام زیتون رسیده است. به حوالهٔ اوراد فتحیه خطّی ۴۵۰/۷، کتابخانهٔ ملک، تهران.

ملاقات نموده و همان‌جا او را معلوم شده که قطبی که در تلاش او بود، همین شیخ بوده است، برهان‌الدّین ساغرجی در ختا وفات نمود و پسرش شیخ بوسعید بنا بر وصیت پدر یعنی برهان‌الدّین ساغرجی جسدش را به سمرقند آورده و همین‌جا دفن نمود.

برهان‌الدّین ساغرجی در مکّه و بغداد

از قندیه[1] معلوم می‌شود که شیخ برهان‌الدّین سه بار مشرف به حج بیت‌الله شد و همانجا میر سیّد علی همدانی او را دیده و ملاقات نموده، امّا ندانسته که او قطب وقت بود. ساغرجی در بغداد به روایت قندیه[2] یازده سال مانده و همانجا در خدمت شیخ نورالدّین اسفراینی[3] (متوفی: ۶۹۵هـ) و شیخ علاءالدّوله سمنانی (متوفی: ۷۳۶هـ) رسیده است. امّا در این گفته‌ها ابهاماتی وجود دارد. از کتاب احوال میر سیّد علی همدانی[4] معلوم می‌شود که او در بیست سالگی در سال ۷۳۳هـ برای زیارت حج رفته، و از طرفی دیگر ظاهر می‌شود که شیخ ساغرجی در بغداد به خدمت شیخ نورالدّین اسفراینی رسیده بود. چون بگفتهٔ مورّخان شیخ اسفراینی در سال ۶۹۵ فوت شده[5]، پس ورود سیّد برهان‌الدّین خیلی پیش از این تاریخ بوده، در این صورت ملاقات شیخ با میر سیّد همدانی در مکّه در سال ۷۳۳هـ ممکن نیست. همچنین بودن شیخ در مکّه در سال ۷۳۳هـ اشکال دیگری هم دارد. به گفتهٔ ابن بطوطه پادشاه هند محمّد بن تغلق که در سال ۷۲۵هـ بر تخت سلطنت جلوس نموده بود، چهل هزار دینار به خدمت شیخ ساغرجی به ظن قوی به شیراز فرستاده محمد بن تغلق در ۷۲۵ جلوس نموده بود و برهان‌الدین ساغرجی قبل از سال ۷۴۵هـ در خان بالیغ[6] چین رسیده بود. پس می توان نتیجه گرفت که سلطان دهلی

۱- ص ۱۰۲.
۲- ص ۱۱۰.
۳- برای تفصیل رک: قندیه، ص ۷-۱۰۴.
۴- تألیف دکتر محمّد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۵ م، ص ۲۷.
۵- همان، ص ۲۲ به حوالهٔ سکینة الاولیا و غیره.
۶- قاآن او را بر جمیع مسلمین مملکت خود ریاست داد و او را به صدر جهان ملقب نمود و او در خان بالیغ منزل داشته و ابن بطوطه با او در آن شهر ملاقات نموده. حواشی شدّالازار، ص ۵۰۶



در سال‌های ۷۲۶هـ و ۷۴۳هـ برای شیخ پول فرستاده بود، امّا اگر ساغرجی در ۷۳۳ و به بعد در مکّه بود، چطور ممکن است که سلطان دهلی برای او پولی به شیراز فرستاده باشد؟

برهان‌الدّین ساغرجی در شیراز[1]

از شدّالازار معلوم می‌شود که ساغرجی مدّتی در شیراز[2] مانده و شهرت زیاد کسب نموده بود و به شمار مشاهیر مشایخ قرن هشتم و از کبار ائمّه عصر خود درآمده و به سایر علما و فضلا اجازهٔ ارشاد و وعظ و تذکیر می‌داده است، ولی افسوس که در این اثر هیچ تاریخی و تقریبی برای این اجازهٔ ارشاد یا برای ورود شیخ به فارس یا خروج او از آن خطّه نیامده است.

امّا اطلاعات نفیسی در سفرنامهٔ ابن بطوطه دربارهٔ برهان‌الدّین ساغرجی یافته می‌شود، مثلاً ابن بطوطه در ج ۲ ص ۴۴ در ضمن احوال و افعال سلطان محمّد شاه بن غیاث‌الدّین تغلق شاه از سلاطین معروف دهلی و ذکر بخشش‌های[3] فوق العاده او نسبت

۱- دراصل کامرو است، و ناحیه‌ای است که ابن‌بطوطه درجبال کامروپ با شیخ جلال‌الدّین ملاقات نمود. ناحیه سلهت امروزی در بنگلادش است، و هنوز قبر شاه جلال در آن شهر موجود است (حواشی شدّالازار، ص ۵۰۱، ح ۱).

۲- ملوک قدوم او را با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند و در شیراز بدون اجازهٔ او کسی را بر این کار مأمور نمی‌توان کرد؛ حصول این مرتبه بدون اقامت زیاد ممکن نبود، رک: شدّالازار، ص ۱۲۳ و مبحث ابتدای مقاله.

۳- سفرنامهٔ ابن بطوطه، فارسی، ج ۲، ص ۵۲۱ به بعد زیر عنوان جود و کرم پادشاه هند و داستان‌های شهاب‌الدّین کازرونی، رکن‌الدّین، واعظ ترمذی، عبدالعزیز اردبیلی، شمس‌الدّین اندکانی، عضدالدّین شبانکاره، قاضی مجدالدّین، برهان‌الدّین ساغرجی، حاجی کاوان، ابن الخلیفه، امیر سیف‌الدّین غدا. شمس‌الدّین اندکانی در مدح سلطان یک قصیده مشتمل بر بیست و هفت بیت نوشته و سلطان در مقابل هر بیت هزار دینار صله بخشید و این بزرگترین جایزه‌ایست که سلطانی به شاعری داده باشد. قاضی عضدالدّین ایجی شبانکارهٔ (متوفی: ۷۵۶هـ) دانشمند ایرانی است که به قول خواجه حافظ در قطعهٔ ذیل یکی از پنج تن است که فارس در عهد شاه ابو اسحاق انجو به وجود آنان مزین بود:

بعهد سلطنت شاه شیخ بو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدّین — که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد←

به علما و اشراف و سادات می‌گوید:

«برهان‌الدّین ساغرجی یکی از ائمّه و وعاظ مشهور عصر خود بود. وی مردی بسیار بخشنده و سخی بود به نحوی که غالباً تمام اثاثهٔ خود را می‌بخشید و بسیاری از اوقات برای ادامه این‌گونه اعمال خیریه مبالغ خطیر از مردم وام می‌گرفت و همه را در راه خدا بر مردم ایثار می‌نمود، و چون آوازهٔ بزرگی و فضل و مکارم او به سمع سلطان رسید، مبلغ چهل هزار دینار برای وی فرستاد و از او درخواست نمود که نزد او به هندوستان آید. شیخ برهان‌الدّین ساغرجی زرها را گرفت و قروض خود را از آن ادا نمود و سپس متوجّه بلاد ختا (چین شمالی) گردید و از رفتن به نزد سلطان محمّد شاه مضایقه نمود و گفت: هرگز به نزد پادشاهی که علما در حضور او اذن جلوس ندارند و ایستاده باید باشند، نخواهم رفت.»

← دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدّین ... که یمن همّت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ... بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل ... که نام نیک ببرد از جهان به بخشش وداد
نظیر خویش نگذاشتند و بگذشتند ... خدای عزّ و جلّ جمله را بیامرزاد

(دیوان حافظ، قزوینی، ص ۳۶۳)

قاضی عضدالدّین در اواخر عمر خود به شبانکاره رفت ولی امیر آنجا با قاضی نساخت و او را حبس کرد و آن دانشمند در حالت حبس در ۷۵۶ هـ درگذشت. مهمّ‌ترین اثر او مواقف است در علم کلام. به قول ابن بطوطه چون آوازهٔ فضل و دانش وی بگوش سلطان هند رسید، ده هزار دینار به شبانکاره فرستاد تا به او دهند، لیکن این مرد به هندوستان نیامد و سلطان هرگز او را ندید (سفرنامهٔ فارسی، ص ۵۲۷). قاضی مجدالدّین اسماعیل بن نیکروز بن فضل الله بن الربیع السیرافی که حافظ در قطعه‌ای از او تذکّر داده و مورد بسیار ستایش قرار داده، قاضیی بود در شیراز، و در امانت و تقوی شهرت فوق العاده می‌داشت. معیشت او از ملک خود او بود و تصرف در اوقاف به هیچ گونه نمی‌کرد. بزرگان و علما تلمیذ او بودند و با وجود کمال و علم و هنر خادم فقرا و مساکین و اهل علم بود. به قول صاحب شدّالازار در سال ۷۶۰ هـ فوت شد (ص ۲۱-۴۲۰). ابن بطوطه در سال ۷۲۷ هـ به خدمت او رسید و بار دوّم در هنگام مراجعت از هندوستان در سال ۷۴۸ با او ملاقات کرده، در آن هنگام او بسیار ضعیف بود (سفرنامهٔ فارسی، ص ۳۱۳ به بعد). دربارهٔ تاریخ وفات شیخ مجدالدّین اسماعیل اختلاف است. در شدّالازار ۷۶۰ هـ و در ترجمهٔ آن (هزار مزار، ص ۲۴۳) ۷۶۱ هـ. امّا در قطعهٔ حافظ که بر فوت او نوشته «رحمت حق» دارای تاریخ وفات است، و از این تاریخ ۷۵۶ هـ به دست می‌آید (دیوان، ص ۳۶۹). ابن بطوطه (ص ۵۲۷ هـ) می‌نویسد: آوازهٔ این مرد بزرگ نیز به گوش سلطان رسیده و ده هزار دینار توسّط شیخ‌زادهٔ دمشقی به شیراز برای او فرستاد.

در اینجا باید اشاره به چند نکته نمود:

اوّل اینکه پولی که به خدمت برهان‌الدّین ساغرجی فرستاده بود، چهار برابر پولی بود که برای عضدالدّین ایجی و قاضی مجدالدّین شیرازی فرستاده بود، حال آنکه شهرت فضیلت علمی آنها از برهان‌الدّین ساغرجی بیشتر بود.

دوّم اینکه به ظن قوی سلطان محمّد بن تغلق در دوران اقامت ساغرجی در شیراز با او روابط داشته است چراکه سلطان دانشمندان دیگر ایرانی را دعوت داده بود و حتّی در خدمت قاضی مجدالدّین اسماعیل در شیراز نیز مبالغی فرستاده بود.

سوّم اینکه چون جلوس محمّد شاه تغلق در سال ۷۲۵ه[1] بوده، پس واضح است که سلطان چهل هزار دینار پس از این تاریخ فرستاده باشد، و چون معلوم است که برهان‌الدّین ساغرجی پس از ۷۴۵ه در خان بالیغ حضور داشت و در سال ۷۴۶ه ابن بطوطه با او در همان‌جا ملاقات نمود، بنابراین واقعهٔ فرستادن زر به ساغرجی بین ۷۲۶ه و ۷۴۵ه بوده باشد.

ملاقات ابن بطوطه با جلال‌الدّین یکی از مشایخ کامروپ دوست برهان‌الدّین ساغرجی[2]

ابن بطوطه در سفرنامهٔ خود ضمن شرح ملاقاتی که در حدود سال ۷۴۵ه با یکی از کبار اولیا موسوم به شیخ جلال‌الدّین تبریزی[3] که ساکن غاری در جبال کامرو در آسام کنونی بوده، می‌گوید:

"این شیخ صاحب کرامات شهیره و مآثر عظیمه بود و اوّلین روزی که مابین من و او ملاقات دست داد، دیدم که شیخ مزبور فرجیّه (خرقه) بر تن دارد، آن فرجیّه مرا بسیار

۱- تاریخ فیروز شاهی و منتخب التواریخ بداونی، ج ۱، ص ۲۲۴، ترجمهٔ انگلیسی، ج ۱، ص ۲-۳۰۱.

۲- دراصل کامرو است، و ناحیه‌ای است که ابن بطوطه درجبال کامروپ با شیخ جلال‌الدّین ملاقات نمود. ناحیه سلهت امروزی در بنگلادش است، و هنوز قبر شاه جلال درآن شهر موجود است (حواشی شدّالازار، ص ۵۰۱، ح ۱).

۳- ابن بطوطه در رحله ج ۲، ص ۱۲۹، تبریز (چند بار) نوشته امّا در ص ۱۶۷ شیرازی است.



خوش آمد و در دل خود آرزو کردم که کاش شیخ آن را به من دادی. در وقت وداع شیخ به‌گوشهٔ غار رفت و فرجیّه را از تن برون آورده و آن را به من پوشانید و طاقیهٔ خود را نیز بر سر من نهاد. اصحاب شیخ به من گفتند که رسم شیخ این نبود که این نوع خرقه بپوشد و فقط به مناسبت ورود تو آن را پوشیده و به ایشان گفته که این فرجیّه را سیّاح مغربی از من خواهد خواست و پادشاه کافری آن را ازو خواهد گرفت و [به] برادر ما شیخ برهان‌الدّین ساغرجی[1] که این فرجیّه به قصد او تهیّه شده خواهد رسانید. من به ایشان گفتم به نقد برکت شیخ که این لباس تن خود را بر من پوشانید، شامل احوال من گردید، من با این فرجیّه بر هیچ سلطانی وارد نخواهم شد، نه کافر، نه مسلمان، و از خدمت شیخ مرخّص شدم. پس از مدّتی طویل چنان اتفاق افتاد که من به مملکت چین سفر کردم و به شهر خنسا رسیدم و مابین من و همراهان من به علّت کثرت ازدحام مردم در شوارع تفرقه افتاد و آن فرجیّه بر تن من بود. در یکی از معابر آن شهر وزیر آن مملکت با موکب عظیمی عبور می‌کرد، ناگاه چشم او بر من افتاد. مرا طلبید، دست مرا گرفت و از احوال من و ورود من در آن شهر سؤالات نمود و همچنان با هم همراه بودیم تا به خانهٔ سلطان (امیر قرطای) رسیدیم. خواستم ازو جدا شوم، مانع شد و مرا با خود بر سلطان داخل نمود. سلطان از احوال سلاطین از من سؤالاتی کرد و من بدان سؤالات جواب می‌دادم. در اثناء صحبت چشم او بر فرجیّه افتاد و او را از آن بسیار خوش آمد. وزیر به من گفت: خرقه را از تن بیرون آر، مرا مخالفت او در آن حال ممکن نبود. فرجیّه را از تن بیرون آوردم و امیر آن را گرفت و مرا ده خلعت با اسبی تمام یراق و مقداری نقدینه عطا فرمود و من از مفارقت فرجیّه بسیار رنجیده خاطر شدم. در آن وقت مرا سخن شیخ جلال‌الدّین به یاد آمد که گفته بود سلطان کافری آن فرجیّه را ازو خواهد گرفت و از این پیش‌گوئی بسیار در شگفت ماندم. در سال بعد (یعنی در سال ۷۴۶ه) که من به خان بالیغ

۱- ابن بطوطه ساغرجی نوشته، امّا در کتاب‌های فارسی چنانکه قبلاً هم اشاره شد، ساغرجی و ساغرچی در هر دو صورت آمده است.

پایتخت چین سفر کردم و به‌زاویهٔ شیخ برهان‌الدّین ساغرجی در آن شهر ورود نمودم، دیدم مشغول خواندن است و همان فرجیّه بعینه بر تن اوست. بسیار متعجّب شدم و بادست خود آن را زیر و روی کرده به‌دقّت در آن نگریستم، شیخ به‌من گفت: چرا بادست خود آن را زیر و روی می‌کنی، آیا آن را می‌شناسی، گفتم: آری [اوگفت] این فرجیّه را برادر من شیخ جلال‌الدین مخصوصاً به قصد من تهیّه نموده بوده است و به‌من نوشته که این فرجیّه به‌توسّط فلانی به‌دست تو خواهد رسید و سپس مکتوب جلال‌الدّین را پیدا کرده به‌من ارائه داد و من آن را خواندم و از راست آمدن پیش‌گوئی وی در شگفت ماندم و تمام قصّه را برای شیخ برهان‌الدّین نقل نمودم. شیخ گفت: شان شیخ جلال‌الدّین از این گونه چیزها بالاتر است و او در عالم اکوان متصرف است و اکنون مدّتی است که به رحمت[1] حق واصل شده است"[2].

ابن بطوطه و شیخ برهان‌الدین ساغرجی

چنانکه قبلاً نوشته شد، ابن بطوطه در حدود سنه ۷۴۶هـ به خدمت شیخ برهان‌الدّین رسید و شرح احوال ملاقات خود با جلال‌الدّین تبریزی و واقعهٔ فرجیّه راکه به قصد شیخ برهان‌الدّین در کامرو تهیّه شده بود، مفصّلاً برای شیخ برهان‌الدّین در خان بالیغ نقل نموده، سیّاح مزبور نیز می‌نویسد: "چون به خان بالیغ رسیدیم در ده میلی آن به‌رسم معمول آنجا لشکر انداختیم. خبر ما را به امرای بحری نوشتند و ایشان به‌ما اجازه دادند که به‌لشکرگاه خان بالیغ داخل شویم و سپس از آنجا به خود شهر بالیغ داخل شدیم و خان بالیغ یکی از بزرگترین شهرهای دنیاست، و من بر شیخ برهان‌الدّین ساغرجی ورود نموده و در منزل او منزل کردم و شیخ برهان‌الدّین ساغرجی همان کس است که پادشاه

۱- مرزا محمّد قزوینی وفات او را بین ۶-۷۴۵هـ قرار داده است زیرا که او در حدود سال ۷۴۵هـ به خدمت شیخ رسیده و ملاقات او با شیخ برهان‌الدّین در ۷۴۶هـ بوده که در ضمن شرح آن وفات شیخ مذکور شده، امّا این نیز ممکن است که وفات او وقتی باشد که ابن بطوطه شرح این واقعه را درج نموده.

۲- حاشیهٔ شدّالازار، محمّد قزوینی، ص ۵۰۱، نیز سفرنامهٔ ابن بطوطه فارسی، ج ۲، ص ۷-۷۱۳.

هند چهل هزار دینار زر سرخ برای او (در شیراز) فرستاده بود...»

به گفتهٔ ابن بطوطه (سفرنامه ۷۱-۱۷۰) در آن موقع قاآن[1] برای جنگ با پسر عم خود که بر او یاغی شده بود، به طرف قراقورم رفته بود و پس از چند روزی خبر شکست و کشته شدن قاآن به دست عموزادهٔ او به پای تخت رسید. در نتیجه آن مملکت مضطرب شد. شیخ برهان‌الدّین ساغرجی و دیگران به ابن بطوطه گفتند که صلاح در آنست که قبل از آن که فتنه برپا شود و راه‌ها منقطع گردد، بهتر است که او به چین جنوبی مراجعت نماید. نمایندهٔ اداری لوازم حرکت او فراهم آورده و او از همان راه که آمده بود به طرف کالی‌کت و پس از اندک اقامتی در محرّم ۷۴۸هـ به بندر ظفار رسیده، و پس از آن به مسقط و هرمز و شیراز و اصفهان و شوشتر و بصره و نجف و بغداد و شام و مصر رفته، و از آنجا در شعبان ۷۴۹هـ به مکّه رسیده، و در صفر ۷۵۰هـ به مسقط الرأس خود حرکت نموده و در اواخر شعبان سنهٔ مذکور پس از ۲۵ سال غیبت به وطن خود رسیده است.[2]

برهان‌الدّین ساغرجی[3] و میر سیّد علی همدانی

چنانکه قبلاً اشاره شد، در ملاقات سیّد علی همدانی با شیخ ساغرجی در مکّه نقاط ابهامی وجود دارد. میر سیّد علی در ۷۳۳هـ چون بیست ساله بود، به مسافرت پرداخت. اگر او مستقیماً به سوی مکّه رفته و بعد از ۷۳۴هـ به آنجا رسیده باشد، برهان‌الدّین ساغرجی بایست خیلی پیش از ۶۹۵هـ در مکّه در خدمت نورالدّین اسفراینی رسیده باشد (زیرا که ۶۹۵هـ سال وفات آن شیخ است). همین طور سلطان محمّد بن تغلق

۱- گب مترجم ابن بطوطه به انگلیسی در این مورد می‌گوید که صحت این خبر به‌کلّی مشکوک است، زیرا که در وقت ورود ابن بطوطه به پکن یعنی در حدود ۷۴۶هـ دوران پادشاهی طوغون تیمور از سلسلهٔ مغول بوده است که از ۷۳۳هـ تا ۷۷۱هـ سلطنت کرده است. رک: شدّالازار، ص ۵۰۶، ح ۲.

۲- رک: حواشی شدّالازار به قلم مرزا محمّد قزوینی، ص ۵۰۶، و ۵۰۹

۳- در شرح احوال میر سیّد علی همدانی از دکتر محمّد ریاض (ص ۷۶) نام برهان‌الدّین ساغرجی درمیان مرشدان میر سیّد دیده می‌شود، شاید این قول از خلاصة المناقب گرفته شده است.



در میان سال‌های ۴۳-۷۲۶ بایست مبالغی برای شیخ در شیراز فرستاده باشد؛ لیکن شکّی نیست که میر سیّد علی با او در مکّه ملاقات کرده بود، امّا در چه وقت؟ اطلاعاتی دقیق در این باره به دست نیست؛ و درباره اینکه میر سیّد علی به چین رفته و به خدمت شیخ برهان‌الدّین ساغرجی رسیده، باید گفت که به ظن بسیار قوی او به راه خشکی رفته، امّا از کتاب احوال و آثار میر سیّد علی همدانی (ص ۲۹) معلوم می‌شود که سیّد علی به زیارت نشان قدم آدم در سراندیپ رفته و از آنجا به بندر زیتون که در جنوب چین است رسیده، امّا در این کتاب ذکری از ملاقات سیّد علی همدانی با برهان‌الدّین ساغرجی در مکّه یا در چین نیامده است.

از رسالهٔ قندیه معلوم می‌شود که سیّد علی همدانی همراه سیّد محمّد طالقانی[1] به ختا رفته و مدّتی در خدمت شیخ برهان‌الدّین در آن خطّه مانده، و دربارهٔ مرشد خود رساله‌ای نوشته که بعضی مطالب از آن رساله در قندیه نقل شده است، مثلاً:

اگر کسی را در قطب بودن آن ذات شبه واقع شود، رجوع به رسالهٔ سیّد علی احمد نماید و در آنجا ملاحظه نماید. [ص ۱۰۸]

از همین رساله واضح می‌شود که در سالی که سیّد علی از ختا به همدان مراجعت نمود، شیخ برهان‌الدّین در ختا وفات نمود و نعش او را برای دفن در سمرقند آوردند. در آن موقع سیّد علی همدانی از همدان مسافرت نموده به سمرقند رسیده بود و ایشان گفتند چون گریه نکنم که امروز قطب عالم شیخ برهان‌الدّین در ولایت ختا از عالم فانی به عالم باقی رحلت نمودند، همان ساعت گفتند که به آستانهٔ حضرت قطب می‌رویم که محل رفتن من نیز نزدیک است. بعد از آن ایشان از همدان متوجّه به سوی سمرقند شدند. چون در ولایت خوقند رسیدند، در آنجا ساکن شدند. زمانی که وقت رحلت ایشان بود، مریدان از ایشان سؤال نمودند که شما به چه نیت آمده بودید، باید که شما را در آستانهٔ شیخ برهان‌الدّین دفن کنند، چه شد که شما از اینجا پیشتر نمی‌روید. [ص ۱۱۱]

۱- اسم سیّد طالقانی در میان مریدان میر سیّد علی همدانی دیده می‌شود. رک: احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، ص ۸۸.

تاریخ وفات شیخ برهان‌الدّین معلوم نیست، لیکن اگر صحت قول بالا را که سیّد علی همدانی در نزدیکی وفات شیخ فوت شده بپذیریم، باید نتیجه گرفت که وفات شیخ چندی پیش از ۷۸۶هـ بوده باشد، زیرا که تاریخ درگذشت سیّد علی همدانی را در ماه ذی‌قعده ۷۸۶هـ نوشته‌اند.[۱]

در میان آثار سیّد علی همدانی رساله‌ای که او در مدح شیخ برهان‌الدّین ساغرجی نوشته، دیده نمی‌شود، امّا بعضی مطالب از این رساله در قندیه نقل است، بنا براین در صحت این قول هیچ تردیدی نیست.

شاگردان برهان‌الدّین ساغرجی در چین

از پیوست ششم نوشتهٔ دکتر ایرج افشار[۲]، نام دو مرید برهان‌الدّین ساغرجی که در ختا بوده‌اند، معلوم می‌شود. یکی از آنان شیخ حسین نام دارد، امّا دربارهٔ او هیچ اطلاع دیگری به‌دست نمی‌آید جز اینکه او حسام‌الدّین بن علاءالدّین النوجابادی را برای ترجمهٔ کتاب اربعون به‌زبان فارسی وادار نموده است.

مترجم می‌گوید که او را شیخ حسین که از مریدان برهان‌الدّین ساغرجی بود، بدین ترجمه وادار نمود.[۳]

حسام‌الدّین بن علاءالدّین النوجابادی از مریدان برهان ساغرجی است و کتاب اربعون که «خطب الرّسول» هم گفته می‌شود و تألیف تاج‌الدّین حافظی بخاری در سال ۸۳۵هـ می‌باشد، آن را به‌تشویق شیخ حسین به‌زبان فارسی ترجمه نمود. این کتاب در چین چاپ شده و چند نسخه از این کتاب در کتابخانه‌های چین موجود است.[۴]

در همین پیوست[5] نیز آمده:

۱- شرح احوال میر سیّد علی همدانی، ص ۶۸.
۲- ختای‌نامه (پیوست ششم)، تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۴۵۱ و ۴۶۱.
۳- همان، ص ۴۶۱.
۴- همان، ص ۴۵۵.
۵- همان، ص ۴۶۱.



کتاب دیگر اربعون است که خطب الرّسول هم بر آن نام نهاده‌اند و اصل عربی آن تألیف تاج‌الدّین حافظی بخاری بوده و حسام‌الدّین بن علاءالدّین النوجابادی در سال ۸۳۵ هـ، ترجمهٔ حاضر را به زبان فارسی بر جای گذارده است؛ نسخ چند از این متن فارسی شیرین در کتابخانه‌های مسجد جامع (سه نسخه)، انجمن اسلامی (دو نسخه) دیده شد که همهٔ نسخه‌ها قبل از سدهٔ دهم هجری کتابت شده است.

مترجم در این متن ابیات زیادی به زبان فارسی می‌آورد و مخصوصاً اشعار فارسی از رکن‌الدّین مقاماتی نقل کرده و بدان جنبهٔ عارفانه داده است و همچنین به نقل حکایاتی هم مبادرت کرده است و بیان می‌دارد: "این از مواضع کلیله است". اسلوب استعمال افعال در آن بر روال لهجهٔ ماوراءالنهر و استعمالات قدما است: بگذریت، بدانیت، دیدیت، دانستیت.

از اشعار آن، مقداری به طور نمونه نقل می‌شود:

آمد شب و بازگشتم اندر غم دوست هم با سر گرید که چشمم را خوست [؟]
خون دلم از هر مژه کز پلک فروست سیخی است که پارهٔ جگر بر سر اوست



آن دل که تو دیده‌ای فکار است هنوز وز عشق تو با ناله و زار است هنوز
وآن آتش دل بر سر کار است هنوز وآن دو دیده برقرار است هنوز



آن بلبل محبوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می‌نرسد



پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی
که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی[1]



۱- دیوان خاقانی چاپ سجّادی، ۱۳۶۸ ش، ص ۴۱۴، این قصیده در تحقیق و موعظة و حکمت و مرثیهٔ امام ناصرالدّین ابراهیم با مطلع زیر است:

نثار اشک من هر دم شکر ریزیست پنهانی که همّت را زناشوئی است از زانو و پیشانی

سیم و زر را نبود هیچ در آن روز رواج
سودشان جمله زیان است و زیانشان همه سود



در ساحت زمانه زراحت نشان مخواه — ترکیب عافیت زمزاج جهان مخواه
در داغ دل بسوز و زمرهم اثر مجوی — با خویشتن بساز و زهمدم نشان مخواه



آمد کبوتر از در دولت، چو باز رفت — مقصود خود نیافت نه إستاد باز رفت
داعی چو بر درآمد و اقبال در نیافت — بوسید آستان و دعا گفت و باز رفت



دلا بار گران برگردن دل — منه چندین که چندانی نیرزد
به‌سیم و زر مشو بسیار مایل — که آن هم کندن جانی نیرزد
طعام چرب و شیرین سلاطین — جواب تلخ دربانی نیرزد
بکنج عافیت آزاد بنشین — که ملک مصر زندانی نیرزد
مرو دامن کشان جائی که آنجا — دو صد دانا به‌نادانی نیرزد



بازی بودم پریده از عالم ناز — تا بو که پرم زشیب صیدی به فراز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز — زان در که درآمدم به در رفتم باز





غزلیات و رباعیات بازیافته فغانی

○ پرفسور سیّد امیر حسن عابدی
استادِ بازنشستهٔ دانشگاه دهلی، دهلی

بابا فغانی شیرازی[1] بزرگترین شاعر عصر خود می‌باشد. تذکره نویسان هند از وی بسیار تجلیل و توصیف نموده‌اند. واله داغستانی می‌نویسد: "از چهره گشایان مصطبهٔ فصاحت و سرخوشان بادهٔ بلاغت است. عشق سخن را در بوتهٔ فکرت گداخته و به اکسیر جوهر طبع، طلای احمر ساخته است. بابا را به نحوی در ارتکاب شرب، شراب عنان از دست رفته بود که حواس خمسه را درباخته، همچو سبو در میخانه‌ها دوش بدوش می‌گردید و همچنین به طرزی فریفتهٔ علم کیمیا گردیده بود که پیوسته در کوزهٔ اندیشه چون قرص آفتاب در تب و تاب می‌بود. عجب‌تر آن که تا حال مهوّسان این علم بر سر مزارش مجتمع شده، معلومات خود را بر یک دیگر عرضه می‌دارند و ممکن نیست که در شهر مشهد که مدفن آن مرحوم است، این مجلس در جای دیگر منعقد شود. والحق این اثر خالی از غرابت نیست".

آنچه سام میرزا در احوال بابا مرقوم فرموده است، منافیست با آنچه در سایر کتب و تواریخ به نظر رسیده، مگر همین قدر که شراب می‌خورده و در آن افراط می‌نمود. لیکن این که مانند گبران در میخانه‌ها افتاده و سلطان یعقوب یک من گوشت و یک من شراب

۱- وفات: ۹۲۵ هجری/۱۵۱۹ میلادی.

هر روزه به جهت او مقرّر فرموده باشد، هیچ معلوم نیست. همچنین روشن نیست که میرزا را چه بر این داشته بود که نسبت به بابا این همه بی‌لطفی کند، با آنکه احوال دیگر شاعران را چنان بیان نموده که رخسارهٔ معایب آنها در نقاب خفا مستور مانده است. همچنین باید دانست کمتر کسی خواهد بود که از عیوب و نقایص مبرّا و معرّا باشد و اگر شخص مؤلّف متوجّه اظهار عیوب مردم شود، تذکرة‌الشعرا مبدّل به تذکرة الفسقا خواهد شد.

واله داغستانی دربارهٔ او می‌گوید: "به هر حال آنچه حقیر تحقیق نموده این است که در اوایل حال به خراسان آمده، به هرات رفت. شعرائی که در عصر سلطان حسین میرزا بودند، تمکین وی نکردند، به جهت آنکه گفتگوی آنها به روش دیگر بود و بابا را گفتگو به طرز دیگر و مخترع این شیوهٔ تازه بابا فغانی است. زیرا که پیش از آن احدی به این روش گفتگو نکرده و کسی را به این طور آشنایی نبود، بلکه فهمیدن بعضی اشعارش بر آنها مشکل شد. آخر قرار دادند که سخنان وی مزخرف و هرزه است. لهذا بابا از ایشان رنجیده به عراق آمد..."

بابای مغفور، مجتهد فنّ تازه‌ایست که پیش از وی احدی به آن روش شعر نگفته. پایهٔ سخنوری را به جایی رسانیده که عنقای اندیشه پیرامون او نمی‌تواند پرید. اکثر استادان زمان مثل مولانا وحشی یزدی و مولانا نظیری و مولانا ضمیری اصفهانی و خواجه حسین ثنایی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم رکنای مسیح کاشانی و مولانا محتشم و غیرهم متتبّع و مقلّد و شاگرد و خوشه چین خرمن طرز و روش اویند، تا به میرزا صائب رسید.

میرزای مغفور مزبور... تغییر شیوه داده، در طرز خود مجتهد و امام آن فن می‌باشد؛ چنانچه الحال شعرای زمان ما اکثر متتبّع طرز میرزا صائب شده‌اند. با آنکه در عهد ما ناطقی که به نطق او یک لحظه توان گوش داد، به نظر نمی‌آید، مگر شیخ محمّد علی حزین لاهیجی و میر شمس‌الدّین فقیر دهلوی و میرزا جعفر اصفهانی...[1]

۱- ریاض الشعرا، واله داغستانی، نسخهٔ خطّی موزهٔ ملّی، دهلی‌نو، شمارهٔ ۵۲/۳۷، ص ۵۸۲.



مؤلّف مرآة الخیال وی را «قطب دایرهٔ نیکو بیانی و... مجذوب و صاحب حال»[1] گفته است. و صاحب منتخب الاشعار می‌نویسد: "درّ آبداری که از موّاجی بحر فکرتش به‌کنار افتاده و زینت افزای گوش و هوش خردمندان (شده) و نکاتی که از زبان فصاحت ترجمانش سر زده، مسند الیه جهانیان است. در کشور نکته پروری است بالغ و در قافیه سنجی بدری است لامع، سرشار بادهٔ عرفان و سرخوش میکدهٔ ایقان، اعجوبهٔ دوران و سر آمد زمان خود بوده"[2].

مؤلّف تذکرهٔ حسینی می‌گوید: "طرّاح طرز تازه بیانی، قلندر دایم الخمر بابا فغانی مرشد مهوشان کیمیا بوده و نقد گرامی بیازار تلاش صرف نموده، چنانچه تا حال طالبان این فن بر سر مرقدش مجتمع می‌شوند و معلومات خود را با یکدیگر عرض می‌کنند"[3]. و صاحب نتایج الافکار می‌نویسد: "عندلیب گلستان سخن طرازی بابا فغانی شیرازی که در مهارت سخن یگانه و به‌جوش کلامی ممتاز زمانه بوده، صاحب ذوق است و اشعارش سراسر شوق"[4].

مؤلّف مخزن الغرایب در توصیف وی می‌نویسد: لوای فصاحت و رایت بلاغت به‌عیوق افراشته و رستم‌وار قدم مردانه در معرکهٔ سخنوری استوار نموده. پیش از وی شعرای متأخرین خون جگر خورده، فامّا در آن طرز هیچ یک باو نرسیده"[5]. و علاّمه شبلی نعمانی دربارهٔ وی می‌گوید: "انقلاب شعر و شاعری که در دورهٔ متوسطین روی داد و دورهٔ دیگر بنام دورهٔ متأخرین با نازک خیالان روی کار آمد، موجد و بانی آن

۱- تذکرهٔ مرآة الخیال، شیر علی خان لودی، باهتمام میرزا محمّد ملک‌الکتاب شیرازی، بمبئی، ص ۷۹.
۲- منتخب الاشعار، مردان علی خان مبتلا، ترتیب و تلخیص دکتر محمّد اسلم خان، اندو- پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۷۵، ص ۸۳.
۳- تذکرهٔ حسینی، میر حسین دوست سنبهلی، مطبع نولکشور، ۱۸۷۵/۱۲۹۲، ص ۲۴۲.
۴- تذکرهٔ نتایج الافکار، محمّد قدرت الله گوپاموی، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، دی‌ماه ۱۳۳۶، ص ۵۲۸.
۵- مخزن الغرایب، شیخ احمد علی هاشمی سندیلوی، باهتمام دکتر محمّد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ هش، ص ۳۱۵.



فغانی شیرازی بود... اهل سخن او را مجدّد فن می‌دانند"[1].

مؤلّف شمع انجمن در توصیف وی این طور می‌نویسد:

"طرّاحی طرز تازه بیانی و معاصر ملاّ جامی‌ست. مجذوب و صاحب حال بود و شعر او نزد مردم درجهٔ قبول و استحسان یافت. مرشد مهوشان کیمیا طلب‌ست. نقد عمر گرامی ببازار تلاشش صرف کرد. وحشی و عرفی و ثنایی و رکنا مسیح و شفایی متتبّع طرز اویند و میرزا صائب اندکی آن شیوه را تغییر داده اجتهاد بطرز خاص نمود"[2].

صاحب نشتر عشق در تجلیل فغانی می‌گوید: "فغانی... از فنون خاطر خود ولوله در دلها انداخته و از صفای کلام تجلّی خویش آینه را مکدّر ساخته. شیرینی مذاقش از آب کوثر سبقت برده و رنگینی ابیاتش روضهٔ رضوان را زینت بخشیده. از افصح الشعر است و (او را) پیشرو بلغا گویند. در آن وقت هفت نفر فغانی بر عرصه بودند والاّ در همه ممتاز بود طبع آزاد و وارسته داشت... راقم... می‌نویسد، قطعه:

حیف بابا فغانی افصح — همچو او نیست در زمان و زمن
بعد سعدی و حافظ شیراز — مخترع بود طرز نو و کهن
سال آسودنش چو خواست کسی — عاشقی گفت با ملال و محن
وه کجا مثل اوست در عالم — موجد و بانی والا سخن

و شیفته... قطعه:

آه بابا فغانی شیراز — سوی فردوس رفت چون خوش حال
سال فوتش بگفتم از سر داد — عالمی بود وی بلند خیال"[3]

سراج‌الدّین علی خان آرزو می‌نویسد: "بابا فغانی از کمال شهرت محتاج تعریف نیست. دیوان او را جمیع متأخّرین مثل عرفی و نظیری و ظهوری و امثالهم تتبّع نموده‌اند.

۱- شعرالعجم، شبلی نعمانی، ترجمه سرور خان گویا، انجمن ادبی، ۱۳۱۵، حصّهٔ سوّم، ص ۲۳.

۲- شمع انجمن، صدیق حسن، ص ۳۶۴.

۳- نشتر عشق، حسین قلی خان عاشقی عظیم‌آبادی، نسخهٔ خطّی کتابخانه رامپور رضا، شماره ۲۲۲۱ ف، ص ۱۰۲۰.

بعد از ملاّ جامی مثل او بر نخاسته[1].

م = یک نسخهٔ خطّی پرارزش و مطلاّ و مذهّب از دیوان بابا فغانی با خط عالی نستعلیق در موزهٔ ملّی دهلی‌نو نگهداری می‌شود[2] که شامل غزلیات و رباعیات او بوده و در سال ۱۰۴۶ هجری (۱۶۳۶ میلادی) کتابت شده است.

ر = نسخهٔ خطّی دیگری در کتابخانهٔ رامپور رضا در شهر رامپور مضبوط است[3]، که فقط شامل غزلیات بوده و در ۱۰۴۸ هـ (۹-۱۶۳۸ میلادی) کتابت شده است.

یکی از مزایای این دو نسخه غزلیات موجود در ذیل می‌باشد که در نسخهٔ چاپی[4] دیده نمی‌شود. باید متذکّر شد که کتابخانهٔ رضا دارای هفت نسخهٔ خطّی دیوان فغانی می‌باشد و بعضی از این غزلیات ناشناخته در آن نسخه‌ها هم موجود است.

غزلیات

تا کی شود نقاب رخ بت لباس ما — آتش زنید بهر خدا در پلاس ما
این غیرتم کشد که چرا با چنین جمال — شکری نگوید از تو دل ناسپاس ما
با آن که یک زمان ز برابر نمی‌روی — گرید هنوز دیده حق ناشناس ما
نتوان رخ تو دید ز بویت توان شنید — دیگر برای چیست ندانم حواس ما
صد بار تیغ قهر کشیدی و همچنان — می‌آید از پی تو دل بی‌هراس ما
خونابه تا بکی خورم از عشق دلبران — من بیخبر شدم تو نگهدار پاس ما
هر لحظه مستی دگرم می‌رسد ز عشق — این باده کم مباد فغانی زکاس ما[5]



داغ را چون اتّصال ساعد او داد دست
دلبران ماه پیکر را سراسر دست بست

۱- مجمع النفایس، سراج‌الدّین علی خان آرزو، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ رامپور رضا، شمارهٔ ۲۴۰۵ ف، ص ۶۶۸. ۲- شمارهٔ ۵۵۰۴۶/۱. ۳- شمارهٔ ۳۳۴۸ ف.

۴- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپخانهٔ اقبال، چاپ دوّم ۱۳۵۳ م. ۵- ر.

تا برای شوق مشتاقان نهادی[1] رسم داغ
چشم بر دست تو دارد هر گل اندامی که هست
بسکه می‌بندم درون دل خیال داغ تو
عاقبت بینی که می‌سوزم من[2] آتش پرست
شمع تا واقف شد از داغ دل سوزان من
قصّهٔ من درمیان می‌آورد هر جا نشست[3]
سوخت چندی[4] چون فغانی از هوای داغ تو
آنکه هرگز برگ گل از ناز نگرفتی بدست[5]



ای آنکه همه سوختنت از پی نامست
تا در دل گرمی نرسی کار تو خامست
درویش چو در مشرب توحید رسیدی
هم صحبتی خلق دگری بر تو حرامست
ای مرد خدا از تو باو راه بسی نیست
گر پای طلب پیش نهی یک دو سه گامست
در وادی عشق است اگر هست شکاری
پای همه چون می‌نگری دانه و دامست
مجنون زدر خانهٔ لیلٰی نشود پیش
دیوانه چه داند که ره کعبه کدامست
عاشق نکند فرق سپیدی و سیاهی
این نکته که گفتم سخن شاه و غلامست
از جای بلند آمده است این سخن دور
خوش باد فغانی نفست این چه کلامست[6]



۱- م: نهادم. ۲- که تو من بی‌شرم. ۳- ر: هر جا که هست. ۴- ر: صد کی.
۵- ر، م، نسخهٔ ۱۳۵۱، کتابخانهٔ رامپور رضا. ۶- م.

محتاج درد را به‌مداوا چه احتیاج — بیمار دوست را به‌مسیحا چه احتیاج
چون جلوه گاه سبز خطان شد مقام ما — ما را دگر به‌سبزهٔ صحرا چه احتیاج
تا کی نیاز رفتن و گفتن که جان بده — جان می‌دهم بیا به‌تقاضا چه احتیاج
چون ما فرح زسایهٔ قصر تو یافتیم — آهسته باش این همه غوغا چه احتیاج
تا چند بهر سود و زیان درد سر کشیم — داریم یک سر این همه سودا چه احتیاج
دور از تو خو گرفت فغانی بکنج غم — چون خسته گشته‌ایم مداوا چه احتیاج[1]



آن گل از کشت کشت می‌آید — وه چه عنبر سرشت می‌آید
بسته زنّار و دل گره کرده — مست سوی کنشت می‌آید
شب کجا باده خورده ای ای گل — کز تو بوی بهشت می‌آید
از سرم پا کشیدی و گفتم — که سر من بخشت می‌آید
به‌دعای فرشته رد نشود — آنچه از سرنوشت می‌آید
ای تعالی سزای [تست] گلشن — هر چه از خوب و زشت می‌آید[2]



مرغی که دارد از چمن آسمان نصیب — گر دانه ای نیافت زکشت زمین چه باک
جائی که صد همای نیابند استخوان — موری حقیر اگر نبرد انگبین چه باک
گیرم که اهرمن برد انگشتری ملک — چون نام دیگریست نشان نگین چه باک
دشمن زآه گرم فغانی حذر کند — آتش پرست را زدم آتشین چه باک[3]



۱- م.　۲- ر.　۳- م.

اگر باد فنا از کوی او بیرون برد خاکم
بماند همچنان در انتظارش چشم نمناکم
من آن صیدم که چون از دور بینم شهسوار خود
[روان] ناخورده تیر از پا در آرد[1] ذوق فتراکم
درون سینهٔ پرآتشم پیکان دلدوزش
نماند و ماند داغ حسرت او در دل چاکم
من سرگشته را این بیقراری از جنون نبود
هوای گلرخی هر سو دواند همچو خاشاکم
بجرم عشق او در آتشم می‌افکند امّا
نخواهد گردکاری ای فغانی دامن پاکم[2]



ز خون خوردن نیاسودم شب آنجائی که من بودم
هلاک خویش دیدم در تماشایی که من بودم
گلی هرگز نچیدم زین همه نخل امید آنجا
زهی بیهوده کار[3] باد پیمایی که من بودم
زبانم ناامیدی بست ورنه کی زیاد او[4]
دمی غافل شدی زینگونه[5] شیدایی که من بودم
چو من از هوش رفتم[6] وه که باشد این زمان یارب
بگریه رو نهادم در ته[7] پایی که من بودم
جگر خونم به‌شهر از طعنهٔ خلق این سزای آن
که می‌رنجیدم از خاری به صحرایی که من بودم
مزن طعن جنونم این زمان[8] از عشق نادیده
چه عقل و دل رود سر هم، به سودایی که من بودم

۱- ز: از یاد نرود. ۲- ر، م. ۳- ز: گویی. ۴- ز: تو.
۵- ز: گریه. ۶- ز: رفته. ۷- ز: نهاده بر کف. ۸- ز: زبان.



خراشی دارم از هر ناله در دل[1] کاش مرگ من
رسیدی هم در آن آشوب و غوغایی[2] که من بودم
ز مرگم روز هجران هر بلایی مژده‌ای دارد
رسیدم ای فغانی[3] در تمنّایی که من بودم[4]



رباید کاش یاد آن مه نامهربان هوشم
که رشک همدمان او شود یک دم فراموشم
ز رشک غیر سوزم تا کشم یک جرعه با آن گل
چه من خون جگر صد پاره‌ای[5] زین می که می‌نوشم
رقیب خام دل کی تاب صحبت آورد امشب
چنین کز خنده‌های گرم[6] آن میخواره در جوشم
بکوشش گشت قدر هر کسی در پیش یار افزون
من مسکین زبون تر می‌شوم چندان که می‌کوشم
به سعی و بخت[7] و رنج من چه کام دل شود حاصل
که بخت خفته در خوابست و من حیران و مدهوشم
چو بکشاید قبا تا دیده را یک دم دهم آبی
هم از اوّل نظر بیهوش سازد ذوق آغوشم[8]
زهی صحبت فغانی[9] خواب گویم یا خیالست این
که هر سو مست نازی می‌نهد سر بر سر دوشم[10]



۱- ر: نالهٔ خود. ۲- ر: تمنایی. ۳- ر: بر سر من هم در آن جامی.
۴- ر، م، نسخه‌های خطّی، شمارهٔ ۳۳۲۹، ۳۳۵۰. ۵- ر: پاره به.
۶- ر: گرم خونبهای. ۷- ر: بسعی بخت و رنج من چو. ۸- ر: آن گوشم.
۹- ر: تعالی. ۱۰- ر، م.

دلم شد زنده از چاک گریبانی که من دیدم
کجا میرم دگر زینسان تن و جانی که من دیدم

خیال آن جوانم زندهٔ جاوید می‌دارد
کسی هرگز ندید آن[1] آب حیوانی که من دیدم

یقین گر زاهد صد ساله بیند می‌رود از ره
در آن حسن و جوانی حال پنهانی که من دیدم[2]

نیابد کس غبارم گر بجوید زان سر عالم
ز دست نوجوانی ضرب پیکانی که من دیدم[3]

بسوزاند جهان چون از میان زنّار[4] بگشاید
چنان کافر نهاد نامسلمانی که من دیدم

فغانی شد زیک مژگان زدن نابود زان جادو[5]
کند[6] بسیار ازینها چشم فتّانی که من دیدم[7]



چنان در مجلس می عشوهٔ ساقی کند مستم
که بیخود[8] گردم و افتد ز حیرت جام از دستم[9]

برآرم سر به آزادی کنون کز ساغر شوقت
کشیدم جرعهٔ دردی و از قید خودی رستم[10]

نیابم ذرّه‌ای بی‌پرتو مهر تو از هستی
ز عشقت نیستم خالی و غافل هر کجا هستم

۱- ر: این.
۲- ر: ندارد. یقین... دیدم.
۳- ر: ندارد. نیابد... دیدم.
۴- ر: جهانی و زمیان ناز.
۵- ر: سگ کافر ز دل تا بوده ازان زنده.
۶- ؟: کند.
۷- ر: م.
۸- نسخهٔ ۳۳۵۱: بخور.
۹- در نسخهٔ چاپی از این غزل تنها مطلع آن تحت عنوان «مفردات» آمده است.
۱۰- نسخهٔ ۳۳۵۱ ندارد: برآرم... رستم.



شبی در خواب می‌دیدم که آن زلف پریشان را
زرویت باز می‌کردم به‌بازی باز می‌بستم
زشادی باز کردم چون فغانی دیده را وانگه[1]
نظر بر صورت محراب ابروی تو پیوستم[2]



سیاه از دودهٔ در[3] دیدهٔ سر گشتهٔ من به
که چشم گلخنی را سرمه هم از خاک گلخن به
چراغ و شمع گو در بزم عیش یار روشن باش
من تنها نشین را خانه از مهتاب روشن به
چو دارم صد شکاف از خار خار هجر او در دل
گریبانم چو گل هم چاک گشته تا بدامن به
مخوان[4] در گلشن از پیراهن[5] یارم که پیش شمع
بزاری سوختن پروانه را از گشت گلشن به
مبادا ناله و آه از دل ریش فغانی کم
ازین زندان مرا[6] چون سوز و عیشی نیست شیون به[7]



از گریه سوختیم و تو آهی نمی‌کنی — در آب و آتشیم و نگاهی نمی‌کنی
بهر تو در متاع خود آتش زدیم و هیچ — رحمی بحال خانه سیاهی نمی‌کنی
کشت وجود ما نشدی سبز کاشکی — بر کس چو اعتماد گیاهی نمی‌کنی
ما را زپهلوی تو دل و نامه شد سیاه — تو شادمان این که گناهی نمی‌کنی

۱- ۳۳۵۱: آنگه.
۲- م، نسخهٔ دیوان فغانی، کتابخانهٔ رامپور رضا، شمارهٔ ۳۳۵۱.
۳- ر: دل.
۴- ر: بخوان.
۵- م: پیرامن.
۶- ر: درین و یران سرا.
۷- ر، م.

من از نظارهٔ تو چنین می‌شوم خراب — ورنه چه دیده‌ای تو که راهی نمی‌کنی
در یک دم التفات تو می‌سوزدم ز شوق — شکرست کین وفا همه گاهی نمی‌کنی
کس را چکار با تو فغانی به نیک و بد — شبها بدان در از چه پناهی نمی‌کنی[1]



رفتی و درد در دل چاکم گذاشتی — یک غمزه‌ام زدی و هلاکم گذاشتی
گفتم به شکوه‌ای ز تو خالی شود دلم — سنگم زدی و عربده ناکم گذاشتی
آیند و گل برند بدامن بهشتیان — زین نخلها که بر سر خاکم گذاشتی
بگذار تا ببوسم و بر رخ کشم دمی — این پا که بر دو دیدهٔ پاکم گذاشتی[2]

رباعیات

رباعیات ذیل بیشتر از نسخهٔ موزهٔ ملّی گرفته شده است، امّا بعضی رباعیات در دو نسخهٔ دیگر هم مضبوط است[3]:

ای دل چو دهد نور چراغ ظلمت — خورشید شود شمع[4] صباح طربت
امروز اگر شب دویی دور کنی — فردا که شود روز شبت



روی تو که همچو برگ[5] گل بر طبق است — در پردهٔ شرم آفتاب[6] و شفق است
ابریست قبای[7] تو که از غایت لطف — برقش گره جبین و باران برق[8] است



روزم همه در بلای دوری گذرد — شب در غم و درد ناصبوری گذرد
افسوس که سرمایهٔ عمر ابدی — پیوسته به هجر و بی‌حضوری گذرد



۱- م. ۲- ر.
۳- دیوان فغانی، شمارهٔ ۵۵ (کتابت: ۱۲۴۸ هـ/۱۸۳۲ م)، ۶۹ (کاتب: محمّد معزالدّین)، دهلی‌نو.
۴- ۵۵: شمع هر. ۵- ۳-۶۹: همچو گل. ۶- نسخهٔ مزبور: آفتاب و.
۷- ۶۹: حبای. ۸- نسخهٔ موزه: برق.



ما پرده[1] زروی خویش برداشته‌ایم   وز دل غم نوش و نیش[2] برداشته‌ایم
فرهاد صفت گذشته[3] از هستی خویش   این کوه بلا ز خویش[4] برداشته‌ایم



می نوش که شد چمن گلستان زخزان   رخ چون گل آتشین کن از آب روان
در خاک بسی سرو قدان لاله عذار   آیند و روند چون بادخزان[5]

در نسخهٔ چاپی تحت عنوان «مفردات» فقط مطلع ذیل داده شده است:

چنان در مجلس می عشوهٔ ساقی کند مستم
که بی‌خود افتم و ماند چو صورت جام در دستم

در نسخه‌های خطّی موزهٔ ملّی و رضا و آزاد بهاوان (Azad Bhavan) غزل کامل با همین مطلع یافت می‌شود، چنانکه قبلاً نقل شده است. همین طور اگر نسخه‌های خطّی دیگر موجود در کتابخانه‌های سراسر هند بررسی شوند، غزلهای دیگری هم پیدا خواهند شد که تاکنون به چاپ نرسیده است.



۱- ۶۹: پنبه.   ۲- ۵۵: در هر غم نوش بیش.   ۳- ۵۵: کشته از.
۴- ۵۵: زبلا بیش.   ۵- این رباعی فقط در نسخهٔ ۶۹ یافته شده است.



تصوّف در ایران

○ پرفسور بهگوت سَروپ
استاد بازنشسته دانشگاه دهلی، دهلی

تصوّف معمولاً شناسایی و مشاهده خدا را به‌حقیقت معنوی دلالت می‌کند و معرفت تصوّف در واژه‌ها و الفاظ نگفتنی و ناممکن است. صوفیان وصل به خدا را هدف خود قرار می‌دهند و وقتی کسی واصل به خدا می‌گردد، مثل قطره آبی که به دریا آمیخته می‌شود، شخصیت خود را در او گم می‌کند. دانشمندان و علمای فارسی اکثراً این همانندی انسان به خدا را با وصل قطره آب به دریا تعبیر کرده‌اند و جای جای توضیح داده‌اند چرا انسان به‌درک حقیقت معنوی قادر نیست؛ نظیری نیشابوری خاطر نشان می‌سازد:

بخود از بهر حسرت داد راهم ورنه معلوم است

زدریا چند در آغوش گنجد موج دریا را

معمولاً در هر دین بزرگ صوفیان بوده‌اند. سنت فرانسیس اوف اسیسی St. Francis of Assisi (۱۱۸۱-۱۲۲۶م) در آغاز در ایتالیا و سپس در اسپانیا و هلند وعظ می‌کرد و خود را برای رفاه و بهبود فقیران و مصیبت دیدگان و بیماران جذام وقف نمود. گفته می‌شود دو سال قبل از وفاتش بعد از طی مدّت روزه‌داری، او روی بدن خود نشانه صلیب مسیحی را دریافت. وی مؤسس سلسلهٔ راهبان فرقه فرانسیسکان بود و این راهبان به نام درویشان (Friars) معروف‌اند. جان کراس (John Cross) Franciscan



(۹۱-۱۵۴۹م) شاعر متصوفه اسپانیایی بود. سنت تریسا (St. Theresa) (۸۲-۱۵۱۵م) درویش اسپانیایی به واسطه افکار متصوفه‌اش شهرت داشت و تعدادی از آثار وی نیز چاپ شده است.

صوفیان در میان مسلمانان در اوایل تاریخ اسلام ظهور کردند و به نام صوفیان شهرت یافتند. دربارهٔ واژه صوفی ریشه‌های مختلف بیان شده است. بعضی از مردم صوفی را از واژه صوف یعنی پشم دانسته‌اند چون صوفی‌ها لباس پشمی را برای اجتناب از آسایش دنیاوی و ترک نفس از ثروت و راحت مادی می‌پوشیدند. در حالی که عده‌ای واژه صوفی را از صفی یعنی پاکی استنباط نموده‌اند چون صوفیان پاکدل می‌باشند و نفس خود را از خواهشهای نفسانی و شهوانی تطهیر می‌کنند. عقیده کسانی نیز این است که واژه صوفی از صفّه گرفته شده است. چون صوفیان مکانی یا محلی برای سکونت نداشتند و در بیرون مسجدها به‌امید عنایات الهی بسر می‌بردند و به‌اهل صفه (یعنی بی‌خانمان) شهرت داشتند.

نویسندگان مسلمان دیگری معمولاً تصوّف را عقیده باطنی اسلام می‌دانند که رسول الله تعلیم داده‌اند.

بعضی از نویسندگان اصل آن را در مکتب نو افلاطونیان می‌دانند یعنی فلسفه و دینی که همراه با نظریات افلاطونی و تصوّف مشرقی است که در شهر اسکندریه در قرن سوّم رواج پیدا کرد، حقیقت اینها است که تصوّف بر عشق است همانند عشق افلاطونی، آزاد از حس‌گرایی فاسد، این نوع عشق انسان را به عنوان پله‌ای برای رسیدن به عشق معنوی که وصل به خدا می‌گردد. چنانکه جامی می‌گوید:

متاب از عشق روی گرچه مجازی‌ست　　که آن بهر حقیقت کارسازی‌ست

گروهی از متفکرین تصوّف را از ویدانت هندو متأثر دانسته‌اند و مبداء آن را هند قرار می‌دهند؛ امّا قاطع‌ترین نظریه در مورد مبداء تصوّف را کسانی تعیین کرده‌اند که شباهت در طریق و اصول را در جاهای مختلف دریافته و مبداء تصوف را بدان نسبت داده‌اند.

تصوّف به واسطه رابطه اساسی‌اش با مکتب تفکر بکتی (Bakti) نسبت به جاهای دیگر، در هند گسترش یافت. هر دو عقیده نسبت به رعایت تشریفات مذهبی و آیین بیشتر به عمق عشق تأکید می‌کنند. صوفیان در میان پیروان خود تعداد زیادی از غیر مسلمانان را جلب نمودند. همچنین بیشتر جنبش‌های اصلاحی و دینی در این کشور از آثار نویسندگان متصوفه الهام گرفتند. دین سیک‌ها نخستین دین در هند است که روش «لنگر» (غذادادن به فقیران) را شروع کرد لنگر در زیارتگاه‌های مشایخ متصوفه نیز متداول بود. تعلیمات گروهای (رهبران) مکتب رادا سوامی بی‌تردید دارای تأثیر و نفوذ افکار صوفیان است.

صوفیان به طرق گوناگون تصوّف را توضیح داده‌اند. معهذا ابو سعید ابوالخیر توضیح مختصر امّا جامعی در خصوص تصوّف بدین‌گونه ایراد کرده است که تصوّف یعنی هر آنچه که در ذهن دارید به یک سو می‌گذارید و آنچه که در دست دارید، از دست دور می‌کنید، و آنچه برای شما رخ می‌دهد، آن را می‌پذیرید. دلالت این قیاس منطقی این است که انسان از تمام دانش که از حواس قوه ادراک به دست آورده، باید آزاد گردد. امام غزالی در کیمیای سعادت این مطلب را واضح‌تر بیان داشته است؛ وقتی می‌گوید:

"علم حجاب است از این راه و مَثَل دل چون حوضی است و مَثَل حواس چون پنج جوی است که آب از وی به حوض آید از بیرون. اگر خواهی که آب صافی از قعر حوض بر آید تدبیر آن است، این آب جمله از وی بیرون کنی و گل سیاه که از اثر این آب است هم بیرون کنی و راه همه جوی‌ها ببندی که تا آب نیز نیاید و قعر حوض همی کنی تا آب صافی از درون حوض پدیدار آید و تا حوض بدان آب که از بیرون آمده است مشغول باشد. ممکن نشود از درون وی آب بر آید. همچنین این علم که از درون دل بیرون آید حاصل نیاید، تا از هر چه از بیرون در آمده است، خالی نشود".

همچنین علمی که از قعر قلب بیرون می‌آید نمی‌تواند درک شود تا از دستبرد علم بیرونی خلاص نشود. مطلب واضح است. منبع اصلی علم معنوی خود قلب انسان است



وقتی علم از قلب درک می‌شود، فکر را روشن می‌سازد و می‌تواند حقیقت ماهیت را درک نماید. رومی در داستان «فیل در خانه تاریک» با لطافت و ظرافت این مطلب را سروده است:

پیل اندر خانهٔ تاریک بود   عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی   اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود   اندر آن تاریکیش کف می بسود
آن یکی را کف بخرطوم اوفتاد   گفت همچو ناودانست این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید   آن برو چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود   گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست   گفت خود این پیل چون تختی بدست
همچنین هر یک بجزوی که رسید   فهم آن می‌کرد بر جا می‌شنید
از نظرگه گفت شان شد مختلف   آن یکی دانش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی   اختلاف از گفت شان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دستست و بس   نیست کف را بر همه او دسترس[1]

اساساً تصوف شاخه اسلام است و متضمن تعلیمات پیغمبر اسلام ﷺ می‌باشد، و درباره فهم و درک اهمیّت پیامی که در کتاب مقدس ابلاغ شده، تأکید می‌کند. ناصر خسرو شاعر برجسته اسماعیلی درباره نیاز مطالعه عمیق و فهم و درک قرآن کریم گفته است:

مشهور است چون دریا بمثل ظاهر تنزیل   تاویل چون لولوست سوی مردم دانا

صوفی آیات قرآنی را از لحاظ تجربه روحانی درک نمود؛ امّا چنانکه تاویل آنان با تفسیر سنتی اختلاف داشت، پذیرفته نشد. معهذا حقیقت این است که عقاید اصلی اسلام پیرامون قسمت جدا نشدنی تصوّف می‌باشد. نخستین پایه عقیده کلمه شهادت

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۲۲۵.

یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله (ﷺ) است که باید هر مسلمان این کلمه را قرائت کند. صوفی همان عقیده را نسبت به خدا دارد. ابوسعید ابوالخیر در رباعی زیر اظهار می‌نماید:

از ساحت دل غبار کثرت رفتن   به زانکه به هرزه درّ وحدت سفتن
مغرور سخن مشو که توحید خدا   واحد دیدن بود نه واحد گفتن

دوّمین پایه عقیده اسلام صلات است که هر مسلمان روزی پنج بار ادا می‌کند. نماز درست و معتبر است، مشروط به اینکه با صمیمیت قلب ادا گردد، معمولاً مردم فقط به وقت نماز، به خدا رجوع می‌کنند. صوفیان ادعا دارند که همواره در حال نماز یا غیر آن به یاد خدا هستند. بنابراین در مورد آنان نماز فقط یک آیین تشریفاتی است.

سوّمین پایه عقیده اسلام زکوة است و به هر مسلمان بالغ الزامی است که قسمتی از درآمد خود به فقیران و نیازمندان هدیه کند. صوفیان چون دست خالی هستند و چیزی به تصرّف خود ندارند، بنابراین دادن زکوة در خصوص آنان مطرح نمی‌شود. طبق عقیده آنان خیرات واقعی از دادن پول و زر نیست بلکه خدمت فقیران و معالجه بیماران را شامل می‌شود. بنابراین آنان به دستگیری نیازمندان و پرستاری بیماران سعی می‌کنند.

چهارمین پایه عقیده اسلامی روزه ماه مبارک رمضان است. صوفیان از گروه تهیدستان و فقیران هستند و با خیرات و صدقه بسر می‌برند. از کسی چیزی نمی‌خواهند و آنچه به دست آنان می‌رسد، قناعت می‌کنند و بسیار کم می‌خورند. مایه اصلی آنان عشق الهی است بنابراین دائم الصوم هستند و از این وظیفهٔ فرض کاری ندارند.

پنجمین پایه عقیده اسلامی زیارت حج بیت‌الله برای مردهاست مشروط به اینکه تندرست، بینا و دارای منابع مالی مورد نیاز باشند. مقدس‌ترین جزو حج زیارت مسجدالحرام و بیت‌الله است.

عقیده اساسی صوفی‌ها وحدت الوجود است یعنی خدا در تمام کاینات ساری است و در هر چیز دنیا خدا مشاهده می‌شود بنابراین صوفی خدا را در هر چیز و هر جا خاصه



در قلب انسان جلوه می‌کند. ابو سعید ابوالخیر عقیده وحدت الوجود را ناشی از ذکاوت و ظرافت در رباعی خود گفته است:

پرسید یکی منزل آن مهر گسل گفتم که دل من است او را منزل
گفتا که دلت کجاست؟ گفتم بر او پرسید که او کجاست گفتم در دل

بنابراین به قرار اصفیا تنها راه برای حصول خوشنودی خدا این است که احساسات کسی را مجروح نکنیم:

ز خود هرگز نیازارم دلی را که می‌ترسم در او جای تو باشد

به نظر صوفی دلداری و همیاری و مدارا به ستمدیدگان نسبت به زیارت حج اولی‌تر است؛ بنابراین صوفی اعلام می‌کند که بزرگترین گناه انسان آزردن و رنجاندن دیگران است. حافظ همین مطلب را گفته است:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

غیر از تأکید محبت با دیگران برای عشق معنوی، صوفیان دربارهٔ خلقت انسان بحث می‌کنند. در حدیث آمده است: **کنت کنزاً مخفیا فاحبت ان اعراف فخلقت الخلق**.

چرا خدا می‌خواست خود را آشکار کند؟ چون خدا زیباست و زیبایی خود را نمی‌تواند مخفی نگه دارد. او جهان را آفرید تا بتواند زیبایی خود را از نظر کاینات خود مشاهده کند:

نکو روی تاب مستوری ندارد چو دربندی سر از روزن برآرد

عمر خیام در رباعی خود این مطلب را واضح‌تر می‌گوید:

بت گفت به بت پرست کای عابد ما دانی ز چه روی گشته ای ساجد ما
بر ما به جمال خود تجلّی کرد است آن کس که ز تست ناظر و شاهد ما

به هر حال این امر محقق است که خدا زیبایی و عشق و درستی کامل است. اگر کسی سوال می‌کند چرا زشتی، نفرت و بدی در جهان آفریده شد. صوفی پاسخ می‌دهد. خدا می‌خواست شناخته بشود و هر چیز تنها از تضاد خود تشخیص داده می‌شود. چنانکه

کسی نمی‌تواند ماهیت روشنی را درک کند وگرنه تاریکی در کار نیست. تاریکی اصلاً چیزی نیست این تضاد روشنی است. خدا زیباست و می‌توان آن را در مقابل زشتی درک کرد. خدا تنها خوب نیست بلکه باقی است، زشتی تنها بدی نیست بلکه عدم است. این خیالی است که از شرایط مظهرالهی اخذ شده است.

شاعر معروف متصوفه شیخ فریدالدّین عطّار هفت منزل را برای یک نوآموز قبل از رسید به خدا در شاهکار خود منطق الطیر بیان کرده است که به این قرار است: ۱-طلب، ۲-عشق، ۳- معرفت، ۴- استغنا، ۵- توحید، ۶- حیرت و ۷- فقر و فنا.

مولانا روم در خصوص ظهور خلقت نظریه منظمی ابراز داشته در آغاز وضع نباتی سپس تکامل تا مرحله نهایی یعنی انسان را بیان کرده است:

آمده اول به اقلیم جماد   وز جمادی در نباتی اوفتاد
وز نباتی چون بحیوانی فتاد   نامدش حال نباتی هیچ یاد
همچو میل کودکان با مادران   سر میل خود نداند درمیان
باز از حیوان سوی انسانیش   می‌کشد آن خالقی که دانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت   تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

ابیات فوق نشان می‌دهد که مولانا روم مثل هندوان تا حدی به تناسخ عقیده داشت امّا در نظریه بازگشت مجدد هندوان و با نظریه صوفیان اختلاف برجسته وجود دارد. هندوان در تناسل و تناسخ جانوران معتقدند یعنی انسان به شکل انسان یا جانور یا بالعکس خلق می‌شود. رومی همین نظریه انتقال را به جماد و نبات توسعه می‌دهد. اختلاف دیگر این است که رومی این انتقال را فقط به یک سو یعنی از مرحله پایین به بالا تصوّر می‌کند در حالی که به نظریه هندوان این انتقال می‌تواند به هر سو رخ دهد.

مولانا روم تمام این مراحل زندگانی از آغاز تا به سرنوشت نهایی را بدین‌گونه بیان داشته است:

از جمادی مردم و نامی شدم   وز نامردم به‌حیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر — تا برآرم از ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن زجو — کل شیی هالك الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم — آنچ اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم همچون ارغنون — گویدم انا الیه راجعون[1]

سرنوشت نهایی انسان نیستی نیست وجود مخلوق مثل قطره آب به دریا می‌پیوندد. مخلوق محو می‌گردد یعنی اینکه صفات او در صفات یزدانی انتقال می‌گیرد. در تاریخ اسلام، حضرت محمّد ﷺ نخستین و تنها شخصی بود که این صفات را پرورش داد و نخستین و بزرگترین پیامبر و مربی روحانی گردید. با خدا عشق می‌ورزید و خدا وی را دوست می‌داشت. عشق، زندگی و منبع تمام زندگانی است. پیغمبر اسلام در مخلوق خدا روح زندگی را دمید. چطور وی سنگریزه‌ها را به سخن در آورد، مولانا روم ضمن گفتگوی وی با عمویش ابوجهل شرح داده است:

سنگ‌ها اندر کف بوجهل بود — گفت ای احمد بگو این چیست زود
گر رسولی چیست در مشتم نهان — چون خبرداری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم کان چهاست — یا بگوید آنکه ما حقیم وراست
گفت بوجهل این دوم نادرترست — گفت آری حق از آن قادرترست
ازمیان مشت او هر پاره سنگ — در شهادت گفتن آمد بی‌درنگ
لا اله گفت الا الله گفت — گوهر احمد رسول الله سفت
چون شنید از سنگ‌ها بوجهل این — زد زخشم آن سنگ‌ها را بر زمین[2]

وی نیز در نباتات زندگی بخشید، چنانکه در داستان حنانه بیان شده است. در مسجد مدینه حضرت محمّد ﷺ هنگام وعظ به تنه درخت خرما تکیه می‌داد. سرانجام پیروان منبر وعظ برای خطبه وی درست کردند. از تنه درخت حضرت محمّد ﷺ جدا شد،

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوّم، ص ۵۷۶.
۲- مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص ۱۰۶.

گریه و آه و زاری می‌نمود و به نام حنانه معروف شد چنانکه مولانا در مثنوی خود بیان می‌کند:

استن حنانه از هجر رسول	ناله می‌زد هم چون ارباب عقول
گفت پیغمبر چه خواهی از ستون	گفت جانم از فراقت گشت خون
مسندت من بودم از من تاختی	بر سر منبر تو مسند ساختی
گر همی خواهی ترا نخلی کنند	شرقی و غربی زتو میوه چنند

مولانا روم این چنین واقعات را از شرح حال پیغمبر به اثبات قول خود نقل کرده است که زندگانی در هر چیز جهان جماد باشد یا نبات موجود است. مولانا خاطر نشان می‌سازد که چطور روح زندگانی اصلاً در من از جماد شروع شد سپس به شکل نبات رشد کرد و سر انجام به شکل جانور وانمود. مولانا به نیروی عشق که تحت نفوذ و اثر آن هر چیز سعی جدی و واقعی برای حرکت به سطح زیست به عمل می‌آورد و هر چیز برای وصل به اصل خود نگران است، تأکید می‌کند.

می‌بینیم در جهان فیزیکی تنها ماده متجانس می‌تواند به آسانی ترکیب شود. بنابراین انسان سعی می‌کند که همانندی با ماهیت الهی از ایجاد صفات عرفانی خدا، چون دلسوزی و شفقت ناشی از عشق حاصل نماید، باید با انسان محبت کنیم و حقیقت این است که عشق کلید تصوف است. حافظ مجملاً این مطلب را در شعر خود سروده است:

کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز	تا به خلوت گه خورشید رسی چرخ زنان



ترجمه: پرفسور محمّد اسلم خان



تاریخ اجتماعی هند
درکتابهای فارسی تاریخ در دورۀ غزنوی

○ پرفسور شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی، دهلی

تاریخ نویسی در هند به معنای حقیقی خود توسط فارسی زبان‌ها معرفی شد. تاج المآثر اوّلین کتاب تاریخ هند به زبان فارسی است که تألیف آن در دورۀ حکومت سلطان قطب‌الدّین ایبک (۱۲۰۶/۶۰۲-۱۲۱۰/۶۰۷) اوّلین پادشاه مملوک در هند، شروع شد. متأسفانه این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است. نسخه‌های خطّی تاج المآثر که درکتابخانه‌های مختلف هند و خارج از هند مضبوط هستند، تاریخ سیاسی هند را تا دورۀ حکومت شمس‌الدّین ایلتتمش (۶۰۷-۱۲۱۱-۱۲۳۶/۶۳۳) دربردارند. مؤلّف این کتاب حسن نظامی است که از نیشابور به هند آمد و کتاب را در همین جا به رشتۀ تحریر در آورد[1]. سپس آثار زیادی در زمینۀ تاریخ هند به فارسی تألیف شد که الیوت و داوسن (Elliot and Dowson) تعدادی از آنها را در هشت جلد قطور بنام تاریخ هند به بیان مورخین هند[2] معرفی کرده‌اند. کتاب‌های تاریخ هند که به فارسی نوشته شده‌اند، در حقیقت منابع و مآخذ اساسی و در بعضی موارد تنها مآخذی هستند که محقّقان برای شناسایی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هندِ قرون میانه ناگزیر از مراجعه به آنها

۱- استاد امیر حسن عابدی متن فارسی تاج المآثر را تصحیح نموده‌اند و قرار است شورای تحقیقات تاریخی، دهلی‌نو آن را بچاپ رساند.
۲- *History of India* as told by its own historians



هستند. تردیدی نیست که فارسی زبان‌ها در هند با تألیف کتاب‌های تاریخ این کشور بزرگ و باستانی خدمت بزرگی را انجام داده‌اند، بنا بر این مورخ معتبر امروز نمی‌تواند از آنها صرف نظر کند.

آثار تاریخ هند که در این کشورِ فارسی دوست در دورهٔ میانهٔ هند به‌فارسی تألیف شده‌اند، از لحاظ کیفی و کمی با یکدیگر متفاوت هستند. بعضی از اینها دربارهٔ تاریخ یک دودمان شاهی بوده و بعضی دیگر، تاریخ یک ناحیه، شهر و یا استانی را در بردارند. تاریخ عمومی جهان و هند هم در هند به‌فارسی نوشته شده است. همچنین بعضی مورخین تنها تاریخ عمومی هند را به‌نگارش درآورده‌اند و در نتیجه، تاریخ کامل هند به‌زبان فارسی مضبوط است. گزارش عروج و زوال هندی‌ها نیز در زمینه‌های مختلف دوره میانهٔ هند و همچنین اواخر دورهٔ باستان به‌زبان فارسی حفظ می‌شود. فارسی زبان‌ها، قبل از تأسیس حکومت مسلمانان نیز با این کشور و مردم آن تماس داشتند. بعضی از شعرا و نویسندگان فارسی همراه با سپاه غزنویان به‌هند آمدند و مشاهدات خود را در آثار منظوم و منثور خود ثبت کردند، همچنین با تأسیس حکومت غزنویان در منطقهٔ پنجاب، زبان فارسی در هند به‌طور رسمی معرفی گردید و کتاب‌های تاریخ غزنویان که در دورهٔ حکومت این دودمان نوشته شدند، تاریخ هند را هم دربردارند. غالب به‌یقین، این آثار مثل تاریخ یمینی، تاریخ بیهقی، زین الاخبار گردیزی وغیره، کتاب‌هایی هستند که در آنها تاریخ هند هم نوشته شده است. باید گفت که برای آشنایی با تاریخ غزنویان در هند، تنها کتاب‌های تاریخی نوشته شده به‌فارسی هستند که اطلاعات ذی‌قیمت و مفصّل و معتبر را فراهم می‌کنند و اگر بیهقی، یمینی و گردیزی و بعضی شعرا مثل عنصری، فرخی، منوچهری، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان وغیره نمی‌بودند، بعضی اطلاعات پرارزش تاریخ سیاسی، جغرافیایی و زندگی اجتماعی آن دورهٔ هند و موفقیت‌های هندی‌ها در شئون مختلف زندگی در خفا می‌ماند. درست است که هدف این نویسندگان و شعرا تحسین و قدردانی از ممدوحین خود بود،



و در این کار، غالب آنها مبالغه هم نموده‌اند، ولی آنچه ضمناً در این آثار دربارهٔ هند آمده، دارای اهمیّت تاریخی است و اطلاعاتی مشابه از منابع موجود به زبان‌های هندی مشکل به دست می آید، بنا بر این مورخین نامدار و معتبرِ بعدی که تاریخ این سامان را نوشته‌اند، در شناختن و شناساندن هند چاره‌ای جز استفادهٔ از این مآخذ و منابع نداشتند.

متأسفانه تاکنون در این مورد پژوهشی مفصّل انجام نیافته و اگر این چنین پژوهشی انجام شود، آنگاه می توان تاریخ اجتماعی هند آن دوره را به نحو بهتری شناخت و هدف این مقالهٔ مختصر نیز معرّفی همین جنبهٔ تاریخ اجتماعی هند است. نگارنده در این مقالهٔ کوتاه سه کتاب اساسی را برای مطالعهٔ خود برگزیده است:

۱- تاریخ عُتبی[1] به عربی بوده و ترجمهٔ فارسی آن به نام تاریخ یمینی معروف است. این کتاب را ابونصر محمّد بن عبدالاجبار عتبی (م: ۱۰۳۶/۴۲۷) که اصلاً عرب بود، ولی در ری متولّد شد، تألیف کرده است. در این کتاب تاریخ ظهور دولت غزنویان، وقایع دوران فرمانروایی سبکتگین و قسمت عمدهٔ سلطان محمود و انقراض خاندان سامانیان و احوال خوارزمشاهیان قدیم و امرای چغانیان و آل فریغون و خانان ایلکیه نوشته شده است. عتبی این کتاب را بین سالهای ۱۰۲۰/۴۱۱ و ۱۰۲۹/۴۲۰ به رشتهٔ تحریر درآورده است.

۲- زین الاخبار تألیف ابو سعید عبدالحی بن ضحّاک گردیزی (زنده: ۱۰۵۸/۴۵۰). از این کتاب اطلاعاتی در خصوص تاریخ ایران و آداب و رسوم ملل قدیم و مطالبی مربوط به هندوستان و تاریخ غزنویان از آغاز تشکیل آن سلسله تا سال ۱۰۳۲/۴۲۳ به دست می‌آید.

۳- تاریخ بیهقی تألیف خواجه ابوالفضل محمّد بن حسین بیهقی از مورخین مشهور فارسی زبان است که از لحاظ دقت در ضبط وقایع تاریخی، بینِ مورّخین اسلامی کمتر

۱- تاریخ عُتبی در هند به فارسی ترجمه شد و مترجم آن محمّد کرامت علی دهلوی است. وی ترجمهٔ خود را به مهاراجا چندو لعل شادان اهدا کرد. رک: ریو، ج ۳، ص ۹۰۰.

نظیر دارد. ابوالفضل تاریخ خود را در سال ۱۰۵۶/۴۴۸ آغاز کرد. ولی تألیف این قسمت از کتاب راکه در دست است، در سال ۱۰۵۸/۴۵۰ آغاز و تا سال ۱۰۵۹/۴۵۱ یعنی سال دوّم سلطنت سلطان ظهورالدّوله ابراهیم بن مسعود (۴۵۰-۱۰۵۸/۴۹۲-۱۰۹۹) ادامه داد. گفته می‌شود که بیهقی تاریخ خود را در سی جلد به اتمام رسانده بود، ولی متأسفانه قسمتی که اکنون در دست می‌باشد، گویا نصف دوّم جلد ششم، مجلّدات هفتم، هشتم و نهم و قسمتی از جلد دهم است. آنچه بیهقی دربارهٔ تاریخ غزنویان در هند نوشته است، از اهمیت تاریخی ویژه‌ای برخوردار است.

سبکتگین (م: ۲۷ شعبان ۲۰/۳۶۶ آوریل ۹۷۷) بنیانگذار سلسلهٔ غزنویان، بعد از این که به امارت غزنین رسید، متوجهٔ تسخیر هندوستان شد. او در هند جنگهای فراوانی کرد و غالب بلاد این سرزمین را متصرف شد. اگرچه او در سفر هندوستان به شداید و سختیهای بسیاری دچار شد، ولی از تسخیر این سرزمین منصرف نشد. از بین جنگ‌هایی که سبکتگین در سرزمین هند کرد، دو جنگ بُست و قُصدار از همه مهمتر است. سبکتگین بعد از گرفتن این دو ناحیهٔ مرزی (که حالا در افغانستان کنونی واقع‌اند) متوجّهٔ هند شد و با جی پال پادشاه کل ممالک هند محاربه کرد و او را شکست داد. در تاریخ یمینی دربارهٔ محلی که سبکتگین با جی پال جنگ کرد، حکایتی افسانه آمیز نقل شده است. این حکایت حتماً در شناسایی هند به عنوان کشورِ عجائب و غرایب بین فارسی زبان‌ها سهمی دارد. یمینی دربارهٔ این میدان جنگ می‌نویسد:

"... و در آن حدود بر آن طرف که مخیم آن ملاعین بود، چشمهٔ آبی بود، چون آبِ چشم روشن و صافی که قابل نجاست نبودی و هر گاه که چیزی از نجاسات در آن چشمه انداختندی، صاعقهٔ عظیم پیداگشتی و بادهای مخالف برخاستی و سرمای سخت ظاهر شدی، چنانکه در آن نواحی کس را طاقت مقام نبودی، امیر ناصرالدّین بفرمود تا بعضی قاذورات در آن چشمه انداختند، حالی ظلماتی عظیم در آن حوالی پیدا آمد و روز روشن تاریک شد و باد و سرمای سخت برخاست، و هوا از هریر زمهریر سنجابِ سحاب در



پشت کشید چنانکه آن مدابیر را طاقت طاق شد و پیش از اجل، مرگ مشاهدت کردند"[1].

محمود غزنوی پسر سبکتگین چند مرتبه به هند حمله کرد و بیشتر پیروز شد. وی جهت نیل به فتح هند، گرفتن بهاطیه را که یکی از شهرهای مستحکم سرِ راهِ هند به شمار می‌رفت، لازم شمرد. اسم راجه بهاطیه در آن زمان بجهرا بود که در جمیع نواحی هند به کثرت سپاه و وفور قدرت انگشت نما بود. آنچه صاحب تاریخ یمینی در وصف بهاطیه و کثرت استحکاماتِ آن گفته است، غالباً تنها مأخذِ قدیمی و معاصر است که در آنجا جغرافیای شهر مذکور موردِ توضیح قرار گرفته است. این نویسنده آورده است که:

"این شهر سوری داشت که نسور بر موازات شرفات او نرسیدندی. پاسبانش اگر خواستی منطقهٔ جوزا بگرفتی و دیدبانش اگر رغبت کردی، بوسه بر لب زُهره دادی، با سمک گردون مساوی و با سماکین موازی و خندقی چون بحر محیط با قعری بعید و عرضی بسیط در پیرامون آن کشیده و به مردانِ کار و فیلان پیکار در حفظ اطراف و حواشی آن استظهار رفته"[2].

محمود غزنوی قلعه‌های متعدّدی را در هند گشود. از جمله او به قلعهٔ بهیم نغر یا بهیم نغر یا بهیم نگر حمله کرد و آن را مسخر ساخت. عنصری در یکی از قصاید خود به این قلعه چنین اشاره می‌کند:

از آبِ جیلم از آنروی کار زار بِهم　　خزینهٔ ملکان بود در بِهم مضمر
بدار ملک خود آورد تختِ مُلکِ بِهم　　ز سیم خام چو بتخانه پُر نگار و صوَر

عتبی در تاریخ خود وصف این قلعه را چنین می‌گوید:

[قلعهٔ بهیم نغر] قلعه‌ای است در میان آبی بسیار، بر تندی کوهی رفیع و جایی منیع بنیاد نهاده و اهل هند آن را مخزنِ صنم اعظم ساخته و قرناً بعد قرن انواع ذخایر و اعلاق جواهر بر وجه تقرب بدانجا نقل کرده و آن را سبب نجات و رفع درجات و وسیلت قربت

۱- ترجمهٔ تاریخ یمینی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۷، ص ۲۹.
۲- تاریخ یمینی، ص ۲۷۵.



و زلفت به حضرت باری تعالی ساخته[1].

در این قلعه خانه‌ای ساخته شده بود با سیم که آن را می‌توانستند بعد از جدا کردنِ قسمت‌های مختلف، از یک جا به جائی دیگر منتقل کرده و دیگر بار به همان شکل قبلی نصب نمایند. صاحب روضة الصفا این خانهٔ سیمین را چنان توصیف می‌کند:

از جمله غنائم، یک خانه‌ای بود بزرگ در طول سی گز و در عرض پانزده گز، از سیم ساخته بودند. تخت‌های عریضی ترتیب داده، به ملاقات محکم کرده که جمع و تفریق و طی و نشر و حط و نصب آن با سهلِ وجهی میسر شدی[2].

محمود غزنوی به مَتُورا نیز هم حمله و آن را تسخیر کرد. این شهر تاریخی از شهرهای بزرگ هند بود و تاکنون مسقط الرأس کشن بن باسدیو تلقی می‌شود. شرح و توصیف این شهر و قلعهٔ متورا در تاریخ یمینی آمده و غالب به یقین این توضیح دربارهٔ شهر و قلعهٔ متورا یکی از قدیمی‌ترین گزارشها دربارهٔ آن است. در ترجمهٔ تاریخ یمینی آمده است که:

[سلطان] چون آنجا رسید، شهری دید از غرائبِ مبانی و عجائب؟ مغانی که می‌گفتند از مبانی جنّ است و کیفیت آن جز به معاینت در ادراک نیاید و عقول حکایت نامقبول دارد. از سنگ‌های عظیم دیوار بر آورده و بر تلّی بلند قواعد آن استوار کرده و بر حوالی و جوانب آن هزار قصر از سنگ بنیاد نهاده و آن را بتخانه‌ها ساخته و به مسامیر محکم کرده و در واسطهٔ شهر یک خانه از همه عالی‌تر بناساخته که اقلام کتّاب و خامه نقّاشان از تحسین و تزیین نقوش آن عاجز آید و به غایت تأنّق و تنوّق آن نرسد. در نامه‌هایی که سلطان از آن سفر نوشته بود، چنان شرح داده بودند که: اگر کسی خواهد که مثل این ابنیه انشا کند، صد هزار بار هزار دینار سرخ بر آن خرج شود، در مدّت دویست سال بر دست استادان چابک دست به اتمام نرسد[3].

۱- تاریخ یمینی، ص ۲۹۲.
۲- روضة الصفا، ج ۴، ص ۲۲.
۳- ص ۳۸۱.

یمینی دربارهٔ مجسمه‌های الهه‌ها که در معبدهای متورا مورد پرستش قرار می‌گرفتند، چنین شرح می‌دهد:

در جملهٔ صنم‌هایی که به خدمت سلطان آوردند، پنج صنم بود از زر سرخ ساخته، به مقدار پنج گز در هوا بداشته و دو یاقوت در چشمهای یکی از آن جمله ترکیب کرده که اگر سلطان در بازارِ عرض بیافتی به پنجاه هزار دینار مسترخص دیدی و به رغبتی تمام بخریدی و بر صنمی دیگر پاره‌ای یاقوت ازرق آبدار بود به وزن چهار صد و پنجا مثقال و از دو پای صنمی چهار هزار و چهار صد مثقال زر به وزن در آمد و صنم‌های سیمین صد پاره زیادت بود که وزن آن جز به روزگار دراز به اعتبار موازین و معایر معلوم نگشتی[1].

بعد از درگذشت سلطان محمود غزنوی در سوّم ماه ربیع‌الثانی سال ۴۲۱ (دهم آوریل ۱۰۳۰) و به قدرت رسیدن سلجوقیان در ایران، غزنوی‌ها حکومت خود را در هند مستقر ساختند و در نتیجه، لاهور را به عنوان مرکز حکومت خود برگزیدند. در نتیجه لاهور اوّلین مرکز بزرگ زبان و ادبیات فارسی در هند به شمار می‌رود. پسران و نوه‌های سلطان محمود که پس از او در هند بسر می‌بردند، متناوباً به نواحی مختلف هند حمله می‌کردند. آنها در جنگ‌های خود علیه راجاهای هند گاهی دچار هزیمت می‌شدند و گاهی پیروزی نصیب آنها می‌شد. تاریخ این دورهٔ هند هم بیشتر به زبان فارسی نگاشته شده است. شاهزادگان غزنوی به مالوه، کالنجر، قنّوج، چالندر، برهانپور، آگره و غیره نیز لشکرکشی کردند. دیوان‌های شعر ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان که به دربارهای بعضی از این شاهانِ غزنوی وابسته بودند، دارای اهمیت تاریخی هستند. این دو شاعر در بعضی قصاید خود به پیش آمدهای تاریخیِ دورهٔ خود اشاره‌هایی کرده‌اند که استفاده از آنها برای تکمیل تاریخ سیاسی و جغرافیایی آن دوره لازم به نظر می‌رسد. مسعود سعد سلمان به حملهٔ سیف‌الدّوله محمود بن ابراهیم بر آگره در دو قصیدهٔ خود اشاره کرده است. مورّخین دیگر آن دوره دربارهٔ این لشکرکشی

۱- ص ۳۸۱.

به آگره توضیحات مهمی ارائه نکرده‌اند. این حمله در میان سال‌های ۱۰۸۶/۴۷۹ و ۱۰۹۰/۴۸۳ به وقوع پیوست[۱].

بنا به دو قصیده از مسعود سعد سلمان، در آن زمان در آگره قلعه‌ای وجود داشت و این قلعه تا حدّی بزرگ و وسیع بود که آن را می‌توان شهری خواند. اسم والی این ناحیه راجا جی پال بود که چند روز با محمود بن ابراهیم جنگید و بالاخره تسلیم وی شد. وجود قلعه‌ای در آگره و اسمِ حاکم آن و توضیحات دیگری دربارهٔ حملهٔ محمود بن ابراهیم بر این قلعه در منابع موجود دیگر بویژه به زبان‌های هند نیامده است. بنا بر این، دو قصیدهٔ موردِ نظر مسعود سعد سلمان برای تکمیل تاریخ آن دورهٔ هند مأخذ اصلی و اساسی هستند. ابیاتی چند از یکی از این دو قصیده دربارهٔ آگره و قلعهٔ آن در اینجا نقل می‌شود:

حصار اگره پیدا شد از میانهٔ گرد — بسان کوه بر و بارهای چون کهسار



کنون که یافته‌ام این حصار اگره را — ازین حصار برآرم به تیغ تیز دمار

و دربارهٔ قلعه توضیح داده که:

ماه نوروز دگر بار بما روی نمود — قلعهٔ اگره در آورد ملک‌زاده به چنگ[۲]



کشوری بود نه قلعه، همه پُر مرد دلیر — بر هوا بر شده و ساخته از آهن و سنگ
بی او رفته در آنجا که قرار ماهی — سر او بر شده آنجا که بنات و خرچنگ
گرد او بیشه و کوه کشن و سبز چنانک — گذر باد و ره‌مار درو ناخوش و تنگ
این چنین قلعه محمود جهاندار گرفت — بدلیری و شجاعت نه به مکر و نیرنگ[۳]



۱- *The Later Ghaznavids*, C.E. Bosworth, New York, 1977, p. 66.
۲- دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات گلشائی، تهران، تیرماه ۱۳۶۳، ص ۲۶۳.
۳- همان، ص ۳۰۷.



سهم منشی نَوَلْ کِشُور در گسترش زبان و ادبیات فارسی

○ پرفسور محمد اسلم خان
دانشگاه دهلی، دهلی

خدمت بزرگی که منشی نول‌کشور فرزند جمنا پَرْشاد در جهت توسعه و گسترش و انتشار زبان‌های اردو و فارسی و عربی و به طور کلّی فرهنگ ایران و اسلام انجام داد، بی تردید هیچگاه توسّط شخصی یا مؤسّسه‌ای یا ادارهٔ دیگری انجام نشده است. اکثر مراکز آموزش جهان با منشی نول‌کشور آشنائی دارند و هیچ کشور اسلامی نیست که مؤسّسات آموزشی آن از انتشارات چاپخانهٔ او بهره نگرفته باشد. همچنین هیچ کتابخانهٔ بزرگی در دنیا نیست که کتاب‌های منتشرهٔ نول‌کشور را نداشته باشد.

منشی نول‌کشور در سال ۱۸۳۶ میلادی چشم به جهان گشود، و این زمانی بود که تدریجاً زبان فارسی در سرزمین پهناور و وسیع هند از رونق باز مانده بود. او تحصیلات عالی خود را در رشتهٔ زبان‌های اردو و فارسی انجام داد، و به طور کامل با زبان فارسی و تاریخچهٔ طولانی و سرمایهٔ پربار این زبان آشنا شد. او بیشتر اوقات به مطالعه کتب و روزنامه‌ها و مجلّه‌های هر دو زبان فارسی و اردو می‌پرداخت و به سبب تمایل ویژه‌ای که به روزنامه نگاری داشت، در سن شانزده سالگی تحصیلات خود را ترک گفت و به انتشار روزنامه‌ای پرداخت و از این طریق توجّه علما و دانشمندان عصر را به خود جلب کرد. در همان ایّام منشی شُکهرای مالک چاپخانهٔ کوه نور واقع در لاهور کارمندی با تجربه لازم داشت، و چون منشی نول‌کشور از هر لحاظ دارای شرایط و ضرورت‌های

مورد نیاز چاپخانه مزبور بود به پیشنهاد و توصیه قاضی القضاة آگرا (اترابرادش) رای مَکّهن لال[1] در آن چاپخانه مشغول به‌کار شد و خدمات وی در چاپخانه کوه‌نور مورد ستایش منشی شُکهِ رای قرار گرفت. اوضاع نابسامان کشور منشی نول‌کشور را ترغیب کرد تا به‌ملّت و کشور خود خدمت کند. او برای رسیدن به‌این هدف بر آن شد تا چاپخانه‌ای شخصی دایر کند. بنابراین در سال ۱۸۵۷م از فعالیت در چاپخانه کوه‌نور دست کشید و عازم آگره گردید، امّا محیط آنجا را مطابق طبیعت و مزاج خود نیافت و در اوایل سال ۱۸۵۸م به لکهنو رفت و سرانجام در منزل مهاراجا مان سینگ واقع در کوچه رکاب گنج در لکهنو چاپخانه‌ای تأسیس کرد. سپس در شهرهای بزرگی چون لاهور، پتیالا و اجمیر و جبل‌پور و کانپور شعبه‌های دیگری دایر کرد و در کلکته و شهرهای دیگر نیز دفاتری تأسیس نمود؛ همچنین در لندن نیز یک کتابفروشی دایر کرد و در نظر داشت آن را به یکی از شعبه‌های چاپخانه تبدیل کند، امّا کوتاهی عمرش در تکمیل این برنامه و برخی برنامه‌های دیگر مانع شد. او در سال ۱۸۹۵م وفات یافت. منشی نول‌کشور در طول ۳۷ سال عمر خود کار چاپ و انتشارات را رها نکرد و شگفت آور است که در این مدّت کوتاه، تعداد بسیاری از کتاب‌های نادر و کمیاب را دربارهٔ علوم و فنون مختلف به چاپ رسانید. او برای انجام این کار با زحمات زیاد مواجه شد و همواره در تکاپوی این بود که نسخه‌های خطّی را از هر کجا به دست آورده و چاپ کند. در واقع هدف وی این بود که بعد از انجام چاپ، این کتب مختلف به دست عموم مردم برسد تا از آنها استفاده کنند.

در ابتدا منشی نول‌کشور از چاپخانه دستی استفاده می‌کرد، در مرحله بعد وسایل چاپ را از انگلستان آورد و در مدّت کمی کتب زیادی چاپ و منتشر کرد. وی در مجموع بیش از سیصد دستگاه چاپ دستی تهیّه نمود، و برای هر چاپخانه یک متصدی چاپ و پیش خدمت مقرّر کرد. آنگاه زمانی که متصدی چاپ در کار خود تجربه می‌آموخت،

۱- رای مکّهن لال برادر شُکهِ رای، مالک چاپخانهٔ کوه‌نور.

منشی نول‌کشور ماشین چاپ دستی را با این شرط به او واگذار می‌کرد که دستگاه را در خانه خود نصب کند و کارهای قابل چاپ را از مطبع او بگیرد و در برابر کاری که روزانه انجام می‌دهد، نصف دستمزد آن را به طور نقد دریافت می‌نمود و نصف دیگر به عنوان قیمت ماشین از او کسر می‌گردید. نتیجه این تلاشهای خیرخواهانه این بود که متصدیان در اندک مدّتی مالک چاپخانه خود می‌شدند، و دیگر اینکه در شهر لکهنو تعداد چاپخانه‌ها گسترش می‌یافت.

به طور کلی در چاپخانه منشی نول‌کشور هر ماشین تقریباً یک صد هزار صفحه روزانه چاپ می‌شد. در چاپخانهٔ چندین کاتب خوش خط که تعدادشان از یک صد نفر تجاوز می‌کرد، به‌کار کتابت مشغول بودند و اگر به‌طور مثال وی می‌خواست یک کتاب دویست صفحه‌ای را چاپ‌کند، به هر کاتب تنها چندین صفحه برای کتابت می‌داد و در مدّت دو روز کتاب دویست صفحه‌ای به چاپ رسیده و در دسترس خوانندگان برای مطالعه و استفاده قرار می‌گرفت. تدریجاً کار چاپ و انتشار منشی نول‌کشور گسترش و توسعه یافت و او شعبه‌های چاپخانه خود را در شهرهای دیگر چون لاهور، پتیالا، اجمیر و جبل‌پور گشایش داد و همچنین دفتر فروش انتشارات خود را در لندن دایر نمود.

در آغاز کار، منشی نول‌کشور کتب درسی معمولی فارسی را به چاپ می‌رساند، امّا پس از توسعه یافتن چاپخانه کتب مهمتر و نسخه‌های خطّی علمی و ادبی و تاریخی و فنون مختلف را مورد توجّه قرار داد. او آثار برجسته نویسندگان را جمع آوری کرد. گاهی به افراد در دور افتادترین نقاط کشور نامه‌ها می‌نوشت و برای نسخه‌های خطّی و مطالب مورد نیاز خواستار همکاری آنان می‌شد. همچنین نمایندگان خود را به نقاط مختلف کشور اعزام می‌کرد و در فرصتی کم چند اثر مهم را فراهم می‌ساخت و برای تصحیح و چاپ آن اقدام می‌نمود.

خدمت ارزنده منشی نول‌کشور تنها به چاپ کتب و دایر نمودن چاپخانه محدود نمی‌شود. خدمت عمدهٔ او ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند و آشنائی مردم

با عقاید و تبادل نظر ادیان مختلف با یکدیگر و ایجاد همبستگی ملّی و همزیستی می‌باشد. با توجّه به این امر، مهمترین شعبه مطبع او، شعبه تصنیف و ترجمه بود. برای انجام کارهای این شعبه، مصنّفین و مترجمین ممتاز را از سراسر کشور بر می‌گزید و آنان را به کارهای مختلف درخور استعدادشان می‌گماشت. کارمندان شعبه تصنیف و ترجمه کارمندانی تمام وقت و یا نیمه وقت بودند. کارمندان نیمهٔ وقت در خانه‌های خود کار انجام می‌دادند و بعضی نیز در شهرهای دور دست اقامت داشتند. منشی نول‌کشور در برابر زحمات خطّاطان و ترجمه کنندگان مبلغی درخور آنها می‌پرداخت، چنانکه از دیباچهٔ ترجمهٔ کَتهاسَرِتْ ساگر بر می‌آید:

"چشم فروزان دودمان بهارگو منشی نول‌کشور برای ترجمهٔ کَتهاسَرِتْ ساگر به مترجمین پول طبق درخواست آنها می‌پرداخت"[1].

تقسیم کار این شعبه به قرار زیر بود:

۱- جمع آوری کتب قدیمی، تصحیح و ترتیب آنها، نگارش حواشی سودمند و معرّفی مؤلّف و مصنّف.

۲- تهیّه و تنظیم کتب درسی برای محصلان و دانش آموزان و دانشجویان همچون ترتیب و تألیف لغت‌نامه‌ها یا فرهنگ‌نامه‌ها.

۳- ترجمهٔ کتب قدیم فارسی و عربی و سانسکریت به زبان اردو.

۴- ترجمهٔ کتاب فارسی و اردو به زبان هندی و انگلیسی.

اسامی بعضی از مصنّفین و مترجمین تمام وقت به قرار زیر هستند:

مولانا سیّد امیر علی ملیح‌آبادی

امیر علی در آغاز رئیس مدرسه عالیه کلکته بود. چون در حدیث و تفسیر و فقه مهارت و تبحّر تمام داشت به ریاست ندوة العلما انتخاب شد. او فتاویٰ عالمگیر را به زبان اردو ترجمه و هدایه را به نام عین الهدایه به زبان اردو شرح کرد. در میان کارهای دیگر او

۱- یا دود (ویژه‌نامهٔ نول‌کشور)، لکهنو، نوامبر و دسامبر ۱۹۸۰م، ص ۹۴.



تفسیر مواهب الرّحمن و شرح فتح الباری و تصحیح و نگارش مقدّمه بدون نقطه‌اش بر تفسیر سواطع مواهب الالهام فیضی قابل ذکر است. وی در سال ۱۹۱۵ م درگذشت.

مولانا محمّد احسن نانوتوی

وی دانشمندی والا مقام در علوم اسلامی بود. احیاءالعلوم غزالی را در چهار جلد به نام مذاق العارفین و کتب دیگر زبان عربی را به اردو ترجمه کرد.

مولانا احتشام‌الدّین مرادآبادی

منتخب التواریخ ملاّ بدایونی را به زبان اردو ترجمه کرد. غیر از این بعضی متون را تصحیح و بر کتب متعدّد عربی و فارسی حواشی نوشت.

مولانا فخرالدّین

کیمیای سعادت امام غزالی را به نام اکسیر هدایت و تفسیر حسینی ملاّ حسین واعظ کاشفی را به نام تفسیر قادری به زبان اردو ترجمه نمود و نیز بعضی متون را تصحیح کرد.

مولانا فضل احمد

در شعبه نول‌کشور در لاهور وظایف تصحیح متون و ترجمه و تألیف را به عهده داشت.

مولانا خرّم علی

در فقه، عالمی متبحّر بود و کتاب دُرّ مختار را به زبان اردو ترجمه کرد.



در نقاط دور افتادهٔ کشور گسترده و پهناور هند افراد و شخصیّت‌هایی بودند که در کار ترجمه و تألیف لیاقت داشتند. منشی نول‌کشور با آنها مکاتباتی انجام داد و این عده را متقاعد ساخت که برای خدمت به ادب و شناساندن سرمایهٔ غنی آن در کار ترجمه سهم خود را ایفا نمایند. کسانی که برای همکاری در این زمینه به منشی نول‌کشور اعلام آمادگی نمودند؛ به قرار ذیل هستند:

منشی گوکل پرشاد مترجم سیرالمتأخرین، مولوی یوسف شاه عرف بانکی میان چشتی مترجم مثنوی معنوی به نام پیراهن یوسفی، مولانا غلام حیدر مترجم



مثنوی معنوی، مولانا وحیدالزمان مترجم شرح وقایه، مولوی صادق لکهنوی مترجم دیوان حافظ، مولوی امانت الله مترجم اخلاق جلالی.

بعضی از آثاری که تحت سرپرستی منشی نول‌کشور در مطبع او ترجمه شد، به‌این قرار است: آثارالصنادید، احیاءالعلوم، تاریخ سیرالمتأخّرین، تفسیر حسینی، جامع اللغات، شرح هدایه، فتاوئ عالمگیر، مثنوی معنوی، مشکوة و منتخب التواریخ.

همچنین وی دواوین و کلیات شعرای ممتاز فارسی را به دانشمندان برجسته عصر می‌سپرد تا به نحو مطلوب تصحیح شوند. چنانچه میرزا غالب دهلوی می‌گوید:

"دیوان هر شاعری که این چاپخانه چاپ کرد، او را از زمین به آسمان رساند"[1].

بدین طریق آثار منظوم و منثور فارسی بسیاری در چاپخانه نول‌کشور به چاپ رسید. در واقع منشی نول‌کشور نسخه‌های خطّی دواوین و کلیات شعرا و آثار مؤلّفان معروف را فراهم می‌نمود و به زینت چاپ می‌آراست. چنانچه شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و گلستان سعدی و گلستان سعدی مصوّر چندین بار چاپ گردید. همچنین شرح‌های گلستان سعدی مخصوصاً شرح ولی محمّد اکبرآبادی و مولانا غیاث‌الدّین رامپوری که حایز اهمیت است، در مطبع نول‌کشور بارها طبع و نشر یافت.

دیگر آثار چاپ شده در مطبع‌های منشی نول‌کشور همراه با تاریخ چاپ (هجری برابر با میلادی) به قرار زیر است:

نام کتاب	سال چاپ	نام کتاب	سال چاپ
آئین اکبری	۱۸۶۹/۱۲۸۵	ارژنگ چین (در تعلیم آداب خوشنویسی)	
اخلاق جلالی	۱۹۰۶/۱۳۲۳		۱۸۸۹/۱۳۰۶
اخلاق محسنی	۱۸۶۳/۱۲۷۹	اسکندرنامه	۱۸۹۰/۱۳۰۷
اخلاق ناصری	۱۸۹۲/۱۳۰۹	اشعة اللمعات	۱۹۰۰/،۳۱۷
اربع عناصر	۱۸۹۰/۱۳۰۷	اعجاز خسروی	۱۸۹ ۰۹

۱- یا دور، ص ۱۹۳.

اقصرائی شرح موجز ۱۸۹۲/۱۳۰۹
اکسیر اعظم ۱۸۸۵/۱۳۰۲
انشای ابوالفضل ۱۸۷۵/۱۲۹۱
انشای جامی ۱۸۷۳/۱۲۸۹
انشای خلیفه ۱۸۸۱/۱۲۹۸
انشای دولت رام ۱۸۸۵/۱۳۰۲
انشای طاهر وحید ۱۸۹۲/۱۳۰۹
انشای فایق ۱۹۰۹/۱۳۲۷
انشای فیض رحمانی ۱۸۸۵/۱۳۰۲
انشای فیض رسان ۱۸۸۲/۱۲۹۸
انشای مادهو رام ۱۹۱۲/۱۳۲۹
انشای منیر ۱۸۸۲/۱۲۹۹
انوار سهیلی ۱۸۸۰/۱۲۹۷
بحر مواج ۱۹۲۳/۱۳۴۱
بوستان سه مصرعی (منتخب بوستان)
۱۸۸۶/۱۳۰۴
بوستان معرفت شرح مثنوی مولوی
۱۸۹۴/۱۴۱۰
بهار دانش ۱۹۱۱/۱۳۲۸
بهارستان جامی ۱۹۱۲/۱۳۲۹
بهار عجم ۱۹۱۶/۱۳۳۴
پنج گنج خسروی ۱۹۱۶/۱۳۳۴
پیراهن یوسفی ترجمهٔ مثنوی مولوی
۱۸۷۸/۱۲۹۵

تاج المدائح
تاریخ جدولیه
تاریخ طبری ج ۱ تا ۴ (هر دو جزء در یک مجلّد)
تاریخ فرشته
تاریخ وصاف
تحفة الاحرار جامی ۱۹۲۹/۱۳۴۷
تحفة العراقین خاقانی
تذکرهٔ علمای هند ۱۹۱۶/۱۳۳۴
ترجمهٔ شری مد بهگوت ۱۸۸۵/۱۳۰۲
ترجمهٔ معیارالاشعار ۱۹۰۵/۱۳۲۲
تورک جهانگیری
توقیعات کسریٰ
جامع التواریخ
جنگ‌نامه نعمت خان عالی ۱۰۸/۱۳۲۵
جواهرالاسرار شرح مثنوی مولوی
۱۸۹۵/۱۳۱۲
جهان ظفر ترجمهٔ راما سمیر ۱۸۷۲/۱۲۸۸
چهار گلزار (در بیان قواعد فارسی)
۱۸۸۴/۱۳۰۱
حبیب السیر
حدیقهٔ سنایی
حسن و عشق ۱۸۹۰/۱۳۰۷
حیات القلوب خارستان ۱۹۱۲/۱۳۲۹

خمسهٔ نظامی

خیابان گلشن ۱۸۷۷/۱۲۹۳

دافع الاغلاط ۱۸۹۸/۱۳۱۵

دُرّ یکتا (شرح کریما) ۱۹۱۴/۱۳۳۲

دستورالمبتدی ۱۸۶۹/۱۲۸۵

دشوارالمکتوبات (راهنمای نامه‌نویسی)

۱۹۱۳/۱۳۳۱

دواوین خسرو ۱۸۷۴/۱۲۹۰

دیارالمحبوب الی جذب القلوب

۱۹۰۴/۱۳۲۱

دیوان حافظ ۱۸۶۹/۱۲۸۵

دیوان حسن سجزی

دیوان حضرت احمد جام زنده پیل

۱۹۲۳/۱۳۴۱

دیوان خواجه معین‌الدّین چشتی

۱۸۷۲/۱۲۸۸

دیوان شمس تبریز ۱۸۸۷/۱۳۰۴

دیوان عرفی شیرازی ۱۸۸۰/۱۲۹۷

دیوان غنی ۱۹۱۳/۱۳۳۱

دیوان فیضی

دیوان کلیم همدانی

دیوان مخفی ۱۸۹۲/۱۳۰۹

دیوان ملاّ نورالدّین ظهوری

۱۸۹۷/۱۳۱۴

دیوان ناصر علی سرهندی ۱۸۶۹/۱۲۸۵

دیوان نظیری

دیوان نعمت خان عالی

دیوان واقف

دیوان هلالی

رامایان مسیحی

رقعات ابوالفضل ۱۸۷۶/۱۲۹۳

رقعات بیدل ۱۸۸۵/۱۳۰۲

رقعات عالمگیری ۱۸۸۲/۱۲۹۹

رقعات عزیز ۱۸۸۲/۱۲۹۹

رقعات لچهمی نارابن ۱۸۸۲/۱۲۹۹

رقعات میرزا قتیل ۱۸۸۷/۱۳۰۴

روضة القوافی (در اوزان شعر)

۱۹۱۵/۱۳۳۳

زبدة المقامات ۱۸۹۰/۱۳۰۷

زلیخای فردوسی ۱۹۱۶/۱۳۳۴

ساقیه ۱۸۹۵/۱۳۱۲

ساقی‌نامه ظهوری ۱۸۹۰/۱۳۰۷

سرورالعباد (شرح قصیده بانت سعاد)

۱۸۸۹/۱۳۰۶

سری بهگوت اسکند

سری گنیش (مهابهارات)

سری مد بهگوت



سفرنگ ست سهی ملقب به خیابان گلشن
۱۸۹۸/۱۳۱۵

سکینة الاولیاء ۱۹۰۰/۱۳۱۷

سه نثر ظهوری ۱۹۱۲/۱۳۲۹

سیرالمتأخرین ۱۸۹۷/۱۳۱۴

شاه‌جهان‌نامه

شاهنامه (نسخه کامل در ۳ج) ۱۸۹۷/۱۳۱۴

شبستان نکات و گلستان لغات
۱۸۷۶/۱۲۹۳

شبنم و شاداب

شبنم و شاداب مع فرهنگ ۱۹۰۳/۱۳۲۰

شجرة العروض (اوزان شعر) ۱۹۱۴/۱۳۳۳

شرح ابوالفضل ۱۸۹۰/۱۳۰۷

شرح دیوان حافظ ۱۸۷۶/۱۲۹۳

شرح سه نثر ظهوری ۱۸۵۵/۱۲۷۱

شرح شبنم و شاداب ظهیرای تفرشی
۱۸۸۱/۱۲۹۸

شرح قصاید عرفی ۱۸۸۶/۱۳۰۳

شرح کافیه منظوم ۱۸۷۲/۱۲۸۸

شرح گلستان سعدی ۱۸۷۴/۱۲۹۰

شرح مترجم قصاید عرفی ۱۸۸۷/۱۳۰۴

شکرستان خیال و خوان نعمت
۱۸۹۶/۱۳۱۳

صحیفهٔ سلطانیه ۱۸۷۳/۱۲۸۹

صفیر بلبل و صحت‌نامه ۱۸۸۲/۱۲۹۹

طبقات اکبری ۱۸۷۶/۱۲۹۲

طبقات ناصری

ظفرنامهٔ هاتفی

عجیب و غریب (شرح قصاید عرفی)
۱۸۹۰/۱۳۰۷

عمادالسّعادت

غزوات حیدری ۱۹۱۴/۱۳۳۳

فتاوای هندیه (ترجمهٔ فتاویٰ عالمگیری)
۱۸۸۹/۱۳۰۶

فرهنگ صحیحه زلیخای جامی
۱۹۰۰/۱۳۱۷

فوائد سعیدیه ۱۸۸۵/۱۳۰۲

قران السّعدین ۱۸۷۱/۱۲۸۷

قصاید بدرچاچ ۱۸۶۳/۱۲۷۹

قصاید ظهیر فاریابی ۱۸۹۰/۱۳۰۷

قصاید عرفی ۱۹۲۹/۱۳۴۷

قواعد فارسی ۱۸۸۵/۱۳۰۲

کاشف الاسرار شرح قصاید بدرچاچ
۱۸۸۵/۱۳۰۲

کریما ۱۸۷۱/۱۲۸۷

کلمة الحق ۱۹۰۸/۱۳۲۶

کلیات انوری		مثنوی خیابان گلشن	۱۸۸۶/۱۳۰۳
کلیات بیدل		مثنوی زلالی	۱۸۷۲/۱۲۸۸
کلیات جامی		مثنوی لآلی	۱۸۷۲/۱۲۸۸
کلیات جلال اسیر		مثنوی مولوی معنوی	۱۸۸۴/۱۳۰۱
کلیات حزین		مثنوی نی رنگ	۱۸۹۰/۱۳۰۸
کلیات خاقانی		مجموعهٔ رسائل طغرا	۱۸۷۶/۱۲۹۳
کلیات سعدی		مجموعهٔ صد پند سودمند	۱۹۲۶/۱۳۴۴
کلیات صائب	۱۹۰۶/۱۳۲۳	مجموعهٔ منطق	۱۸۹۴/۱۳۱۱
کلیات صهبائی		مخزن الاسرار	۱۸۸۴/۱۳۰۱
کلیات ظهیر فاریابی		مطالب رشیدی	۱۹۱۳/۱۳۳۱
کلیات عراقی		مظاهر حق	۱۸۷۱/۱۲۸۷
کلیات غالب		معلومات الآفاق	۱۹۰۹/۱۳۲۷
کلیات نظیری		مفتاح الصفات	۱۸۹۸/۱۳۱۵
کیمیای سعادت	۱۸۶۳/۱۲۷۹	مفیدنامه (طریق‌نامه نگاری ـ دستور زبان)	
گلزار دبستان (کتاب درسی مدارس)			۱۸۸۱/۱۲۹۸
	۱۸۹۱/۱۳۰۹	مقدمات ظهوری	۱۹۱۲/۱۳۳۰
گلزار عجم	۱۸۸۳/۱۳۰۰	مکتوبات جوابی حضرت شرف‌الدّین	
گلستان حکیم قاآنی		منیری	۱۹۱۰/۱۳۲۸
گلستان سعدی	۱۸۷۶/۱۲۹۳	مکتوبات حضرت سبحانی غوث همدانی	
لوایح جامی	۱۹۱۲/۱۳۳۰	سیّد عبدالقادر جیلانی	۱۹۱۰/۱۳۲۸
لیلیٰ مجنون	۱۸۶۳/۱۲۷۹	معرض القواعد و منظرالفوائد	
مثنویات خواجه فریدالدّین عطّار			۱۸۷۳/۱۳۰۰
مثنوی خواجه فریدالدّین عطّار		منتخب اللباب (انتخاب مثنوی معنوی)	



منطق الطّیر	۱۸۶۸/۱۲۸۴	نگارنامهٔ منشی	۱۸۸۲/۱۲۹۹
موهبت عظمی	۱۸۹۸/۱۳۱۵	نهرالفصاحت	۱۸۷۳/۱۲۸۹
مهابهارات فارسی		نیرنگ عشق معروف به مثنوی غنیمت	
مهر نیمروز غالب			۱۹۰۸/۱۳۲۵
مینا بازار	۱۸۶۶/۱۲۸۲	وقایع نعمت خان عالی	۱۸۸۳/۱۳۰۰
نفحات الانس مع سلسلة الذهب		هفت اقلیم	
	۱۸۷۳/۱۲۸۹	هفت پیکر	۱۸۷۲/۱۲۸۸
نگار دانش (منتخب کتاب عیار دانش)		همایون‌نامه	
	۱۸۷۳/۱۲۸۹	یوسف و زلیخا	۱۸۸۰/۱۲۹۷

اساساً منشی نول‌کشور توجّه ویژه‌ای به فرهنگ نویسی و چاپ نسخه‌های خطّی فرهنگ‌ها داشت. بعضی از فرهنگ‌ها که از مطبع منشی نول‌کشور انتشارات یافت، در ایران و افغانستان شهرت بسزائی به دست آورد و مورد استفاده اهل زبان قرار گرفت. فرهنگ‌های فارسی که از چاپخانه نول‌کشور به چاپ رسیده یا تدوین یافته است. به قرار ذیل است:

۱- افسراللغات: مؤلّف آن راجه راجیشور راؤ اصغر است که از خانوادهٔ ممتاز و با سواد حیدرآباد بود، وی فرهنگی برای واژه‌های عربی و فارسی و ترکی به زبان اردو نگاشت و به منظور رفع هر گونه شک و اشتباه روی واژه‌ها، اعراب گذاشت که در قطع ۱۷×۱۳ سانتیمتر در ۲۴۶ صفحه چاپ شده.

۲- برهان قاطع: مولوی محمّد حسین بن خلف تبریزی متخلّص به برهان، فرهنگی بسیار معتبر تألیف نمود که مشتمل بر نوزده هزار و صد و هفتاد واژه فارسی است و شامل واژه‌هایی از زبان‌های پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی وزند پازند می‌گردد، وی (کتاب نافع برهان قاطع) را در سال ۱۰۶۱ هـ تدوین کرد.

۳- بهار عجم: شاگرد یگانهٔ سراج‌الدّین علی خان آرزو، منشی تیک چند بهار در سال ۱۱۵۲ هـ فرهنگی را ترتیب داد که مورد تمجید و تحسین در میان فارسی زبانان هندی و

ایرانی قرار گرفت. در این فرهنگ‌نامه منشی تیک چند برای اثبات مطلب خود، ابیات و عباراتی را به عنوان شاهد از نوشته‌های استادان خود آورده است. منشی نول‌کشور نسخهٔ خطّی دستخط مؤلّف را به مولوی هادی علی اشک برای تصحیح متن سپرد و در مطبع خود در ۱۲۰۴ صفحه چاپ کرد. اثر دیگر او بهار بوستان است.

۴- جامع اللغات: به‌پاس خواهش منشی نول‌کشور، مولوی غلام سرور لاهوری، فرهنگی مشتمل بر واژه‌ها و اصطلاحات عربی و فارسی و ترکی و اردو همراه با شواهدی از آثار شعرا و نویسندگان ترتیب داد. قسمتی از این فرهنگ دارای اصطلاحات طبّی است.

۵- زبدة اللغات: این اثر معمولاً به نام لغت سروری شهرت دارد که تألیف مفتی غلام سرور لاهوری است و مشتمل بر واژه‌ها و اصطلاحات و محاورات عربی و فارسی و ترکی می‌باشد.

۶- شرح نصاب الصبیان: شرح فارسی نثر منظوم ابونصر فراهی معروف به دشت بیاضی از مولوی کریم‌الدّین دشت بیاضی است و در ردیف فرهنگ جامع اصطلاحات علم عروض و واژه‌های عربی و فارسی و ترکی محسوب می‌شود. قطع این فرهنگ ۱۵×۲۸ سانتیمتر و دارای ۱۱۶ صفحه است.

۷- غیاث اللغات مع چراغ هدایت: این لغت‌نامه متکی بر شواهد مستند را مولوی غیاث‌الدّین رامپوری در سال ۱۲۴۲ هـ ترتیب داد که بر حاشیه کتاب لغت چراغ هدایت تألیف سراج‌الدّین علی خان آرزو چاپ گردید. غیاث اللغات چندین بار در مطبع نول‌کشور به چاپ رسیده است.

۸- فرهنگ آنند راج: محمّد بادشاه شاد میر منشی مهاراجه ویجیانگر لغت‌نامه‌ای در اصطلاحات عروض و دستور فارسی و صنایع و بدایع در سال ۱۳۰۶ هـ تدوین کرده بود که به اندازه بزرگ در ۳۱۰۸ صفحه در چاپخانه منشی نول‌کشور چاپ شد.

۹- فرهنگ جهانگیری: این فرهنگ را فخرالدّین حسن معروف به عضدالدّوله در سال ۱۰۱۴ هـ در زمان جهانگیر شاه و به نام او به زبان فارسی تألیف کرد. این اثر در مطبع



منشی نول‌کشور در ۸۶۰ صفحه به قطع ۲۶×۱۸ سانتیمتر انتشار یافت.

۱۰- کریم اللغات: از مولوی کریم‌الدّین مشتمل بر واژه‌های عربی و فارسی است.

۱۱- کشف اللغات: از مولوی عبدالرّحیم بن احمد مشتمل بر واژه‌ها و اصطلاحات عربی و فارسی و ترکی و پهلوی است که به قطع ۲۸×۲۰ سانتیمتر در ۱۰۳۴ صفحه به چاپ رسید.

۱۲- لطائف اللغات: این فرهنگ راه همراه با شرح واژه‌های مثنوی مولوی، مولوی عبداللّطیف گجراتی تألیف کرد.

۱۳- لغات کشوری: به فرمایش منشی نول‌کشور، مولوی تصدّق حسین این فرهنگ را ترتیب داد و آن را به نام منشی نول‌کشور «لغات کشوری» موسوم نمود. این اثر به قطع ۳۰×۲۰ سانتیمتر در ۵۹۴ صفحه در چاپخانه نول‌کشور چاپ گردید.

۱۴- منتخب اللغات شاهجهانی: از مولوی عبدالرّشید الحسینی المدنی است که در عصر شاهجهان گورکانی تألیف شد.

۱۵- منتهی الارب فی لغات العرب: مولوی عبدالرّحیم بن مولوی عبدالکریم صفی‌پور قاموس عربی را به زبان فارسی ترجمه کرد. وی واژه‌هایی را که در قاموس نیامده بود، همراه با شواهد در این فرهنگ درج کرد که در مطبع نول‌کشور به قطع ۲۸×۱۹ سانتیمتر در ۲۰۸۶ صفحه چاپ شد.

۱۶- مصطلحات الشعراء: وارسته، فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات و محاورات فارسی را همراه با شواهد شعری تدوین نمود که در حاشیه کتاب خلاصه بهار عجم به چاپ رسید.

۱۷- مجمع اللغات: راجه راجیشور راؤ اصغر فرهنگ واژه‌های عربی را به زبان اردو ترتیب داد. در چاپ بعدی این اثر علاوه بر واژه‌های اردو به فارسی و عربی و نیز انگلیسی معنی شده است.

۱۸- نفائس اللغات: مولوی اوحدالدّین بلگرامی در زمان نواب محمّد علی شاه، حاکم اوده، فرهنگی از واژه‌های فارسی و عربی و ترکی و هندی همراه با شواهدی از

ابیات شعرای ممتاز را ترتیب داد.

۱۹- هفت قلزم: مولوی قبول محمّد به امر نواب غازی‌الدّین حیدر حاکم اوده در سال ۱۲۳۰ هـ در هفت مجلّد ترتیب داد و هر مجلّد را به یک قلزم موسوم کرد که در سال ۱۲۳۷ هـ در لکهنو چاپ شد. منشی نولکشور نسخه‌ای از آن چاپ راکه در مدرسه عالیه کلکته وجود داشت، حاصل کرد و و در مطبع خود در ۱۱۸۸ صفحه به قطع ۳۳×۲۵ سانتیمتر انتشار داد.

غیر از لغات مذکور که از مطبع نول‌کشور به چاپ رسید، فرهنگ‌های متعددی در زمینهٔ طب چون اختیارات بدیعی، مخزن الادویه، مجموعه الفاظ الادویه از حکیم نورالدّین شیرازی، میزان الادویه از حکیم تابع، فرهنگ نصیریه، انیس المعالجین از عین الملک شیرازی نیز جزو انتشارات مطبع نول‌کشور می‌باشد.

اساساً در زمینهٔ انتشارات کتب، هیچگاه موضوع خاصّی مورد نظر منشی نول‌کشور نبود، بلکه هدف عمدهٔ او حفظ و نگهداری سرمایه غنی ادبی و علمی و فرهنگی هند بود. در چاپ کتب دینی و علوم اسلامی، او حق بزرگی به‌گردن مسلمانان هند، افغانستان، ایران، عراق، سوریه، مصر و دیگر کشورهای اسلامی دارد و باید این حقیقت را پذیرفت که این امر در اثر علاقه و تمایل و توجّه منشی نول‌کشور بود که سرمایهٔ دینی و اسلامی مسلمانان که بیشتر آنها در نسخه‌های خطّی رو به نابودی بود، جمع آوری گردید و به‌زینت چاپ آراسته شد. کتب دینی و معارف اسلامی و همچنین قرآن مجید به اندازه‌های مختلف و به قیمت ارزان، و ترجمه‌های قرآن، از جمله یک قرآن مجید به اندازهٔ بزرگ همراه با دو ترجمه به زبان اردو و یک ترجمه به فارسی در مطبع نول‌کشور چاپ گردید. کتاب‌های ادعیه و اذکار چون دلائل الخیرات و جواهرالقرآن و کنزالحصین و رساله‌هایی در زمینه تجوید و قرائت، چون رموزالقرآن و زینت القاری، و دربارهٔ تفسیر قرآن نظیر مواهب الرحمان و تفسیر حسینی و ترجمه‌ای به نام تفسیر قادری، همچنین در باب تاریخ اسلامی و تصوّف و اخلاق همچون شرح مشکوة، اشعة اللمعات، شرح وقایه، فتوح الحرمین، ملابدمنه، فتاویٰ برهنه، معارج النبوّت، مدارج النبوّت و خزینة الاصفیا،

روضة الصفا، فتوح الغیب و زبدة المقامات از انتشارات مطبعه نول‌کشور است.

در زمینه فقه اسلامی ترجمه‌های عین الهدایه و فتاویٰ عالمگیر و ترجمهٔ احیاء‌العلوم الدین امام غزالی که دائرة المعارف عرفان و اخلاق دانسته می‌شود، با نام مذاق العارفین وکیمیای سعادت با نام اکسیر هدایت و عوارف المعارف شیخ شهاب‌الدّین سهروردی و همچنین دربارهٔ عقاید و تاریخ و قصص و شرح احوال مذاهب مختلف اسلامی کتابهایی چون مذاهب الاسلام، تاریخ اسلام، صمصام الاسلام، تاریخ مکّهٔ معظّمه، تاریخ مدینهٔ منوّره، حیات العلما و حدائق الحنفیه، رشحات ملاّ حسین واعظ کاشفی و ترجمه آن، عجائب القصص و قصص الانبیاء، لطائف حیدری، هفت بند کاشی، حیات القلوب، فتح الخیر شاه ولی‌الله دهلوی، کتاب الاربعین از مطبع نول‌کشور انتشار یافته است.

منشی نول‌کشور نسخه‌های خطّی نادر را در زمینهٔ تاریخ و تذکره با کوشش زیاد جمع آوری نمود و آنان را به چاپ رساند و مورد استفاده خوانندگان در سراسر جهان قرار داد. کتب تاریخ و تذکره که اوّلین بار در مطبع او چاپ شد، به این قرار است:

آئین اکبری، اکبرنامه، جامع التّواریخ، جهانگیرنامه، حبیب السیر، حیات القلوب، تاریخ جدولیه، تاریخ فرشته، تاریخ مصر، تاریخ وصاف، تذکرهٔ حسینی، تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی، ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری (چهار قسمت)، توزک جهانگیری، رشحات ملاّ کاشفی، روز روشن، روضة الصفا در ۷ جلد، سیرالمتأخرین، شاهجهان‌نامه، صبح گلشن، طبقات اکبری، طبقات ناصری، عمادالسّعادت، گلشن بی‌خار، منتخب التّواریخ بدایونی، نفحات الانس جامی، وقایع نعمت خان عالی، هفت اقلیم و همایون‌نامه.

همچنین کتب دینی مذهب هندو که در زمان اکبر شاه و دارا شکوه از زبان سانسکریت به‌فارسی برگردانده و رونویسی شده بود و در کتابخانه‌های مختلف هند به‌شکل نسخه‌های خطّی موجود بود، بکوشش منشی نول‌کشور به‌زبان اردو ترجمه شد و به‌زینت چاپ آراسته گردید. در میان این انتشارات شریمد بهگوت گیتا منظوم از پاندیت پاربو دیال عاشق، منوسمرتی ترجمه از پاندیت سوامی دیال، رامایان منظوم از منشی شنکر دیال فرحت، مهابهارات منظوم از منشی طوطا رام شایان، رامایان بهار از

بهاری لال بهار، مهابهارات منثور، مهابهارات منظوم از لاله‌جی گوپال، گیتش پوران، رامایان بالمیکی حایز اهمیّت فراوان است. گفتنی است بعضی از ترجمه‌های فارسی دین هندوئی که از سانسکریت ترجمه شده و به همّت منشی نول‌کشور چاپ گردیده بود، هم اکنون در کتابخانه‌های دولتی یا غیر دولتی یا شخصی موجود و محفوظ است، در صورتی که نسخه‌های خطّی سانسکریت آن از بین رفته و یا اصلاً پیدا نیست.

بهترین و عمده‌ترین سهم مطبع نول‌کشور جمع آوری و انتشار کتب طب است و شکّی نیست که در اثر مساعی او در این کار خطیر، روح تازه‌ای دمیده شد. منشی نول‌کشور پس از زحمات زیاد و بعد از صرف هزینه‌های بسیار نسخه‌های خطّی عربی و فارسی اطبای معروف را از اطراف و اکناف کشور جمع آوری نمود و به اطبای برجسته معاصر برای تصحیح و ترتیب سپرد و آنها را به فارسی چاپ کرد و به زبان اردو نیز برگرداند. همچنین ترجمه آثار گرانبهای طبّی نوشته بزرگانی چون بو علی سینا و حکیم زکریای رازی و حکیم محمّد اکبر ارزانی را انتشار داد. علاوه بر این، منشی نول‌کشور، به استخدام اطباء و پزشکان پرداخت تا درماندگان بیچاره را معالجه نموده و مخارج دوا و غذا و غیره را بر عهدهٔ چاپخانه گذاشت. در عین حال به منظور پژوهش و تحقیق بیشتر در زمینهٔ طب برای استادان و دانشجویانِ این رشته تسهیلات ممکنه را فراهم کرده و راه پیشرفت و گسترش علم طب را هموار ساخت. بعضی از آثار مهمّی که در این رشته در مطبع او چاپ شد، به قرار ذیل است:

۱- ذخیرهٔ خوارزم شاهی: تألیف گرانبهای میر سیّد اسماعیل جرجانی که حکیم هادی حسن آن را به زبان اردو ترجمه کرد.

۲- طب اکبر از حکیم محمّد اکبر ارزانی.

۳- قانون حکیم بو علی که حکیم غلام حسین کشوری کتاب قانون را به اردو برگرداند و در پنج مجلّد در مطبع نول‌کشور چاپ شد.

همچنین اکسیر اعظم، الحاوی، رموز اعظم، شرح اسباب علامات، صحت‌نامه، علاج الامراض، قرابادین اعظم، کلیات سدیدی، مخزن الادویه، معالجات نفیسی،



میزان طب، نهج الحذاقت و غیره که در کتابخانه‌های هند و ایران و افغانستان و پاکستان نگهداری می‌شود، چاپ همه این آثار ارزنده مرهون زحمات منشی نول‌کشور است.

منشی نول‌کشور نه تنها به جمع آوری و چاپ و انتشارات کتب و آثار ادبیات فارسی علاقه داشت، بلکه زبان فارسی و ادبیّات غنی آن را مطالعه کرده بود. عیار دانش ابوالفضل علامی را چندین بار مطالعه کرد و خلاصه آن را به نام نگار دانش ترتیب داد. همچنین دیباچه عناصر اربعه دیوان امیر خسرو را به فارسی نوشت که چندین بار به زینت چاپ آراسته گردید.

وی به زبان فارسی نیز شعر می‌گفت. بهترین نمونه شعر او را در دیباچهٔ منظوم مثنوی مولوی می‌توان مشاهده کرد که اشعاری از خود او دارای بیست و یک بیت است و در سال ۱۲۸۴ هجری چاپ گردید:

(۱)

حمد نذر کبریای ذوالجلال	نور او شمس منزه از زوال
هم چو ذرات، انبیاء و اولیاء	از تجلّی جمالش پر ضیاء
هم بقدر ظرف در مرآت‌شان	شد ز نور لم‌یزل لمعی عیان
وانکه بود آئینه‌اش مثل قمر	پرتو کامل درو شد جلوه‌گر
مصطفی شد نام او بدرالدجیٰ	مظهر عینیت شمس الضحیٰ
نور آل پاک و اصحاب کبار	عکس مهر از آئینه شد برجدار
این تکثر در مظاهر کم نگر	وحدت خورشیددار، اندر نظر

بل اگر چشم بصیرت منجلی‌ست

چشم هم زان نور لامع ممتلی‌ست

(۲)

بعد ازین، الحان نی کلک دبیر	می‌سراید نغمهٔ ما فی الضمیر
کز دم تمیز محمود و ملوم	هست میل طبع من سوی علوم
شد، پسند خاطر از بدو شباب	یا کتاب حُسن یا حُسن کتاب

همدمی مردم اهل کمال
هست منظور دلم فی کل حال
بهر آن طرح مطابع کرده‌ام
کاملان عصر گردآورده‌ام
مقصد من صحبت اهل فن است
زین تجارت بس همین نفع من است
همّت من صرف، صرف مبلغی
کار اهل کار جهد ابلغی
هر یکی با خوش دلی مشعوف کار
آنچه در کار است در کار آشکار
هم چو احیاء بس مطول نسخه‌ها
منطبع گردید با حسن و صفا
رونق کارست افزون هر زمان
شکر داور هست، بیرون از بیان
جهد من در حلقهٔ تقلید نیست
حاصل تحقیق جز توحید نیست
ظاهراً دور از تجاوز مذهبی
باطناً پاک از تعصّب مشربی

حق پرستان مذاهب اجمعین
محترم اندر ضمیر حق گزین

این مختصر، اشارتی بود دربارهٔ سهم منشی نول‌کشور در گسترش و توسعه و انتشار ادبیات فارسی و فرهنگ ایران زمین که در عین حال اسم او با زبان عربی و فارسی و اردو پیوستگی و همبستگی کامل یافته و تا زمانی که این زبان‌ها زنده‌اند، نام منشی نول‌کشور نیز زنده و جاوید خواهد ماند. روحش شاد و یادش گرامی باد.





جایگاه شعر و تاریخ نگاری فارسی در عهد شاهجهان[1]

○ سیّد باقر ابطحی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو

به طور کلّی با اینکه پیش از روی کار آمدن گورکانیان هند، متجاوز از ششصد سال زبان فارسی به خصوص در آغاز عهد محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷) جایگاه خاصی در این سرزمین پیدا کرده بود. همچنین در ادوار بعد، سلاطین و زمامداران مستقر در نواحی دکن که برخی از آنها معاصر تیموریان هند بودند، نسبت به زبان فارسی احترام و اهتمام ویژه‌ای از خود نشانی می‌دادند؛ مع الوصف با روی کار آمدن سلسلهٔ گورکانیان هند، زبان فارسی رونق و جایگاه تازه‌ای یافت که این امر البته از چند جهت قابل بررسی است.

یک جهت آن علاقمندی و شیفتگی خود شاهان تیموری به این زبان بود. خاصه از عهد جلال‌الدین اکبر بین سالهای (۱۰۱۴-۹۶۳) و دورهٔ جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴هـ) و زمان شاهجهان طی سالهای (۱۰۶۸-۱۰۳۷هـ) به طوری که خود این سلاطین چنانکه در تواریخ و تذکره‌ها ثبت است هم در سرائیدن شعر به‌زبان فارسی و هم در نکته سنجی‌هایی که در مورد برخی از اشعار شاعران داشتند این دلبستگی و علاقهٔ وافر آنها را در این امر به خوبی نشان می دهد.

۱- ایراد سخنرانی به‌مناسبت «سمینار ادبیات فارسی در دورهٔ شاهجهان گورکانی» که از طرف بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، برگزار گردید.



ظهیرالدین محمد بابر

چنانکه ظهیرالدین محمد بابر (م: ۹۳۷) پایه‌گذار خاندان تیموری با اینکه نسب وی در چهار پشت به جلال‌الدین میرانشاه پسر امیر تیمور می‌رسید و خود ترک‌زاده بود و به زبان ترکی نیز اشعاری دارد و منظومه‌ای تحت عنوان مبیّن در فقه حنفی به زبان ترکی جغتائی سروده و رساله‌ای نیز به ترکی در فن عروض نگاشته است به علاوه اینها دیوان شعری به زبان ترکی و فارسی سروده است که گفته شده سروده‌های فارسی او سلیس و روان می‌باشد و حکایت از ذوق و علاقهٔ سرشارش به این زبان می‌کند[1].

از جمله غزلی با این مطلع در کتاب روضة السلاطین از او به این صورت ثبت است:

هلاک می‌کندم فرقت تو دانستم　　　وگرنه رفتن از این شهر می‌توانستم

یا:

خراباتی و رند و می پرستم　　　به عالم هر چه می‌گویند هستم[2]

نصیرالدین همایون

جانشین وی نصیرالدین همایون (م: ۹۶۳ ه) است که داستان پناهنده شدنش به ایران و یاری طلبیدنش از شاه تهماسب صفوی به علت نزاع با شیر شاه و غلبه بر رقیب خود و بازپس گرفتن مجدد قدرت حکومت از شیر شاه در تواریخ عهد تیموریان هند مسطور می‌باشد[3]. همایون هر چند بیشتر عمرش مصروف جنگ و جدال شد در عین حال به شعر فارسی دلبستگی تمام داشت و دیوانی داشته است که ابوالفضل علامی در اکبرنامه صریحاً اظهار می‌دارد که: "دیوان شعر آن حضرت در کتابخانه عالی موجود

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵، ص ۴۵۱.

۲- روضة السلاطین تألیف سلطان محمد فخری، تصحیح و حاشیه از سیّد حسام‌الدین راشدی، ص ۵۵ و نیز بنگرید به بخش تعلیقات مصحح، ص ۳۲۲.

۳- از جمله بنگرید به منتخب التواریخ، عبدالقادر بدایونی، ج ۱، ص ۴۶۲ و سیرالمتأخرین تألیف غلام حسین خان طباطبائی، ص ۱۲۹ به بعد.

می‌باشد[1]. صاحب روضة السلاطین نیز این رباعی را از او نقل می‌کند:

هر دم ز فراق تو ملالیست مرا　　هر روز ز هجران تو سالیست مرا

حالیست به غربتم که نتوان گفتن　　سبحان الله که غریب حالیست مرا[2]

جلال‌الدین اکبر

در زمان جلال‌الدین محمد اکبر بزرگترین خاندان تیموریان هند، زبان فارسی در خطّهٔ پهناور هند به اوج ترقی خود رسید و در زمینه‌های مختلف نشو و نمائی کامل یافت. هر چند که اکبر شاه به عامی بودن معروف است؛ زیرا مانند پدر و نیایش رسماً اهل علم و ادب نبود، امّا بر اثر مجالست با علما و دانشمندان و مصاحبت با فضلا و شاعران و حضور مستمر در جمع مناظره؛ آنان ضمن داشتن سماحت نظر و تحمل آراء و عقاید دیگران، رفته رفته ادب شناس و شعر دوست و حتی نکته سنج شده بود. به خصوص که امرای با ذوق و ادب پروری چون عبدالرّحیم خان خانان و مشاوران فاضل و ادیب و دانشمندی نظیر فیضی دکنی و برادرش ابوالفضل علامی که هر دو در نظم و نثر فارسی براعت و تسلّط کافی داشتند و در دستگاه وی مورد احترام خاص بودند، در زمینه‌های مختلف طرف مشورت وی قرار می‌گرفتند.

آری با اینکه نقش اصلی جلال‌الدین اکبر ادب پروری و ترویج علوم و از جمله توسعهٔ زبان و ادب فارسی بود، مع الوصف اشعاری از وی در تذکره‌ها نظیر هفت اقلیم و عرفات العاشقین نقل شده که به عنوان نمونه این بیت است:

گریه کردن ز غمت موجب خوشحالی شد

ریختم خون دل از دیده دلم خالی شد

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- روضة السلاطین، ص ۵۶.

نورالدین محمّد جهانگیر

پس از وی نورالدین محمد جهانگیر فرزند ارشد اکبر جانشین پدر گردید. در زمان او نیز علم و دانش رو به پیشرفت گذارد و هنگامه شعر و شاعری گرم بود.

به طور کلّی جهانگیر سعی داشت در مسایل علمی و ادبی همان روش و شیوهٔ پدر را دنبال کند. او نیز شعر شناس خوبی بود و اشعاری هم از او نقل شده است، از جمله این رباعی:

هر کس به ضمیر خود صفا خواهد داد	این قالب خاک را بقا خواهد داد
هر جا که شکسته‌ای بود دستش گیر	بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

شهاب‌الدین شاهجهان

شهاب‌الدین شاهجهان (م: ۱۰۷۶) که نام اصلی وی محمد خرم می‌باشد، در سال ۱۰۳۷ هـ.ق پس از فوت پدرش جهانگیر حکومت را بدست گرفت. در عهد وی شعر و ادب فارسی در سرزمین هند رواج کامل داشت وگروه زیادی از فضلا و ادبا و شاعران و مورخان و هنرمندان ایرانی و غیرایرانی در دستگاه حکومتش حضور داشتند و ضمن دریافت صلات و عطایای فراوان به مناصب و مقامات چشم‌گیری هم رسیدند و چنانکه معروف است ملک‌الشعرای دربارش ابوطالب کلیم همدانی بود.

در عین حال باید این نکته را هم خاطر نشان ساخت که سلاطین دکن (هند جنوبی) خاصه در زمان حاکمیت عادلشاهیان و نظامشاهیان و قطبشاهیان پیشرفت زبان و ادب فارسی در نواحی دکن ثلاثه (بیجاپور، احمدنگر و گلکنده) به کمال رسید و اکثر سلاطین دکن ضمن اینکه مذهب تشیع داشتند خود نیز به فارسی شعر می‌سرودند و دربارشان مرکز و مجمع فضلا و ادبای ایرانی بود.

از جمله نمونه‌هائی از اشعار این عده در کتاب حدایق السلاطین فی کلام الخواقین ثبت است[1].

۱- حدایق السلاطین فی کلام الخواقین، تألیف علی بن طیفور بسطامی، تصحیح دکتر شریف النساء انصاری.



امّا جهت دیگری که موجب رونق روز افزون زبان فارسی شد، حضور دانشمندان و مشایخ عرفان و ادیبان و شاعران ایرانی بود که به تدریج و به تفاریق راهی سرزمین هند شده بودند و با نظر دقیق‌تر و قراین قطعی می‌توان گفت شکوه زبان فارسی در شبه قارهٔ هند مرهون همین حضور دانشوران و شاعران و مشایخ صوفیهٔ ایرانی است که برخی از آنها علاوه بر تصدی امور علم و دانش و ادب در مسند قدرت هم قرار گرفتند.

چنانکه طبق بررسی و احصائی که مؤلّف محقق کتاب کاروان هند به‌عمل آورده است، شمار ایرانیانی که در هند حضور یافتند، در زمان عادلشاهیان و نظامشاهیان و قطبشاهیان ۷۳ نفر و در زمان ظهیرالدین محمد بابر ۹ تن و در زمان نصیرالدین همایون ۳۳ تن و در دورهٔ جلال‌الدین اکبر که بیشترین رقم را از حضور ایرانیان در این سرزمین نشان می‌دهد ۲۵۹ تن و در زمان نورالدین جهانگیر ۱۷۳ نفر و در عهد شهاب‌الدین شاهجهان ۱۱۴ نفر بودند که همگی آنها ایرانی و از شخصیت‌های برجسته علمی و ادبی به شمار می‌روند.

البته در زمان اورنگ‌زیب این حضور رو به کاهش گذاشته و به ۶۶ نفر بالغ می‌شود و در دورهٔ ضعف و انحطاط گورکانیان تا زمان بهادر شاه به ۷ نفر محدود می‌گردد[1].

شاعران برجسته ایرانی در عهد شاهجهان

در زمان شاهجهان با توجه به صلح و امنیت پایدار در این عهد علاوه بر توسعه علوم و ازدیاد مدارس و مساجد و ایجاد ابنیه و آثار و از جمله ایجاد مسجد جامع دهلی و مسجد مروارید «موتی مسجد» در آگرا و بنای تاج محل، حضور دانشمندان و نویسندگان در پیرامون او و توجه و اقبال به تاریخ نویسی متعدد به تفصیلی که شرح آن خواهد آمد و همچنین تألیف و تصنیف آثار متنوع و موضوعات گوناگون فرهنگی و دینی و عرفانی به زبان فارسی، شعرسرایی نیز در این زبان مدارج کمال خود را طی نمود و شاعران

۱- کاروان هند، تألیف احمد گلچین معانی، ج ۱، بخش مقدمه.

برجسته‌ای به‌خصوص شاعران ایرانی در این عهد به‌ظهور رسیدند که البته شرح تفصیلی آنها در اینجا مجال نیست و باید در جای خود صورت گیرد و فقط باید اشاره کرد که در کتاب طبقات شاهجهانی تألیف محمد صادق که مشتمل است بر ده طبقه وی به‌طور کلی در هر طبقه ذکر دانشمندان و ادبا و شعرایی را بازگو می‌کند که به‌ترتیب در زمان سلاطین تیموری می‌زیستند، کما اینکه شعرای زمان شاهجهان را نیز یادآور می‌شود.

همچنین در تذکره‌هایی چون خزینهٔ گنج خیال تألیف میر عمادالدین محمود حسینی و لطایف الخیال اثر شاه محمد و کلمات الشعرا نوشتهٔ محمد افضل سرخوش و مرآت الخیال تألیف شیر خان لودی، اسامی اکثر شاعران زمان شاهجهان به تفصیل یا اجمال ذکر شده است.

از شاعران برجسته عهد شاهجهانی می‌توان نخست از ابو طالب کلیم همدانی یادکرد که ملک الشعرای شاهجهان می‌باشد.

کلیم همدانی

کلیم همدانی در همدان زاده شده امّا بیشتر در کاشان اقامت داشت. به همین جهت به‌کلیم کاشانی هم معروف است. در آغاز جوانی به شیراز رفت و پس از تحصیل علوم در زمان سلطنت جهانگیر به هند عزیمت کرد. مدّتی بعد کلیم هوای وطن نمود و به ایران رفت، ولی مجدداً میل بازگشت به هند کرد و این بار پس از تحمل سختی‌ها و رنجها به نزد جهانگیر و سپس شاهجهان آمد. خود کلیم در منظومه شاهجهان‌نامه به تحمل این سختی‌ها و گرفتاریها اشاره دارد.

پس از اینکه کلیم در نزد شاهجهان تقرب یافت هر چند در تمامی اصناف سخن و قالبها شعر گفت، لکن وی بیشتر در غزل مهارت و تبحر خود را نشان داده است. زیرا با تخیل نیرومندی که داشت غزل را بسیار نغز و زیبا می‌سرود. کلیم با صائب تبریزی و



غنی کشمیری مشاعره داشت. وی به هنگام واقعه پردازی در منظومه شاهجهان‌نامه خود هزاران واژهٔ هندی را در شعر خود به‌کار برده است که از این حیث حایز اهمیّت می‌باشد. لکن هنوز تاریخ منظوم خود را به‌پایان نرسانیده بود که در سال ۱۰۶۱هـ درگذشت[1].

قدسی مشهدی

یکی دیگر از شاعران برجسته ایرانی عهد شاهجهان، قدسی مشهدی است. نام وی حاج محمد جان است و از استادان مسلم سخن و نوآوران صاحب سبک به‌شمار می‌رود. قدسی در ایران از طرف شاه عباس مورد احترام قرار گرفت و متصدی خزانه‌داری آستانه قدس در مشهد شد. لکن پس از فوت شاه عباس و جلوس شاه صفی و ناآرامیهائی که در زمان او به‌وجود آمد و تاخت و تازهایی که اوزبکان به‌نواحی خراسان داشتند، خزانهٔ آستانه تهی گردید و قدسی با فقر و تنگدستی رو برو شد و مدّت دوازده سال با همین وضع بسر برد. از طرفی وی فرزند جوانی داشت که او نیز در زمان حیاتش درگذشت و به همین جهت مرگ فرزند غم و اندوهش را افزون ساخت. در عین حال این شاعر گرانقدر با اینکه حاضر نبود دست و دل از وطن برگیرد به‌ناچار به‌دعوت دوستانش در پنجاه سالگی ضمن عرض ارادت به‌پیشگاه امام هشتم طی سرودن قصیدهٔ غرّائی که نکات مهمی از اوضاع و احوال زمانش را در آن بازگو می‌کند و تمامی آن بالغ بر هشتاد بیت می‌باشد در سال ۱۰۴۲ عازم هند گردید و به‌گفته محمد صالح کنبوه این شاعر نادره فن و جادو کلام حاجی محمد جان قدسی... به‌نزد شاهجهان آمد و پس از انشاد شعر خلعت و صله یافت و در ملازمت وی در وصف کشمیر اشعاری سرود که بسیار مورد توجه قرار گرفت[2].

۱- برای اطلاع بیشتر رک: شعرالعجم، تألیف شبلی نعمانی، ج ۳، ص ۱۷۲ به‌بعد و نیز کاروان هند، ج ۲، ص ۱۷۵ به‌بعد و سایر منابع ذکر شده در این دو اثر.

۲- عمل صالح، تألیف محمد صالح کنبوه لاهوری، تصحیح و تنقیح غلام یزدانی، ج ۳، ص ۳۹۷.



قدرت شعر سرائی قدسی آنچنان بالا بود که محمد صالح کنبوه مؤلف عمل صالح و محمد افضل سرخوش مؤلف کلمات الشعرا و نیز صاحب نتایج الافکار و برخی دیگر او را ملک الشعرای شاهجهان دانسته‌اند و در عین حال برخی نیز قدسی را بر کلیم همدانی مقدم می‌دانند.

قدسی کلیات شعری دارد که مشتمل بر قصیده و غزل، ترکیب، ترجیع بند و قطعه و رباعی است که بیشتر آن در مدح و منقبت امامان شیعه می‌باشد و نیز منظومه‌ای دارد به نام ظفرنامه دربارهٔ شرح وقایع تاریخی عهد شاهجهان که قریب هفت هزار بیت است و بسیار آن را دقیق سروده است. البته در این باره بعداً باز هم اشاره خواهد شد.

این رباعی زیبا که در کلمات الشعرا ثبت است[1] از اوست:

بازم نشسته تا مژه در دل، نگاه کیست　　روزم سیاه کردهٔ چشم سیاه کیست
جان دادن و سخن نشنیدن گناه من　　دل بردن و نگاه نکردن گناه کیست[2]

سرانجام این شاعر وارسته و اهل ورع و تقوی که مصائب فراوانی در طول حیاتش متحمل گردید، در لاهور به سال ۱۰۵۶ از سرای فانی رخت بربست و روح بلندش به عالم قدس پیوست. به هنگام مرگش کلیم همدانی در رثای او اشعار تأثر انگیزی گفت که از جمله این بیت است:

چون ننالم که خزان گشت گلستان سخن　　رفت در موسم گل رونق بستان سخن

سعیدای گیلانی

سعیدای گیلانی نیز یکی از شاعران برجستهٔ دورهٔ جهانگیر و شاهجهان به شمار می‌رود. تذکره نویسان او را یکی از نوادر و نوابغ روزگار دانسته‌اند که در حکاکی و خطاطی عدیل و نظیر نداشته و شعر و به خصوص مادهٔ تاریخ را بسیار خوب می‌گفته است.

۱- کلمات الشعرا تألیف محمد افضل سرخوش، مرتب محمد حسین محوی لکهنوی، ص ۱۵۰.
۲- همان.

وی ابتدا در زمان جهانگیر به‌هند آمد و به‌سمت داروغگی زرگرخانهٔ شاهی منصوب گردید و همان سمت را در زمان شاهجهان به عهده داشت و از سوی هر دو تن بسی احترام دید و به دریافت صله فراوان نایل گشت. ضمناً تخت مرصع شاهجهانی معروف به تخت طاووس در مدّت هفت سال به‌سرپرستی وی ساخته شده و به‌گفتهٔ صاحب عرفات این شاعر دربارهٔ احوال جهانگیر در قالب مثنوی قریب پنج هزار بیت سروده است[1].

میر الهی همدانی

از شاعران برجستهٔ دیگر زمان شاهجهان می‌توان میر الهی همدانی را ذکر نمود. نام وی میر عمادالدین محمود و زادگاهش اسدآباد و از اجله سادات همدان است. میر الهی مدّتی در اصفهان بود و در ۱۰۲۱هـ به‌هندوستان رسید و با تقی اوحدی مؤلّف عرفات العاشقین در آگرا ملاقات کرد و در ملازمت مهابت خان قرارگرفت. وی در قصیده‌گویی و غزل‌سرایی برجسته بود و مضامین اشعارش تازگی داشت و دیوان شعرش مشهور است.

در ضمن میر الهی تذکره‌ای به نام خزینه گنج تألیف نموده است مشتمل بر احوال و منتخب اشعار چهارصد نفر از شعرای قرن نهم و دهم و بعضی از شعرای قرن هشتم[2].

از نمونهٔ اشعار وی این رباعی قابل توجه است:

از آه حسرتم جگر شعله آب شد
وز آتش دلم دل آتش کباب شد
بیداریی کز او مژه برهم نمی‌زدم
در چشم بخت من گذر افکند و خواب شد

۱- برای اطلاع بیشتر رک: کاروان هند، ج ۱، ص ۵۵۸.
۲- رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، تألیف احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۱۸.

خصالی هروی

نام این شاعر میر حیدر است که به اتفاق برادر کوچکش هر دو به هند آمدند. خصالی خط نستعلیق و شکسته را به غایت نیکو می‌نوشت و در زمان شاهجهان احترام مخصوص دید و به دستور وی به صاحب دیوانی در کشمیر منصوب گشت و همراه ظفر خان به آنجا رفت. اشعار خصالی در تذکره‌ها ثبت است از جمله این بیت:

در گنه کز جانب ما بود تقصیری نرفت   چون درآمرزش که کار اوست کوتاهی رود

صائب تبریزی

از برجسته‌ترین شاعران این عهد باید صائب تبریزی را ذکر کرد که به صاحب سبک هندی شهرت عام دارد. صائب در اوان شباب، ابتدا به کابل رفت و ظفر خان که از سوی پدرش خواجه ابوالحسن تربتی والی آنجا بود، مقدم صائب راگرامی داشت و او را مورد تلطف و احترام خاص قراد داد و صائب نیز او را مدح کرد چنانکه در این زمینه گوید:

کلاه گوشه به خورشید و ماه می‌شکنم   به این غرور که مدحتگر ظفر خانم

وی سپس به برهانپور و کشمیر می‌رود و آنجا را سیاحت می‌کند و چون پدرش برای بردن او از ایران به هند آمده بود به ناچار از ممدوح خود خواجه ابوالحسن طی سرودن اشعاری رخصت گرفته و باز می‌گردد. صائب در ایران نیز مورد احترام شاهان صفوی قرار داشت و ملک الشعرای شاه عباس ثانی بود.

از آنجا که پرداختن به شخصیت صائب احتیاج به فرصت جداگانه‌ای است عجالتاً درباره او به همین مقدار اکتفا می‌گردد.

صائب اشعاری در وصف هند گفته و در مواردی آن را با اصفهان مقایسه کرده است از جمله این چند بیت:

صائب پر و بالی بگشا موسم هند است   دل را به تماشای صفاهان نتوان بست

❁

خیزد از کشور ما طوطی شیرین گفتار　　گر به خاک سیه هند شکر بسیار است



اصفهان گو بشت چشم از سرمه پر نازک مکن

خاک دامن گیر غربت توتیای ما بس است

در ضمن از شاعران برجستهٔ هندی زمان شاهجهان به عنوان نمونه باید از ملا شیدای فتحپوری نام برد که مولدش در فتحپور اکبرآباد است. وی نخست از ملازمان عبدالرحیم خان خانان بود و پس از اکبر و جهانگیر در خدمت شاهجهان در آمد و در عهد او باقی عمرش را در کشمیر گذراند. شیدا از خمسه سرایان بوده و قریب دوازده هزار بیت مثنوی منظم ساخت که مشتمل بر سخنان حکمت آمیز است.

این شعر از اوست:

اگر گیسو بر افشانی هوا در مشک‌تر پیچی

وگر رخساره بنمایی شب ما در سحر پیچی[1]

دیگر مولانا ابوالبرکات متخلص به منیر است که در نظم و نثر مهارت و پختگی کامل داشت و از همگنان ممتاز بود. وی متأسفانه در ایام جوانی فوت کرد و در لاهور مدفون شد. این رباعی از اوست:

گر چشم تو نکته‌دان نبودی　　مژگان ترا زبان نبودی

من آینه را ندادمی روی　　گر روی تو در میان نبودی

از شاعران مشهور هندی و فارسی گوی این عهد غنی کشمیری، ملا محسن فروغی، سعید خان ملتانی و ملا حاجی لاهوری، چندربهان برهمن و غیره را می‌توان یادکرد که پرداختن به شرح آنها به درازا می‌کشد و برای آگاهی بیشتر در این باب باید به تذکره‌ها و تواریخ رجوع کرد.

۱- عمل صالح، ج ۳، ص ۲۰۸.



تاریخ نویسی فارسی در هند

به طور کلّی تاریخ حکومت اسلامی را پس از دورهٔ غزنوی و قبل از دورهٔ تیموریان هند از جهتی می‌توان به دو بخش تقسیم نمود.

نخست دورهٔ قبل از گورکانیان است که با ظهور شهاب‌الدین محمد غوری و تصاحب قلمرو غزنویان در این خطّه به سال ۵۸۸هـ آغاز می‌شود. به دنبال آن تشکیل حکومت غلامان توسط دست نشانده و غلام محمد غوری، قطب‌الدین ایبک است[1]. پس از سلسلهٔ غلامان، خاندان خلجی (۷۲۰-۶۸۹هـ) و تغلقی (۸۱۷-۷۲۰) و سیدها (۸۵۵-۸۱۷هـ) و لودیان (۹۳۲-۸۵۵هـ) یکی بعد از دیگری روی کار می‌آیند. ضمن اینکه در ناحیه دکن (هند جنوبی) حکومت‌های مختلف عادلشاهی و نظامشاهی و قطبشاهی به وجود می‌آیند تا اینکه با ظهور محمد بابر و برکناری ابراهیم لودی زمام قدرت و حکومت یکسره در اختیار تیموریان قرار می‌گیرد.

تاریخ نویسی قبل از تیموریان

غیر از تاریخ فتحنامه سند معروف به چچ‌نامه که در سنه ۶۱۳هـ توسط علی بن حامد کوفی به زبان فارسی سلیس و پخته ترجمه شد و موضوع آن راجع به شرح وقایع و فتوحات محمد بن قاسم در نواحی سند می‌باشد و از نظر دارا بودن اطلاعات و دقایق تاریخی یکی از کتابهای منحصر به فرد است[2]. از جمله تواریخ معتبری که قبل از تیموریان تألیف گردید؛ کتاب تاج المآثر نوشته صدرالدین محمد حسن نظامی نیشابوری است که نگارش آن از اواخر حیات شهاب‌الدین محمد غوری سال ۶۰۲هـ آغاز می‌گردد و تا پس از مرگ قطب‌الدین و حکومت شمس‌الدین ایلتتمش ادامه می‌یابد.

۱- برای اطلاع بیشتر رک: تواریخ مربوط به این دوره از جمله نزهة الخواطر، تألیف عبدالحی حسنی، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۶۴.

۲- فتحنامه سند المعروف به چچ‌نامه، تصحیح عمر بن محمد داود پوته.

این اثر مشتمل است بر شرح وقایع دوران محمد غوری؛ ولی عمدتاً دوران قطب‌الدین ایبک را بازگو می‌کند.

همچنین از جمله تواریخ مهمی که پیش از تیموریان به رشته تحریر درآمد می‌توان طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج‌الدین جوزجانی و تاریخ فیروز شاهی اثر ضیاءالدین برنی و تاریخ مبارکشاهی اثر یحیی سرهندی را نام برد که هر کدام از این آثار تاریخی در نوع خود حایز اهمیت بوده و در جای خود می‌بایست به معرفی و بررسی آنها پرداخت.

تاریخ نویسی فارسی در عهد گورکانیان هند

در دورهٔ گورکانیان هند با توجّه به علاقه و دلبستگی این خاندان به تاریخ و تاریخ نگاری، به تدریج این موضوع مورد توجّه خاص قرار گرفت و گسترش بیشتری یافت.

نخستین اثر تاریخی در این دوره همانطور که قبلاً اشاره شد تورک بابری یا واقعات بابری است که متن اصلی آن به ترکی است و به وسیلهٔ مؤسّس خاندان گورکانی ظهیرالدین محمد بابر تألیف شده است. از این کتاب ترجمه‌های فارسی متعددی صورت گرفته است. نخست تحت عنوان طبقات بابری به وسیلهٔ زین‌الدین خوافی ندیم بابر، دوّم تورک بابری توسط دو نفر به نامهای میرزا پاینده حسین غزنوی و محمد قلی مغل حصاری، سپس در دورهٔ اکبر توسط عبدالرّحیم خان خانان تحت عنوان بابرنامه به فارسی ترجمه شد[1] و موضوع آن شرح وقایع زندگی دوران بابر می‌باشد.

در زمان همایون به علت حوادث ناپایدار سیاسی زمان او و جنگ و گریز با شیر شاه و پناهندگی همایون به ایران و سپس غلبه بر رقیب خود و نبودن ثبات و استحکام قدرت، زمینه لازم برای تاریخ نویسی و پرداختن به این موضوع فراهم نگردید. مع الوصف یکی دو اثر تاریخی در این دوره پدید آمد که معروف‌ترین آنها اثری است موسوم

۱- تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، نگارش دکتر آفتاب اصغر، ص ۵۵، ۶۲-۶۳

به تاریخ همایونی یا تاریخ ابراهیمی تألیف ابراهیم بن جریر که بیشتر تاریخ عمومی است ضمن اینکه اجمالاً تاریخ زمان معاصر خود را به خصوص از دورهٔ حاکمیت بابر تا همایون به رشته تحریر در آورده است.

از آنجا که ابراهیم جریر در زمان بابر و همایون می‌زیسته به همین جهت برخی معتقدند که این تاریخ به بابر تقدیم شده، ولی الیوت اهدای آن را برعکس به همایون می‌داند[1]. در عین حال بعید نیست که مؤلّف اثر خود را به هر دو سلطان پیشکش کرده باشد و این امر البته میان مورخان معمول است حتی تقدیم کردن اثر خود بین دو سلطان مخالف و متخاصم یکدیگر. علاوه بر این جالب است که این مورخ اثر خود را تاریخ ابراهیمی نیز نامیده است، یعنی به نحوی تعلق اثر را برای خود حفظ کرده است.

در زمان اکبر شاه باب تازه‌ای در زمینه تاریخ نگاری گشوده شد که به طور گسترده در تمامی مدّت حکومت وی (۱۰۱۴-۹۶۳ م) ادامه داشت.

از تاریخهای نمونه و برجسته‌ای که به زبان فارسی در این عهد تحریر گردیده و می توان به آنها اشاره کرد تاریخ الفی تألیف احمد تتوی و اکبرنامه تألیف ابوالفضل علامی و طبقات اکبری اثر نظام‌الدین هروی و منتخب التواریخ از عبدالقادر بدایونی وغیره می‌باشد که در مجموع این آثار تاریخی تدوین شده در عهد اکبری به اعتبار مطالب و وقایع مطرح شده در آنها از اهمیت و ارزش فوق العاده‌ای برخوردار است که بحث و بررسی در این زمینه طولانی خواهد شد.

در دورهٔ جهانگیر نیز بین سالهای ۱۰۳۷-۱۰۱۴ ه تاریخ نویسی به مرحله کمال خود رسید و به همین جهت تواریخ ارزشمندی همچون اقبال‌نامه جهانگیری تألیف معتمد خان، روضة الطاهرین تألیف خواجه طاهر سبزواری، منتخب التواریخ از خاکی شیرازی، حالات اسد بیگ از اسعدی قزوینی، بهارستان از غایبی اصفهانی، تاریخ خانجهانی

۱- رک: تاریخ هند به روایت مورخان (*History of India*)، تألیف الیوت و داوسن (H.M. Elliot & Dowson)، ج ۲، ص ۲۱۳.



نوشته نعمت الله هروی و مآثر رحیمی از عبدالباقی نهاوندی پدید آمد که بسیار قابل توجه است و چنانکه ملاحظه می‌شود غالب مورخان این عهد ایرانی هستند. از اینرو همان طور که گفته شده است؛ می‌توان دورهٔ جهانگیر را «دورهٔ مورخان ایرانی» دانست. در ضمن جهانگیر پس از بابر تنها کسی است که به شرح احوال و وقایع دوران خود پرداخته با این تفاوت که واقعات بابری به زبان ترکی جغتائی است؛ امّا جهانگیرنامه مستقیماً به زبان فارسی نوشته شده است.

تاریخ نگاری فارسی در عهد شاهجهان

علاقهٔ شاهجهان به تاریخ نگاری آن قدر زیاد بود که به‌گفته مورخ معاصرش عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاه‌نامه، شاهجهان باوجود کارهای سنگین ملک‌داری، ندیمانش قبل از اینکه به‌خواب رود کتابهایی مشتمل بر سیرت و تاریخ برایش می‌خواندند[1].

از جمله تواریخ مهمی که در عهد شاهجهان به زبان فارسی تدوین گردید، پادشاه‌نامه عبدالحمید لاهوری است. مؤلف این اثر چنانکه خود در مقدمهٔ اشاره می‌کند، این است که شاهجهان بسیار مایل بود که نویسنده‌ای را بیابد تا وقایع دوران او را به سبک و سیاق اکبرنامه تألیف ابوالفضل علامی، به نگارش درآورد. به همین جهت وی را به شاهجهان معرفی کردند. زیرا عبدالحمید هم کاملاً به شیوه نگارش اکبرنامه واقف بود و هم به گفته مورخ معاصرش محمد صالح، عبدالحمید نثر زیبائی داشت[2]. در هر حال این اثر تاریخی شرح وقایع بیست ساله حکومت شاهجهانی را در بردارد.

از آنجا که تاریخ نویسی با عنوان پادشاه‌نامه در زمان شاهجهان رواج یافته بود، لذا چند اثر تحت همین عنوان در این دوره نوشته شده است که ذکر یکی از آنها گذشت و آثار همنام دیگر عبارتند از: پادشاه‌نامه محمد امین قزوینی. البته این اثر به عناوین دیگری

۱- تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۰۴.

۲- الیوت: ج ۷، ص ۳.

هم ذکر شده است. مانند شاهجهان‌نامه و یا به طور خاص تاریخ دهساله شاهجهانی. نام کامل امین قزوینی امین بن ابوالحسن قزوینی است و به امین منشی یا میرزا امینا نیز معروف است. این اثر به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول از آغاز تولّد تا جلوس دهساله اوّل شاهجهان و شرح وقایع دوران وی را در بر می‌گیرد. بخش دوّم که به صورت ذیل و ضمیمه می‌باشد توضیحاتی است پیرامون شخصیت‌های دینی و دانشمندان و پزشکان و شعرا و ادبا. ضمناً مؤلف نخست قصد داشت که اثر خود را تا دوران بیست سالهٔ حکومت شاهجهان ادامه دهد، لکن به علت اشتغال و تصدی مقام دولتی از این کار باز مانده است.

اثر دیگری تحت همین عنوان یعنی پادشاه‌نامه تألیف عنایت خان می‌باشد. اسم اصلی وی میرزا محمد طاهر مخاطب به عنایت خان و متخلص به آشنا، فرزند ظفر خان احسن تربتی از امرای متنفذ شاهجهان است. وی مردی ظریف و شوخ طبع و در کمال فهمیدگی و جود و سخا بود. در نظم و نثر دستی قوی داشت و پادشاه‌نامه عبدالحمید لاهوری راکه مشتمل بر احوال سی ساله شاهجهان می‌باشد، با نثری شیوا تلخیص کرده و آن را «ملخص» نامیده است که آن را قرنیّه نیز گفته‌اند. وی دیوان شعری دارد مشتمل بر انواع شعر و چند مثنوی کوتاه و ساقی‌نامه[1].

پادشاه‌نامهٔ دیگر متعلق به محمد وارث است. این اثر در واقع تکمله پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری است که به وسیله محمد وارث شاگرد و دستیارش انجام یافته است زیرا عبدالحمید در اواخر عمر به علت کبرسن دیگر قادر به ادامه کار خود نبود.

این اثر شامل دهسالهٔ آخر سلطنت شاهجهان است که از بیست سال اوّل حکومتش آغاز می‌گردد و پس از اتمام تدوین در اختیار علاءالملک تونی مخاطب به فاضل خان قرار گرفت تا مورد بررسی و اصلاح قرارگیرد. شیوهٔ نگارش این اثر مطابق سبک استاد وی یعنی عبدالحمید لاهوری است و در پایان شرحی از علما و مشایخ و شاعران

۱- کاروان هند، ص ۵۴۱ و کلمات الشعراء، ص ۸.



برجستهٔ دهه سوم عهد شاهجهان را ذکر می‌کند.

اثر تاریخی مشهور دیگر دورهٔ شاهجهان عمل صالح نام دارد که به قلم محمد صالح کنبوه لاهوری نگارش یافته و موسوم به شاهجهان‌نامه نیز هست. ویژگی این تاریخ آنست که تمامی دوران حکومت شاهجهان را از آغاز تولد تا زمان مرگ وی (۱۰۳۷ یا ۱۰۳۶ ه) ذکر می‌کند. همچنین در بخش پایانی مؤلف این اثر پس از شرح زندگی و مرگ محمد داراشکوه عده‌ای از علما و مشایخ و بزرگان دینی و شخصیّت‌های شعر و ادب ایرانی و هندی را معرفی می‌کند و از این حیث تاریخ ارزشمندی است[۱].

تاریخ نگاری منظوم فارسی

در زمان شاهجهان علاوه بر نگارش تاریخ به صورت نثر، تاریخ نگاری در قالب نظم هم رواج داشت. و به طوری که قبلاً اشاره گردید، میرزا ابو طالب کلیم همدانی ملک الشعرای دربار شاهجهان، اثری منظوم به نام‌های مختلف پادشاه‌نامه یا شاهجهان‌نامه یا شاهنامه پدید آورد که نخستین تاریخ منظوم فارسی در زمان شاهجهان محسوب می‌گردد. این اثر منظوم به شرح وقایع دهساله اوّل عهد شاهجهان پرداخته است که در قالب مثنوی در کشمیر سروده شده و بالغ بر هزار بیت می‌باشد که به علّت مرگ کلیم ناتمام مانده است.

تاریخ منظوم دیگر این عهد متعلق است به قدسی مشهدی موسوم به ظفرنامه شاهجهانی یا ظفرنامه شاهجهان پادشاه. و چنانکه شرح حال وی قبلاً گذشت قدسی یکی از شاعران وارسته و سرایندگان طراز اوّل عهد شاهجهان به شمار می‌رود. وی این منظومه را در قالب مثنوی و به سبک شاهنامه فردوسی در هشت هزار بیت سروده است و مطالب آن از تولد شاهجهان آغاز شده و تا دهمین سال جلوس وی ادامه می‌یابد. ضمناً بسیاری از تذکره نویسان قدسی را هم از جهت سرودن شعر در زمینه‌های مختلف و هم

۱- عمل صالح، محمد صالح کنبوه لاهوری، تصحیح و تنقیح غلام یزدانی، چاپ کلکته، ۱۹۳۹ م.



در ساختن تاریخ منظوم بر کلیم همدانی مرجح و مقدم دانسته‌اند.[1]

خلاصه اینکه در باب تاریخ نگاری و همچنین شعر و ادب به زبان فارسی در این عهد و در طول تاریخ گورکانیان هند سخن بیش از این باید گفت لکن به دلیل ضیق مجال و کمی فرصت به ناچار تا همین مقدار اکتفا می‌شود و تفصیل بیشتر به زمان دیگر موکول می‌گردد.

در پایان لازم است این نکته را یاد آوری کرد که زبان فارسی در شبه قارهٔ هند به اعتبار اینکه زبان فرهنگ و ادب و شعر و تاریخ و هنر و مردم این سرزمین بوده و خواهد بود. بنابراین ضرورت دارد زبان فارسی بیش از بیش در این خطهٔ پهناور و سرزمین فرهنگ و تاریخ و هنر و شعر مورد توجه و اعتنای خاص قرارگیرد. زیرا هویت تاریخی و ذهنیت فرهنگی و اصالت دینی و ذخایر ارزشمند ادبی مردم این سرزمین مرتبط و متوقف بر حفظ و حمایت و همچنین توسعه و ترویج زبان فارسی است. اساساً به برکت زبان فارسی است که بخش مهمی از تاریخ درخشان هند به صورت مدوّن و مستند قرین افتخار و سرافرازی شده و برفراز مسند خورشید تکیه زده است. چنانکه خواجهٔ بزرگوار شیراز که هم حافظ قرآن است و هم حافظ زبان فارسی می‌گوید:

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی　　　فراز مسند خورشید تکیه گاه من است



۱- تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۸، ۳۵۹.



به شکّر فروشان ایران

○ پرفسور محمد ولی‌الحق انصاری
استادِ بازنشستهٔ دانشگاه لکهنو

گهوارهٔ ادب همه هندوستان هم است — ایران جهان شعر، ولی این جهان هم است
نغمه است در نهاد و سرشت کسان هند — ذوق لطیف شعر چو ایرانیان هم است
هستند شعر فهم ز کشمیر تا دکن — هر شعر فهمِ ژرف بین و نکته‌دان هم است
رمز آشناست هر کس خوش طبع و شعر سنج — این میل طبع در گهرِ هندیان هم است
قطعه، غزل، قصیده، دوبیتی و مثنوی — تاریخ گویی هست زما، چیستان هم است
فردوسی و نظامی و رومی یگانه‌اند — در این گروه حافظ جادو بیان هم است
هر آن گلی که در ایران زمین شکفت — مثلش ببوی و رنگ درین گلستان هم است
خاقانی است فخرِ عجم ار، درین دیار — مسعودِ سعدِ خسته تن و خسته جان هم است
آنجاست انوری اگر، اینجاست بوالفرج — کو شعرگوی عالی و شیرین بیان هم است
عطّار هست فخرِ خراسان، ولی به هند — مسعود بک، که بود سر صوفیان هم است
سعدیست فخرِ فارس اگر، اندرین دیار — طوطی هند، خسروِ شکّر فشان هم است
آنجا گر است خواجوی خوش لهجه، نغزگوی — اینجا سخنوری، حسنِ خوش بیان هم است
آنجاست گر کمالِ دین، اینجاست بدرِچاج — او معنی آفرین اگر این نکته‌دان هم است
آنجا گر اند جامی و وحشی و هاتفی — اینجا غزالی سرِگویندگان هم است

آنجا فغانی است اگر، اینجا به‌ملکِ هند / آن کائی که گفته‌اند ورا پهلوان هم است
اینجا شکیبی است و ثنایی تازه‌گوی / فیضی که بود وقتی شه شاعران هم است
شیراز را گذاشته درآمد درین دیار / شیدای هند عرفی آتش بیان هم است
هستند یان حیاتی و نوعی و شاملو[1] / هریک ازین سه، شاعر و اهلِ زبان هم است
خوابیده‌اند زیرِ زمین قدسی و کلیم / اندر لحد نظیریِ جنّت مکان هم است
هم طالب است هم ملک و فانی[2] و سلیم / در این زمین ظهوری رنگین بیان هم است
هر چند بازگشت به‌ایرانیان، ولی / مداح هند صائب گوهر فشان هم است
عالیِ طنزگوی به‌هند است چون عبید / شیدای[3] شعله طبع و آتش بجان هم است
مخفی[4] و دیگران که سرودند شعرِ تر / این ملک زادگاهِ چنین دختران هم است
بیدل که فکرِ او ززمین تا فلک رسید / آن شاعرِ یگانه زهندوستان هم است
نازک خیال همچو علی[5] مالِ هند هست / مثلش، غنی[6] واله و جادو بیان هم است
نگریست از نگاه تنفر به‌هند لیک / در خاک این زمین حزین زلاهجان[7] هم است
هم بینش[8] است و هم در شهوار آفرینِ[9] / هم ثابت[10] است و سرخوش خلد آشیان هم است
آزاد[11] و آرزو[12] و منیر[13] سخن طراز / هر یک ازین زجملهٔ دانشوران هم است
آنانکه ناز ملک ری و فخر هندی‌اند / زان شاعران یکی اسدالله[14] خان هم است
صهبایی[15] وگرامی[16] و آزرده[17] و عزیز[18] / شبلی[19] از آن گروه سخن گستران هم است
در قرن بیستمین که ندارد مثال خود / اقبالِ نکته رس، سرِتام آوران هم است



۱- انیس شاملو.
۲- محسن فانی کشمیری.
۳- ملا شیدای فتحپوری.
۴- زیب النساء مخفی.
۵- ناصر علی سرهندی.
۶- غنی کشمیری.
۷- حزین لاهیجی.
۸- بینش کشمیری.
۹- آفرین لاهوری.
۱۰- میر ثابت الهآبادی.
۱۱- غلام علی آزاد.
۱۲- سراج‌الدّین علی خان آرزو.
۱۳- ملا منیر لاهوری.
۱۴- اسدالله خان غالب دهلوی.
۱۵- امام بخش صهبایی دهلوی.
۱۶- گرامی جالندهری.
۱۷- مفتی صدرالدّین آزرده.
۱۸- خواجه عزیزالدّین عزیز لکهنوی.
۱۹- علامه شبلی نعمانی.



آنانکه بوده‌اند سندی بهر شاعران — زان اهل علم طبقه‌یی از هندوان هم است
آنانکه شعر را بپرستند مثل بت — چندربهان برهمن شیرین بیان هم است
خوشگو[1]، بهار[2]، مخلص[3] و وارسته[4] و شفیق[5] — زخمی[6] نکته‌دان و سرِ سروران هم است
اخلاص[7] و هندی[8]اند که نازد بر آن ادب — احقر[9] که بود فخرِ اوده بعدِ شان هم است



گلهای نثر نیز شکفتند ازین زمین — هر مُرغِ سبک نثر در این آشیان هم است
نازد قلم به عوفی[10] و هجویری[11] و ضیا[12] — بوالفضل[13]، ادیب و منشی و تاریخ‌دان هم است
آنانکه صاحبان قلم نیز بوده‌اند — این مولدِ چنین شه و شهزادگان[14] هم است
سر بر زده است این نه فقط از زمین هند — این سرزمین مسکن صد دیگران هم است



امروز نیز از چمن هند چون «ولی» — صنعت گری و صاحبِ طبع روان هم است[15]
بر جاده‌یی که غالبِ خوش فکر گام زد — امروز سوی منزل خود، او روان هم است
آن کاروان که گشته اقبال رهبرش — این ره نوردِ شعر از آن کاروان هم است
ذهن خیال خیز در کاسهٔ سر است — صندوق سینه حامل قلب تپان هم است

۱- بندرابن خوشگو. ۲- تیک چند بهار. ۳- آنند رام مخلص.
۴- وارسته سیالکوتی. ۵- لچهمی نارابن شفیق اورنگ‌آبادی.
۶- رتن سنگه زخمی. ۷- کِشَن چند اخلاص صاحبِ تذکرهٔ همیشه بهار.
۸- صاحبِ سفینهٔ هندی.
۹- پرفسور لدّع نیام زتستوگی صاحبِ دیوان شعر به نام نقش‌های رنگ رنگ.
۱۰- تذکره نویس معروف که تذکره‌اش لُباب الالباب اوّلین تذکرهٔ شعرا است.
۱۱- اوّلین نویسندهٔ کتاب فارسی در تصوّف.
۱۲- ضیاءالدّین برنی تاریخ نویس معروف و ضیاءالدّین نخشبی صاحب طوطی‌نامه.
۱۳- وزیر معروف شهنشاه اکبر گورکانی.
۱۴- اشاره به شهنشاه جهانگیر ابن اکبر، صاحب تزک جهانگیری و نوه‌اش شهنشاه اورنگزیب و برادرش دارا شکوه.
۱۵- حافظ:
آن را که خواندی استاد گر بنگری به تحقیق — صنعت گریست امّا طبع روان ندارد

در شعرِ او لطافت و حسن است آشکار
در فکر او متانت و رفعت عیان هم است

طرزِ بیان اوست نو و تازه و روان
طوطی مثال شسته به‌کوثر زبان هم است

بنگر که مثل عرفی خوش لهجه نظمِ او
دارای فکر عالی و شورِ بیان هم است

تسخیر فن چرا نکند چون بدست او
هم هست چوبِ خامه و تیغ زبان هم است

هر آنچه گفته است «ولی» حسبِ حال اوست
از جانبش بدوستان این ارمغان هم است





بهرام بیضایی و نمایشنامه‌هایش

○ دکتر ابوالقاسم رادفر

استادِ اعزامی از ایران، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

ادب نمایشی در ایران، در مقایسه با شعر و داستان، به دلایلی چند اگرچه پیشینهٔ پربار و درخشانی ندارد و لیکن امروزه در کنار سایر انواع ادبی جدید به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یافته است. چنانکه نام آورانی در عرصهٔ نمایشنامه نویسی چند دههٔ اخیر ظهور کرده‌اند که آثارشان مورد توجّه ناقدان داخلی و خارجی قرار گرفته و امید است ادامهٔ کار آنان توسّط تازه واردانِ هنرمند، آیندهٔ درخشان‌تری را در قلمروِ هنر نمایش ایران پدید آورد.

سخن گفتن از تاریخچهٔ نمایش در ایران خود حدیث مفصّلی است که ما را فعلاً مجال بحث آن در این مقاله نیست و پژوهشگران و علاقه‌مندان در این باره می‌توانند به‌کتاب‌های: بنیاد نمایش در ایران تألیف ابوالقاسم جنّتی عطایی (ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳)، نمایش در ایران تحقیق و تألیف بهرام بیضایی (تهران، ۱۳۴۴) و ادبیات نمایشی در ایران گردآوری جمشید ملکپور (توس، تهران، ۱۳۶۳، ۲ ج) و سایر مآخذ مراجعه کنند.

اگر آغاز نمایشنامه نویسی به سبک اروپایی را که به دنبال تحوّلات سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی پدید آمد، آثار فتحعلی آخوندزاده و ترجمهٔ آنها توسّط محمّد جعفر قراچه داغی بدانیم، تا سال‌های اخیر بر اساس کتابشناسی تئاتر تألیف خانم لاله

تقیان ۳۵۶ نفر نمایشنامه نویس داریم. البتّه در این کتاب بجز عدّهٔ معدودی از نمایشنامه نویسان بعد از انقلاب، از بقیّه ذکری به میان نیامده است. در میان این افراد عدّهٔ زیادی وجود دارند که به‌طور حرفه‌ای نمایشنامه نویسی را دنبال نکرده و به‌طور تفنّنی یک یا دو اثر نوشته و صرفاً نمایشنامه نویس نمی‌باشند. گروهی هم شهرتشان بیشتر نویسندگی و شاعری است. نویسندگانی مانند؛ صادق هدایت، محمّد علی جمال‌زاده، محمّد حجازی، صادق چوبک، نادر ابراهیمی، محمود دولت‌آبادی، محمود طیّاری، جواد مجابی، ناصر ایرانی، امین فقیری، کاظم سادات اِشکَوَری، میثاق امیر فخر و... یا شاعرانی چون محمّد علی افراشته، ملک الشعرای بهار، نظام وفا، ابوالقاسم لاهوتی، میرزادهٔ عشقی، یا استادان و پژوهشگرانی همچون سعید نفیسی، عبدالحسین زرّین‌کوب و محمّد علی اسلامی ندوش از این جمله‌اند...

با بررسی اجمالی فهرست نام و آثار این ۳۵۶ نفر شاید بتوان به تقریب حدود چهل نفر را ذکر کرد که در واقع نام آوران عرصهٔ هنر نمایش بوده‌اند که از آن میان تعدادی چون آخوندزاده، میرزا آقا تبریزی، عبدالحسین نوشین، گریگور یقیکیان، نریمان نریمانوف، ابوالحسن فروغی، کمال الوزارهٔ محمودی، فکری، علی نصر، مهدی نامدار، حسن مقدّم (علی نوروز)، فضل الله بایگان، رضا کمال (شهرزاد)، ذبیح بهروز، علی اصغر گرمسیری، ابوالقاسم جنّتی عطایی، عبّاس نعلبندیان، علی نصیریان، اسماعیل خلج، بهمن فرسی، بیژن مفید، سعیدپور صمیمی، ارسلان پوریا، ایرج زهری، محسن یلفانی، محسن مخملباف و تعدادی دیگر را می‌توان نام برد که در میان همهٔ آنها غلام حسین ساعدی (گوهر مراد)، اکبر راوی و بهرام بیضایی درخشندگی خاصّی دارند.

در این مقالهٔ کوتاه سعی خواهد شد به اختصار «زندگانی، آثار و نمایشنامه‌های بهرام بیضایی» مورد بررسی قرار گیرد.

«بیضایی» نمایشنامه نویس، فیلمنامه نویس و کارگردان فعال و موفّق سینمای ایران در تاریخ پنجم دی‌ماه ۱۳۱۷ در تهران متولد شد. به جهت عشق به سینما و جاذبه‌های هنری



آن، از مدرسه به سینما کشیده شد. در سال‌های آخر دبیرستان بود که دو نمایشنامهٔ تاریخی و همچنین روایت نسخهٔ اوّل آرش را نوشت. سپس مدرسه را رها کرده و سینما را بر مدرسه ترجیح داد و آن را به طور جدّی دنبال کرد. بین سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ نوشته‌هایی دربارهٔ سینما در نشریهٔ علم و زندگی منتشر کرد. زمینهٔ مطالعات او در این سال‌ها نمایش شرقی، ادبیات ایران بویژه شاهنامه، فرهنگ پیش از اسلام، اساطیر و مردم‌شناسی، نثر فارسی و نقّاشی ایران بود. هدف او از این کار دستیابی به بیانی تصویری از فرهنگ ایران بود. نگارش روایت اژدهاک نتیجهٔ کار همین سال‌ها می‌باشد. او سپس وارد دانشکدهٔ ادبیات تهران می‌شود و سپس به استخدام ادارهٔ کلّ ثبت و اسناد دماوند در می‌آید. بیضایی در این سال‌ها شبیه خوانی و تقلید را به عنوان مهمّترین شکل نمایشی غیرغربی ایران کشف می‌کند. او سپس دانشگاه را ترک کرده و نوشته‌هایی دربارهٔ فیلم و نمایش و موسیقی فیلم در مجلاّت هنری و ادبی و روشنفکری انتشار می‌دهد. حاصل تحقیقاتش دربارهٔ تعزیه، هنر بومی ایرانیان را در مجلّهٔ هنر و سینما و گاهنامهٔ آرش منتشر می‌کند. سپس از دماوند به تهران منتقل می‌شود. در سال ۱۳۴۱ پژوهشهای خود را در کنار نگارش طرح فیلم و فیلمبرداری تحت عنوان نمایش در ایران در مجلّهٔ موسیقی منتشر می‌کند. سپس از ادارهٔ ثبت به ادارهٔ هنرهای دراماتیک منتقل می‌شود. در این سال است که مقالات نقد و پژوهش و تک‌پرده ایهامی خود را در گاهنامه‌های آرش و کیهان ماه می‌نویسد. در سال ۱۳۴۴ پژوهشهای خود را تحت عنوان نمایش در ژاپن که با همکاری داریوش آشوری و سهراب سپهری انجام داده بود، در مجلّهٔ موسیقی منتشر می‌کند. در همین سال کتاب نمایش در ایران را جداگانه انتشار می‌دهد. در ۱۳۴۷ با عدّه‌ای دیگر «کانون نویسندگان ایران» را پایه‌گذاری می‌کند و در سال ۱۳۴۸ نمایش در چین را با یاری داریوش آشوری منتشر می‌کند. در همین سال به عنوان استاد مدعوّ از سوی دانشجویان و استادان دانشگاه تهران به همکاری در رشته‌های هنر نمایشی دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران پذیرفته می‌شود که تا

سال ۱۳۶۰ ادامه می‌یابد. روایت حقیقت و مرد دانا را نیز در همین سال می‌نویسد. او در کنار کار نمایشنامه نویسی، فیلمنامه‌های بسیاری را نوشته که بسیاری از آنها را خود کارگردانی و به اجرا در آورده است.

نمایشنامه‌های بیضایی بر اساس تاریخ نگارش بدین ترتیب است:

۱۳۴۱ مترسکها در شب و عروسکها، دو نمایشنامه، تهران، ۲۳ ص.

۱۳۴۲ سه نمایشنامهٔ عروسکی (عروسکها، غروب در دیاری غریب و قصهٔ ماه پنهان)، تهران، ۱۴۴ ص.

۱۳۴۴ پهلوان اکبر می‌میرد، نمایشنامه در چهار پرده، صائب، تهران، ۷۸ص.

۱۳۴۵ دنیای مطبوعاتی آقای اسراری، مروارید، تهران، ۱۳۰ ص.

۱۳۴۵ سلطان مار، تیراژه، تهران، ۶۸ ص.

۱۳۴۶ چهار صندوق، دفترهای زمانه؛ چاپ اوّل، ۸۳ ص.

۱۳۴۶ ضیافت، پیام نوین، دورهٔ ۹، شمارهٔ ۲، آذرماه، چاپ اوّل، ص ۹۲-۷۶.

۱۳۴۷ در حضور باد، دفترهای روزن، دفتر ۲، شمارهٔ بهار و تابستان، ص ۶۱-۴۸.

۱۳۴۷ دیوان بلخ، امیر کبیر، تهران، ۱۹۱ ص.

۱۳۵۰ هشتمین سفر سندباد، جوانه، تهران، ۲۴۶ ص.

۱۳۵۱ ضیافت، لوح، تهران، چاپ دوّم.

۱۳۵۱ فرمان، کیهان سال (دفتر قصه)، تهران، ص ۳۷-۱۲.

۱۳۵۵ میراث و ضیافت، نگاه، تهران، ۹۸ ص.

۱۳۵۷ راه توفانی فرمان پسر فرمان از میان تاریکی، نیلوفر، تهران، ۱۲۸ ص.

۱۳۵۷ گمشدگان، پیام، تهران، ۸۳ ص.

۱۳۵۷ نوشته‌های دیواری.

۱۳۵۸ چهار صندوق، چاپ دوّم روزبهان، تهران، چاپ دوّم، ۸۳ ص.

۱۳۵۸ مرگ یزدگرد، کتاب جمعه، سال اوّل، شمارهٔ ۱۵، ۲۴ آبان‌ماه، ص ۵۹-۱۲.



۱۳۵۹ ندبه، نامهٔ کانون نویسندگان ایران، شمارهٔ سوّم، آبان‌ماه، ص ۹۲-۲۶۱.

۱۳۶۰ خاطرات هنرپیشهٔ نقش دوّم.

۱۳۶۱ سلطان مار، تیراژه، تهران، چاپ دوّم، ۶۸ ص.

۱۳۶۲ فتح‌نامهٔ کلات، دماوند، تهران، ۱۷۰ ص.

۱۳۶۵ آرش، نیلوفر، تهران، ۵۳ ص.

۱۳۶۷ جنگ‌نامهٔ غلامان.

بی‌تاریخ میراث، نمایشنامه در یک پرده، ضمیمهٔ «کتاب نمایش»، ص ۷۴-۴۳.

شاید اشاره‌ای فهرست‌وار به اسامی فیلمنامه‌های بیضایی ارزش و اهمیّت ابعاد هنری او را بیشتر برساند. آنها بدین قرارند: عمو سیبلو (۱۳۴۹)، رگبار (۱۳۴۹)، عیّار تنها (۱۳۴۹)، سفر (۱۳۵۱)، غریبه و مه (۱۳۵۱)، حقایق دربارهٔ لیلا دختر ادریس (۱۳۵۴)، چریکهٔ تارا (۱۳۵۴)، کلاغ (۱۳۵۵)، آهو، سلندر، طلحک و دیگران (۱۳۵۵)، قصّه‌های میرکفن پوش (۱۳۵۸)، شبِ سمور (۱۳۵۹)، اشغال (۱۳۵۹)، آیینه‌های رو برو (۱۳۵۹)، روز واقعه (۱۳۶۱)، داستان باور نکردن (۱۳۶۱)، زمین (۱۳۶۱) و...

با توجّه به آثار نمایشی، فیلم‌نامه‌ای، پژوهشی و روایتی ذکر شدهٔ بالا، می‌توان بهرام بیضایی را به حقّ یکی از پرکارترین و موفّق‌ترین هنرمندان معاصر ایران به حساب آورد. از این رو بررسی آثار او از جنبه‌های گوناگون در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به مطالعه و تفحّص و تحقیق بیشتری دارد امّا به هر حال در حدّ مقالهٔ حاضر سعی خواهد شد به پاره‌ای از ویژگی‌های آثار نمایشی بیضایی بویژه از نظر زبان و محتوا اشاره شود.

از نظرِ سبک بیان و ظاهرِ عبارت، آثار بیضایی نسبتاً ساده و به زبان امروز است مگر در مواردی خاصّ که موضوع‌های فلسفی و گاه تاریخی ایجاب می‌کند که نمایشنامه نویس زبان فخیم‌تر و سنگین‌تری را متناسب با فضای نمایش و فیلم‌نامه به کار گیرد. به تعبیر حسن عابدینی: «بیضایی شکل و بیانی فاخر را برای پرداختن به موضوع‌های

فیلسوفانه و تمثیلی دربارهٔ هویت باختگی آدمیان به‌کار می‌گیرد».[1]

البتّه کاربرد زبان در آثار بیضایی حتّی جایی که نثر نمایش تا حدّی دشوار می‌گردد، طوری است که آسیبی به زیبایی نمایش وارد نمی‌کند و حتّی بر زیبایی و جذّابیت نمایش می‌افزاید. اگرچه بیضایی ظاهراً از آرایش‌های کلامی و آرایه‌های گفتاری کمتر استفاده می‌کند، لیکن بیان استعاری و تمثیلی او در جای جای آثارش بُعدی خاص به سبک وی می‌دهد. به تعبیر سپانلو: «بیان نمایشیِ بیضایی اغلب شاعرانه و گهگاه با طنزی عمقی است. بعضی مکالمات او زیر تأثیر طیفی که به مقدّمه خوانی تعزیه‌ها یا خیمه شب بازی شبیه است، مکمّلِ یکدیگر و مجموعاً سازندهٔ یک بافت آهنگین و خطبه شکل هستند. این نوع مکالمه به اضافهٔ صحنه سازی و حرکات نمادی آدم‌ها در کار او نوعی نمایش آئینی می‌سازد».[2]

از نظر محتوایی، مضامین نوشته‌های بیضایی تازه و بکر است و مبتنی بر حقیقت گویی. حقایقی که به مذاق گروهی، به ویژه طبقهٔ حاکمِ گذشته تلخ و غیر قابل تحمّل بود. از این رو در رژیم گذشته کمتر اثری از او به آسانی به معرض اجرا در می‌آمد زیرا وقتی بیضایی می‌نوشت و اثری منتشر می‌کرد و یا به اجرا در می‌آورد حتماً حرفی برای گفتن داشت و در واقع به رسالت خود عمل می‌کرد.

نمایشنامهٔ مرگ یزدگرد بیانگر مفاسد و معایب دوران ساسانیان است و بنا به اظهار خود نویسنده در یکی از روزنامه‌های بعد از انقلاب منطبق بر نارسایی‌ها و مفسده‌های دوران پهلوی می‌باشد. بیضایی در زوایای واقعیت‌ها در جستجوی حقایقی است که گاه طعم آن چون شرنگ کام انسان را تلخ می‌کند. گزندگی طنز او بیشتر وقتی آشکار می‌شود که بر بی‌عدالتی، ستم‌ها، حق کشی‌ها، خرافات و نارسایی‌ها انگشت می‌گذارد. نکتهٔ دیگر در نمایشنامه‌های بیضایی ارزش دادن به مقام «زن» است که به‌طور نمونه در فتح‌نامهٔ کلات آن را به وضوح می‌بینیم.

۱- فرهنگ داستان نویسان ایران، ص ۴۶.   ۲- نویسندگان پیشرو ایران، ص ۲۲۷.



فتح‌نامهٔ کلات، سرگذشت دو خانِ مغول بر سر تصرّف منطقه‌ای به نام کلات است.

دو خان به نام‌های «توی خان» و «توغای خان» که هر دو به یک اندازه خونخوار و سفاکّ هستند. «توغای خان» در صدد تصرّف کلات است که البتّه منظور اصلی او تصرّف زن «توی خان» یعنی «آی بانو» است. اگرچه در ابتدا «توغای خان» پیروز می‌شود ولی «آی بانو» با تدبیر و دلفریبی و قول و قرار سربازان را تهییج می‌کند که بر «توغای خان» بشورند. عاقبت پیروزی نصیب «آی بانو» می‌شود. او اگرچه «توغای خان» را می‌بخشد ولی «توغای» این بخشش را که از طرف یک زن انجام گرفته نمی‌پذیرد لذا به زندگی خود خاتمه می‌دهد. «توی خان» که با لباس مبدّل زنانه متواری شده بود بر می‌گردد و قصد دارد که کلات را ویران سازد و از مردم آنجا کسی را زنده نگذارد زیرا مردم به‌او خندیده‌اند. امّا «آی بانو» به‌او نهیب می‌زند که در جهان نه «توغای» می‌ماند و نه «توی خان» امّا کلات است که همیشه می‌ماند. بالاخره «آی بانو» با تحریک دو تن از سربازان که زنده مانده‌اند، «توی خان» را می‌کشد و خود فاتح کلات می‌شود.

بیضایی در این اثر زن را فاتح و غالب بر جنگ و خونریزی نشان داده والحق به خوبی از عهدهٔ این مهمّ بر آمده است. «زن» در تمام نمایش‌های بیضایی مقام والایی دارد. نکتهٔ قابل ذکر اینکه بیضایی در پرداخت شخصیّت‌های آثار خود از جادهٔ عفاف و پاکدامنی و عفّت کلام منحرف نشده و رعایت این نکته را کاملاً نموده است.

در هشتمین سفر سندباد (۱۳۵۰) بیضایی حوادث داستان را چنین بیان می‌کند که سندباد در کشوری درگیر جنگ با عدّه‌ای از ملاّحان و زیردستان خود جهت جستن خوشبختی به جاهای مختلفی سفر می‌کند. سندباد دربارهٔ یکایک سفرهایش توضیح می‌دهد و دربارهٔ سفر هشتم می‌گوید: سفر هشتم مرگ است (با صدای بلند) مرگی که در تمام سفرها با من همراه بوده است. شعبده باز یکی دیگر از شخصیّت‌های نمایش که این بار در لباس مرگ ظاهر می‌شود، به‌او می‌گوید: یادت باشد سندباد! دوستانت به‌تو ضربه می‌زنند نه من... نمایشنامهٔ مزبور جریان سفر طولانی تمامی انسانها در طول تاریخ



برای رسیدن به خوشبختی است. آرزویی که همه به دنبال آن می‌روند ولی نمی‌دانند چیست و کجاست، همیشه در دور دستهاست و وصول بدان مشکل ولی غافل از اینکه مایهٔ خوشبختی و خوشبخت بودن در درون انسانهاست و اگر آن دقایق را دریابند خوشبختی یا به بیان سپانلو «گوهر حقیقت»[1] را یافته‌اند.

نمایشنامهٔ چهار صندوق (۱۳۴۶) تصویرگر چهار شخصیّت متفاوت است که با رنگ‌های زرد، سرخ، سبز و سیاه به ترتیب سمبل روشنفکر تحصیل کرده، سرمایه‌دار، به اصطلاح مذهبی و زحمتکش می‌باشند. آنان تصمیم می‌گیرند «مترسکی» بسازند تا دشمن را بترسانند تا برای آنان ایجاد امنیّت کند. وقتی که «مترسک» آماده می‌شود و تفنگ بر دوش و شلاّق بر دست می‌گیرد، ادّعای استقلال می‌کند و تمام رشته‌های این چهار نفر را پنبه می‌کند. «مترسک» ابتدا با تهدید و زور اسلحه، آنان را وادار می‌کند که از او اطاعت کنند و بعد با سخنان فریبندهٔ خود آنان را از هم جدا می‌کند و بعد هر کدام از آن چهار نفر را مجبور می‌کند که صندوقی جهت انزوای خود بسازند و داخل آن شوند. در صحنهٔ دوّم وقتی در حضور «مترسک» از چهار شخصیّت وضعشان پرسیده می‌شود، همه اوضاع را کاملاً مساعد و مناسب بیان می‌کنند امّا در غیاب او می‌خواهند این صندوقها را که آنان را محصور و محبوس کرده بشکنند. بالاخره سیاه (زحمتکش) را تشویق می‌کنند که این کار را بکند زیرا آن سه نفر برای سرباز زدن از انجام این کار به دلیل تراشی‌های بی‌مورد دست می‌زنند. در نهایت فقط سیاه است که زودتر از دیگران صندوقش را می‌شکند و دیگران یارای چنین اقدامی را ندارند و اوست که در مقابل «مترسک» تنها می‌ماند ولی دیگر صندوق زیرِ بار ظلم رفتن را نمی‌سازد.

نمایش چهار صندوق داستان انسان‌هایی است که در گروه‌ها و لباس‌های مختلف زندگی می‌کنند و تا کسی را به عنوان «بالاسر» نداشته باشند، احساس آرامش و امنیت نمی‌کنند. خود «بالاسر»ی می‌سازند و تسلیم او می‌شوند و چاره‌ای هم جز این ندارند.

۱- مأخذ پیشین، ص ۲۲۶.

سرانجام به محبوس شدن در قفس و چارچوبی که برای خودساخته‌اند، راضی می‌شوند و حتّی دعای خیر به جان آن «بالاسری»ها می‌کنند. این نمایش تمثیلی از رژیم گذشته و به قدرت رسیدن پهلوی است.

آرش (۱۳۶۵) روایتی زیبا، برگرفته از داستان حماسی آرش کمانگیر در شاهنامه است که تخیّلات بیضایی زیبایی خاصّی بدان بخشیده است. متنی نسبتاً روان و شاعرانه و موزون و پرداختی حماسی با واژه‌های صرفاً فارسی که دقایق وجودی آرش را به ثبت رسانده است، البتّه با زخم زبان‌هایی که وجود او را در میدان جنگ می‌خراشند.

در پهلوان اکبر می‌میرد (۱۳۴۲) پهلوانی توصیف می‌شود که سال‌ها در گمنامی فریاد زده، ولی کسی فریادش را نشنیده. با پسرِ خان حاکم درافتاده، بهتان خورده، زجر و شکنجه دیده، داغ شلاّق و تازیانه تحمّل کرده، مجبور به ترک شهر و دیار خود شده و در شهر دیگری تنها پهلوان شهر است. امّا سایه‌ای پیوسته او را تعقیب می‌کند... پهلوان در مصاف با برادر ناشناخته‌اش قرار گرفته که آرزوی ازدواج با نادختری خان حاکم را دارد و انجام این کار در گروِ بر زمین زدن و شکستِ پهلوان است.

پهلوان که در غربت و تنهایی کامل بسر می‌برد و برای خود پناهگاه و یاوری نمی‌بیند و هیچ کس فریادش را نمی‌شنود، تصمیم می‌گیرد که بمیرد. از این رو خود را در معرض آن مرد سیاهپوش که سایه به سایه در پی اوست، قرار می‌دهد و با خنجر او از پای می‌افتد و می‌میرد.

در این نمایش تمثیلی می‌بینیم که «پهلوان اکبر» که همهٔ حریفان را مغلوب می‌کند، خود مغلوب شبح مرگ است. امّا آن شبح به زور بازوی پهلوان کاری ندارد، پهلوان باید نابود شود، چون نمودار آگاهی و وقوف است[1].

نمایش عروسک‌ها (۱۳۴۲) هم داستان پهلوانی است که بر همه چیز پیروز شده مگر بر خودش و دیوِ نفسش. سرانجام تصمیم می‌گیرد که هر نوع جنگ دیگری را کنار

۱- نویسندگان پیشرو ایران، ص ۷-۲۲۶.

بگذارد و دیو درون را بیرون کند. سرانجام فائق می‌آید ولی با آنکه پهلوان به همراهانش می‌گوید که «هیچ دیوی آخرین دیو نیست و هیچ پهلوانی آخرین پهلوان، الان که ما اینجاییم دیوهای دیگه‌ای و همین طور شاید پهلوون‌های دیگه‌ای دارن بزرگ میشن» (ص ۳۱) کسی از همراهان حاضر نیست که شمشیر پهلوان را بگیرد و بجنگد مگر سیاه که می‌خواهد برود و خون سیاهش (ناپاکی‌ها) را بریزد.

نمایش‌نامهٔ غروب در دیاری غریب (۱۳۴۲) بیان وضعیت انسان نمایانِ دیو سیرتی است که در جای جای حیات بشری دام گسترده‌اند و چشم‌های ظاهر بین از سیرت زشت و دام گستردهٔ آنان غافلند. انسان‌های به‌ظاهر شریف و خوش صورتی که چنگالهای خونینشان از تمامی دیوان افسانه‌ها تیزتر است و در لباسِ انسان درمیان انسان‌ها بسر می‌برند. این نمایشنامه بازبانی زیبا و مفهومی عمیق خیالات واهی انسان‌های دیو سیرت را بیان می‌کند که خود دیوند و غافل از احوالِ درونِ خویش.

در اینجا به سبب محدودیت صفحات مقاله تنها به ذکر نمونه‌های ارائه شده اکتفا کرده و سخن خود را با نوشتهٔ محمّد علی سپانلو دربارهٔ دیوان بلخِ بیضایی (۱۳۴۷) به پایان می‌برم.

«دیوان بلخ، یکی از برجسته‌ترین کارهای بیضایی در یک محیط هزار و یکشبی آغاز می‌شود، و ضمن استفاده از بسیاری سنّت‌های تخت حوضی و تعزیه، یک تمثیل را مطرح می‌کند که می‌تواند در همه زمان‌ها اتّفاق بیفتد. قاضی شهر بلخ خبر می‌شود که «میر شب» از مردم اخاذی می‌کند، پی جویی قاضی رشتهٔ فساد را به‌کلانتر و از او بالاترها می‌کشاند. قاضی حاضر به‌گذشت یا مصالحه نیست، سیه‌کاران با پرونده سازی از مسندِ قضا پایینش می‌کشند و یک قاضی دست نشانده را بجایش منصوب می‌کنند. دنبالهٔ نمایش حدیث آگاهی و قیام مردم بلخ علیه قاضی مزدور و سرانجام علیهٔ کلّ



حکومت را بیان می‌کند...»[1]

و این مطلب را باز از کتاب سپانلو اضافه کنم که «در مقابل مدرنیسم فُرسی یا رئالیسم ساعدی، وجه مشخّص آثار بهرام بیضایی نگرش فلسفی در فضای تئاتر آئینی است. این نگرش به صورت ضربان‌های حقیقی در لفاف تمثیل پیچیده شده است، تا جایی که بسیاری از شخصیّت‌های آثارش بین اسطوره و نماد تاریخی یا اجتماعی سیر می‌کنند»[2].

منابع

علاوه بر آثار بررسی شده بیضایی در متن مقاله.

۱- فرهنگ داستان نویسان ایران، حسن عابدینی، تهران دبیران، تهران، ۱۳۶۹.

۲- کتابشناسی تئاتر، لالهٔ تقیان، انتشارات نمایش، تهران، ۱۳۷۰.

۳- مجموعهٔ مقالات در نقد و معرّفی آثار بیضایی، گردآورنده زاون قوکاسیان، آگاه، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۰-۱۳ (به اختصار در تهیهٔ زندگی‌نامهٔ بیضایی).

۴- نویسندگان پیشرو ایران، محمّد علی سپانلو، زمان، تهران، ۱۳۶۲.



۱- نویسندگان پیشرو ایران، ص ۲۲۹.

۲- مأخذ پیشین، ص ۲۲۶.

حکایت روز و شب

روز روزی کرد شام از شب سوال / ای که مثل من نمی‌داری جمال
روی روشن دارم و بخت بلند / تو نداری طلعت عالم پسند
نور من چشم جهان را برگشود / ظلمت تو دهر را تیره نمود
هر کس از عدلم خرامان بر زمین / هر کسی از ترس تو خانه نشین
الأمان از هیئت تو آه آه / مو سیاه و رو سیاه و خو سیاه

جواب شب

چون شنید این گفتگو از روز شب / گفت بر عقل سلیمت، ای عجب!
من کجا و دعویٔ باطل کجا / حاصلی نبود از این چون و چرا
روشنی در دل همی باید زیاد / روی روشن گر نباشد، گو مباد
مهر را گفتی به‌تسخیر من است / ماه را بنگر، به‌تقدیر من است
صانع کل، کبریا باشد فقط / تو چنان و من چنین کردم غلط
کبر می‌زیبد خدای پاک را / آن که پیدا کرد عرش و خاک را
قاضی حاجات آن یکتاستی / کو به‌قدرت خالق اشیاستی
تو که خود از ممکنات عالمی / از کجا یابی صفات واجبی
بود زاین گفتار شب چون لاجواب / روز روشن شرمگین شد در حجاب

○ **بهار حسین‌آبادی**



زبان فارسی
و روابط فرهنگی ایران و بنگلادش

○ **محمّد کاظم کهدویی**
مدرّس اعزامی جمهوری اسلامی ایران در دانشگاه داکا

روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین ایران و شبه قارهٔ هند، از زمان‌های قدیم وجود داشته است. نمونه‌هایی از نشانه‌های این روابط را می‌توان از سنگ نوشته‌هایی که در نزدیکی «کمبایت» گجرات، به‌دست آمده و مربوط به‌دورهٔ هخامنشیان است، به‌دست آورد. بیان رشته‌های روابط ایران با شبه قارهٔ هند، بویژه بنگال، درخور پژوهش و جستجوی همه جانبه است که زمینه‌های مختلف را شامل می‌شود و در این باره، کتاب‌ها می‌توان نگاشت؛ کما اینکه بسیاری از نویسندگان و مورّخان نیز در این راه سعی و تلاش کرده و آثاری از خود به جای گذاشته‌اند. در این مقاله سعی خواهد شد به‌رواج اسلام در هند و مهاجرت ایرانیان به‌هند اشتراکات فرهنگی و... تنها اشاره‌ای شود و تحقیق بیشتر به عهدهٔ خوانندگان و علاقه‌مندان بماند.

دین اسلام، برای اوّلین بار، در سال ۴۳ هـ ق، توسّط عبدالله بن سوار عبدی که از جانب عبدالله بن عامر بن کریز، مأمور مرز سند بود، به‌هند رسید. در سال ۴۴ هـ ق، مهلب بن ابی صفره به آن ناحیه حمله برد و در سال ۸۹ هـ ق، محمّد بن قاسم برای تبلیغ دین اسلام همراه با استفاده از نیروی نظامی به‌سند رسید و قسمت‌هایی از هند نیز به تصرّف او در آمد، امّا انتشار اسلام و زبان فارسی در آنجا به‌وسیله ایرانیان بود[1].

۱- خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۴۳۳ و کتاب هزارهٔ شیخ طوسی، مقالهٔ آقای دکتر شهیدی، ص ۸-۱۷۶.

سلطان محمود غزنوی به سال ۱۰۰۱م بر لاهور دست یافت و به سبب حملات مکرر به مرزهای شمال غربی هند، کنارهٔ غربی رود جیلم، ملتان، پیشاور، تانیسر، مترا، قنوج و سومنات را تسخیر کرد. حملات او به هند، مانند طوفان‌های زودگذری بود که اثرات بیشتر آن، بر پنجاب و نواحی آن بوده است. ادب پروری و فارسی دوستی سلطان محمود و جانشینان او که تا اوایل قرن ششم هجری حکومت می‌کردند، باعث شد که شاعران و نویسندگانی بزرگ در دربار آنان گرد آیند و آثاری متعدّد از خویش، بر جای گذارند که از جمله شاعران شبه قاره در این مدّت می‌توان به ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان اشاره کرد.

پس از غزنویان، حکومت به دست غوریان افتاد که پس از قتل شهاب‌الدّین محمّد غوری، نوبت به سلطنت خاندان غلامان (سلاطین مملوک) رسید. بانی این سلسله، قطب‌الدّین ایبک بود که به سال ۶۰۲ هجری در لاهور به تخت نشست و سپس مرکز حکومتی خود را به دهلی انتقال داد. وی پنج سال قدرت را در دست داشت و پس از او شمس‌الدّین التتمش (۳۳-۶۰۷هـ) قدرت را به دست گرفت. در این دوره نیز کسانی چون صدرالدّین محمّد بن حسن نظامی نیشابوری (نویسندهٔ تاج المآثر)، محمّد عوفی (نویسندهٔ لباب الألباب و...) و منهاج سراج (صاحب طبقات ناصری) بنا به درخواست حکومت آثاری از خود به یادگار گذاشتند.

بعد از التتمش از سال ۶۳۳ تا ۶۷۶ هجری، پادشاهانی چون رکن‌الدّین فیروز، رضیه سلطانه، ناصرالدّین محمود، و غیاث‌الدّین بلبن، سلطنت کردند و هر کدام از آنان مشوّق فضلا و ادبا بودند و حتّی شاهزاده محمّد فرزند التتمش دوبار از شیخ سعدی دعوت آمدن به هند کرد که سعدی عذر خواست و چون امیر خسرو دهلوی در هند و در دربار آنان بود، سعدی گفته بود که چون خسرو، در آنجاست به او اکتفا شود.

از دیگر سلسله‌ها و سلاطین که تا عهد تیموری در هند حکومت کردند و فارسی نیز کمابیش در عهد آنان رواج داشت، خاندان خلجی (۷۲۰-۶۸۹هـ)، خاندان تغلقیان (۹۰-۷۲۰هـ)، خاندان سادات (۸۵۵-۷۹۱هـ) و خاندان لودی (۹۴-۸۵۵هـ) را می‌توان



نام برد که شاعران و نویسندگانی چون امیر خسرو دهلوی، شمس‌الدّین اندکانی، ضیاءالدّین برنی، محدّث عبدالعزیز اردبیلی، ملک الشعرا بدرچاچ، مولانا زین‌العابدین شیرازی و... را پرورده‌اند و خود سلطان محمّد تغلق (۳۵-۷۲۵هـ) شاعر نیز بوده و به فارسی شعر می‌سروده است.

روزگار گورکانیان (تیموریان) دوران توسعه و ترویج زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی در شبه قاره بود و اگرچه خود آنان ترک زبان بودند، امّا زبان رسمی خویش را فارسی قرار دادند. از زمان روی کار آمدن بابر (۹۳۲هـ) که خود اهل علم بود و جماعتی از علما و فضلا در دربارش حضور داشتند، تا افول قدرت سیاسی این خاندان علم دوست و عالم‌پرور (۱۲۷۴هـ/۱۸۵۷م) توسّط انگلیسی‌ها پادشاهانی چون بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان، اورنگ‌زیب و سراج‌الدّین ابو ظفر بهادر شاه، بر سر قدرت بودند و بیشتر آنان علاوه بر اینکه فاضل پرور و شاعرپرور بودند، خود نیز می‌نوشتند و یا شعر می‌سرودند. جهانگیر شاه، توزک جهانگیری را به فارسی نوشت و در فن شعر نیز دستی قوی داشت و عرفی شیرازی و طالب آملی از شاعران دربار او بودند.

شاهجهان اگرچه بیشتر به‌معماری علاقه داشت، امّا به‌شعر و ادب نیز عشق می‌ورزید. قدسی مشهدی و کلیم کاشانی از وابستگان دربار او بودند و فرهنگهای رشیدی، منتخب اللغات شاهجهانی، چهار عنصر دانش و شاهد صادق، در دوران وی تألیف شد و به‌تشویق او کتاب‌های مشهور سانسکریت اوپانیشاد، بهگوت گیتا و یوگا وشست به فارسی ترجمه گردید[1].

نعمت خان عالی، عاقل خان رازی، ملاّ محمّد سعید اشرف و غالب دهلوی از جمله شاعران وابسته به دربار اورنگ‌زیب و بهادر خان ظفر بودند[2].

۱- محقّقین و منتقدین معروف زبان و ادبیات فارسی هند در قرن بیستم، خانم دکتر آصفه زمانی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۹۳م، ص ۱۶.
۲- مأخذ پیشین، ص ۳۰-۲۷.



فارسی در بنگال

یکی از سرداران سپاه سلطان محمّد سام (م: ۶۰۳هـ) در سال ۵۹۴هـ بنگال را گرفت و با توجّه به اینکه زبان فارسی در دربار خلجیان رواج داشت، قلمرو این زبان به کناره شرقی هند رسید. از سال ۵۹۹هـ سلسلهٔ پادشاهان بنگاله به وجود آمد که تا سال ۹۸۴هـ ادامه داشت[1]. در همین دوران و در زمان پادشاهی سلطان غیاث‌الدّین اعظم شاه (۱۴۰۹-۱۳۸۹م) بود که حافظ شیرازی به بنگاله دعوت شد، امّا حافظ در پاسخ این شعر را سرود:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلّی و آب رکناباد

و غزل معروف خویش را برای پادشاه بنگاله فرستاد که بدین مطلع است:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود

در زمان سلطان غیاث‌الدّین بلبن، پسرش ناصرالدّین محمّد بغراخان (۸۱-۶۸۰هـ) استاندار (صوبه‌دار) بنگال بود و تحت حمایت وی و یاری قاضی اثیر و شمس‌الدّین دبیر، زبان فارسی بسیار ترقّی و پیشرفت کرد و امیر خسرو دهلوی نیز به مدّت دو سال در بنگال به سر برد.

نخستین کتابی که در خطّه بنگاله نگاشته شد، امرت کوند (اَمْرَتْ اخوند) است که قاضی رکن‌الدّین سمرقندی در روزگار علاءالدّین خلجی (۸-۶۰۵هـ) آن را به فارسی ترجمه کرد و نام جوگی (یوگا) بر آن نهاد که نخستین کتاب تصوّف و عرفان در بنگاله نیز هست.

تأثیر زبان فارسی

اگر بخواهیم به بیان زبان و ادبیات فارسی در بنگاله و بنگلادش بپردازیم، به سبب قدمت و دیرینگی آن و وجود شاعران و نویسندگان بسیار و آثار گرانمایه و ارزشمندی که از خود به یادگار گذاشته‌اند، زمانی دراز می‌طلبد و در این مختصر نمی‌گنجد و

۱- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، دکتر محمّد صدیق خان شبلی؛ ص ۳-۱۱.



علاقه‌مندان، می‌توانند به منابعی که در این مقاله ذکر می‌گردد، مراجعه کنند، تا عمق این همبستگی علمی، فرهنگی، دینی، زبانی و... را دریابند.

ما در اینجا به نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در این نواحی اشاره می‌کنیم که در هر رشته‌ای می‌توان اثری از آن را یافت.

۱- زبان اهل ادب

در ایالت بنگال زبان فارسی زبان فکری و علمی ادیبان و سخنوران و دانشمندان قرار گرفت و آثار متعدّد و متنوع و گرانبهایی در این زبان به‌وجود آمد. قدیمی‌ترین کتاب عرفانی (کشف المحجوب) که علی بن عثمان هجویری نوشت، کتاب‌های تاریخی و سرگذشت‌نامه‌ها و تذکره‌هایی که در روزگار تیموریان نگاشته شد، و آنهایی که در دوران حکومت و سلطهٔ انگلیسی‌ها به‌رشتهٔ تحریر درآمده و به‌چاپ رسید، اهم از آثار عبدالله عبیدی، عبدالغفور نساخ، عبدالرؤوف رحیم، سیّد محمود آزاد، نواب احسن الله خان و... و ترجمه‌هایی که از متن‌های هندی و سانسکریت صورت گرفت که نمونه‌ای از آنها را کلیله و دمنه (پنچاتنترا) می‌توان ذکر کرد و کتاب‌هایی که در زمان جهانگیر ترجمه گردید و همچنین کتاب‌های مقدّس و دینی هندوان چون مهابهارات، ریگ ودا و... از جمله آثاری هستند که در این سرزمین به فارسی نگاشته و یا ترجمه شدند.

۲- زبان دل و دین

می‌دانیم که فارسی زبان دین است و همراه با ورود اسلام در شبه قاره از ملتان و مکران که نخستین سرزمین‌های فتح شده به‌دست مسلمانان است و بیشترین تأثیر پذیری را از زبان فارسی، مردم آنجا داشته‌اند[1]، در قسمت‌های جنوب هند به ویژه زمان

۱- ملتان به حیثیت ادبی مرکز (فارسی) تا سنه ۶۵۰ هجری، دکتر رفیع‌الدّین کاظمی، چاپ نظامی آفست پرینتینگ پریس، لکهنو، ۱۹۹۱.



بهمنیان و در شرق شبه‌قاره (بنگال)، علما و شاعران و ادیبان فارسی‌گو، آثاری ارزشمند از خود به یادگار گذاشته‌اند. علاوه بر این ظهور و حضور عارفان و صوفیانی که آثار خود را به فارسی نوشته‌اند و این خود دلیلی است بر علاقه و احترام آنان نسبت به فارسی و اینکه زبان دل است و با آن، براحتی می‌توان رابطه قلبی برقرارکرد. کشف المحجوب که پیش از این نام برده شد، رساله‌های خواجه عبدالله انصاری (م: ۴۸۱ه‍/۱۰۸۹م) رساله‌های حجّةالاسلام محمّد بن محمّد غزالی (م:۵۰۵ه‍/۱۱۱۲م)، آثار احمد غزالی (م: ۵۱۷ه‍/۱۱۲۴م)، مکتوبات و تمهیدات عین‌القضات همدانی (م: ۵۲۵ه‍/۱۱۳۰م)، عوارف المعارف سهروردی (م: ۶۳۲ه‍/۱۲۳۴م) و دیگر شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی چون سنایی غزنوی، عطّار نیشابوری، نظامی گنجوی (م: ۶۳۲ه‍/۱۲۲۴م) جلال‌الدین محمّد مولوی، حافظ، جامی و... همه به زبان فارسی است[1].

در شبه قاره نیز علاوه بر امیران و سخنوران پارسی‌گوی و پارسی‌دان، عرفا نیز نقشی خاص در ترویج اسلام و گسترش زبان فارسی داشتند[2]. ورود و حضور شیخ جلال تبریزی به بنگاله نیز تأثیر خاص خود را داشت.

عرفان و تصوّف

پیران و سلسله‌های تصوّف جایگاه ویژه‌ای در بنگلادش دارند. بسیاری از آنان ایرانی و یا ایرانی‌الاصل بوده و یا وابسته به سلسله‌هایی هستند که پیرهای آن ایرانی بودند، چنانکه همین رابطه مرید و مرادی و سجاده نشینی و اطاعت از پیر و مرشد و احترام به‌گفته‌های معنوی و روحانی علاقه‌ای ناگسستنی بین مردم دو کشور ایران و بنگلادش ایجاد کرده است.

۱- در فهرست‌های نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های پاکستان، حدود دو هزار کتاب و حدود شش هزار نسخهٔ خطّی عرفانی ضبط شده است.

۲- آقای سیّد محمّد الیاس در کتاب شناسایی صوفیان ناشناخته نام چهل نفر از صوفیان و پیران صد سال گذشته را ذکر کرده که بسیاری از آنان فارسی نیز می‌دانسته‌اند (چاپ ۱۴۰۰ بنگلاکشبان مدرایان داکا).

از فرقه‌های مشهور که در بنگلادش فعالیت دارند و شمع محفلشان روشن است، می‌توان از سلسله‌های قادریه، سهروردیه، چشتیه و نقشبندیه نام برد. البتّه فرقه‌ها و محفل‌های دیگری نیز وجود دارند که به سبب محدودیت این مختصر، از پرداختن به آن خودداری می‌شود.

قادریه از پیروان و مریدان شیخ‌الاسلام ابومحمّد عبدالقادر الحسنی الحسینی الجیلانی (گیلانی) هستند. شیخ عبدالقادر از مردم گیلان ایران است که به عربی، جیلان گفته می‌شود. وی در اواخر قرن پنجم پا به عرصهٔ وجود گذاشت و به سال ۵۶۰ یا ۵۶۲ﻫ چشم از جهان فروبست. او را «غوث اعظم» و «جنگی دوست» و «بازالله» می‌خوانند. آن بزرگوار در باب عرفان کتاب‌ها نوشته و غزل‌های عاشقانه دارد و طریقت وی در ایران بین کردها بسیار رایج است[1]. شیخ شهاب‌الدّین سهروردی در باب وی گفته است: "کان سلطان الطریق علی التحقیق"[2].

سهروردیه نیز پیروان شیخ شهاب‌الدّین سهروردی هستند که مصنّف کتاب‌ها و رساله‌های «آواز پرجبرئیل»، «رسالة العشق»، «لغت موران»، «صفیر سیمرغ»، «عقل سرخ» بود و که به سال ۶۳۲ هجری از دنیا رفته است.

سهروردیه و شیخ جلال‌الدّین تبریزی

سلسله‌های چشتیه و سهروردیه، در قرن‌های ششم و هفتم هجری، روی کار آمدند. مؤسس سلسلهٔ چشتیه خواجه معین‌الدّین از «چشت» خراسان بود که به هند رفت و مدّتی برسر مزار هجویری معتکف شد و سپس به اجمیر رفت و طریقهٔ چشتیه را بنیان نهاد.

۱- شرح گلستان، دکتر محمّد خزائلی، انتشارات جاویدان علمی، چاپ سوّم ۱۳۵۵، ص ۳۴۹.
۲- تقصار جیودالاحرار من تذکار جنودالابرار، محمّد صدیق حسن خان بهادر، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ص ۷-۱۲۶.

بنیانگذار سلسلهٔ سهروردیه شیخ شهاب‌الدّین عمر سهروردی است که خود فرموده است: "خلفائی فی الهند کثیر"[1]. مشایخ سهروردیه همزمان با پیشوایان چشتی به هند آمدند و در سراسر این سرزمین به نشر شریعت و طریقت پرداختند، ولی چون افراد اهل قلم در بین آنها بسیار نبود، خدمات آنها در شبه قاره بویژه بنگلادش، چندان ثبت نشده است.

شیخ الشیوخ سهروردیه، خلفا و جانشینانی را به شبه قاره فرستاد تا راهنمایی و ارشاد مریدان را به عهده گیرند. مهمترین و برترین این افراد، یکی شیخ زکریا ملتانی (رح) و دیگری شیخ جلال‌الدّین تبریزی (رح) بود که طریقهٔ سهروردیه توسّط وی در اینجا رواج پیدا کرد. شیخ زکریا به ملتان رفت و شیخ جلال‌الدّین بنگاله را اختیار نمود.

شیخ جلال‌الدّین تبریزی ایرانی الاصل بود و در تبریز به دنیا آمد. منازل تصوّف را در بغداد به پایان برد و پس از ورود به شبه قاره به عنوان نخستین پیر و مرشد سلسلهٔ سهروردیه به توسعه این طریقه پرداخت و بسیاری از افراد توسّط وی به اسلام گرویدند و بدون شک کثرت جمعیت مسلمانان در بنگلادش امروزی (شمال بنگال) تا حدود زیادی به سبب تأثیر اخلاق روحانی و عرفانی آن عارف بزرگ است.

دیگر عارف بزرگی که در این کشور اهمیّت خاصّی دارد «بایزید بسطامی» است و بنایی به عنوان آرامگاه وی در شهر بندری چیتاگنگ، برفراز تپه‌ای سرسبز بنا شده و دارای صحن و مرقد است و هر روزه سیل مشتاقان و علاقه‌مندان به قصد زیارت وی بدانجا روان می‌گردند.

گفتنی است که بایزید بسطامی (ابویزید طیفور بن عیسی سروشان) از مشایخ بزرگ صوفیه و از عرفای مشهور ایران در قرن دوّم و سوّم است. خاندانش از بسطام، در استان خراسان بوده‌اند. گویند وی ۱۱۳ پیر را خدمت کرد و از همه بهره گرفت؛ امّا معرفتی خاص در او پدید نشد تا اینکه به خدمت امام جعفر صادق (ع) رسید و هفت سال سقایی

۱- اخبارالاخیار مع مکتوب، شیخ عبدالحق محدّث دهلوی، سکر (پاکستان)، ص ۳۷.

آن حضرت کرد و به مراتب کمال رسید و در فقر و فنا به مرحله‌ای دست یافت که او را «سلطان العارفین» لقب داده‌اند. مزار وی در شهر بسطام است و با قبر یکی از اولاد امام جعفر صادق در زیر یک سقف قرار دارد[1]. ابن بطوطه در قرن هشتم از بسطام گذشته و بر مزار بایزید حاضر شده است[2].

دیگر مزار محترم نزد مردم مزار شاه مخدوم رویش (روپوش) در راجشاهی از شهرهای شمال غربی بنگلادش است. آنگونه که در کتیبهٔ مزار آمده، وی نوهٔ عبدالقادر گیلانی است که به سال ۶۱۵هـ به دنیا آمده و در ۶۸۷هـ به آنجا وارد شده است. سه بار در منطقه مهاکال کار با «دنوراج» جنگید (در مدّت ۳۹ سال) و سرانجام بر او پیروز شد. وفات وی به سال ۷۳۱هـ است. روزهای ۲۶ و ۲۷ رجب «عرس» است و مراسم عبادی در کنار آرامگاه او برگزار می‌شود. بنا به‌کتیبه‌ای که به‌خط فارسی بر سر در آن نصب شده، در زمان شاه عباس صفوی، شخصی به نام علی قلی بیگ در سال ۱۰۴۵ هـ گنبدی در آنجا بنا کرد. وجود این مزار و بنای عمارت توسّط ایرانیان و کتیبهٔ فارسی و علاقه مردم بدانجا بیانگر روابط فرهنگی، دینی، سیاسی و ادبی دو ملّت ایران و بنگلادش است. در قسمتی از کتیبهٔ سر در مزار چنین آمده است:

«موفق شد به بنای گنبد قبر سیّد سند مرحوم مغفورالواصل الی جوارالله، شاه رویش در سال هزار و چهل و پنج هجری نبوی، سیادت نساب توفیق مآب آیت الاماثل و الاقران علی قلی بیك غلام عالی حضرت رفیع منزلت مقرب الحضرت المرید العالیه... یوسف آقای خواجه سرای دستورالسلاطین... شاه عباس الصفوی الحسینی رحمة الله...»

همچنین قبر شاه نور، برادرزادهٔ شاه مخدوم نیز در آنجاست که با توجّه به تاریخ وفات وی ۹۷۵هـ، ممکن است از نواده‌های برادر شاه مخدوم باشد. آنگونه که در آنجا نوشته شده، هنگامی که همایون شاه، قصد تسخیر دهلی را داشت، وی هفت شبانه

۱- لغت‌نامهٔ دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ذیل نام بسطامی.
۲- سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ محمّد علی موحد، ص ۲۲۳.

روز، دعا و نماز به جا آورد و سرانجام، همایون، موفق به تسخیر دهلی شد (۱۵۵۵ م).

جانشینان و باقیماندگان خاندان سلسلۀ سهروردیه، هنوز هم در سراسر شبه قاره و بنگلادش پراکنده‌اند. بعضی از آنها اهل علم و فضل و عرفانند که به عنوان نمونه، می‌توان از مولانا عبیدالله عبیدی سهروردی نام برد. وی از شاعران و نویسندگان بنام قرن نوزدهم میلادی است و آثاری متعدّد از او بر جای مانده است که دیوان اشعار، دستور پارسی آموز در پنج جلد، دستورالتهجّی و گلشن دانش به فارسی را می‌توان نام برد.

در حقیقت سهروردی و طریقت و خاندان و خلفای او نقشی عظیم در تداوم روابط فرهنگی و ادبی دو ملّت داشته‌اند و همواره مشعل فروزان زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی اسلامی را دست به دست گردانده و زنده نگه داشته‌اند.

در شبه قاره چهار سلسله مهم تصوّف یعنی چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیه از گذشته تا امروز مورد علاقه مردم بوده‌اند... وکم و بیش همه صوفیان شبه قاره به یکی از این سلسله‌های چهارگانه وابسته‌اند. نکتۀ جالب توجّه این است که مؤسّسان هر چهار سلسله معروف ایرانی الاصل بوده‌اند. مؤسّس چشتیه، منسوب به قریه‌ایست در نزدیکی هرات، مؤسّس سهروردیه منسوب است به سهرورديه زنجان و مؤسّس سلسلۀ قادریه به‌گیلان و بالاخره بنیانگذار سلسلۀ نقشبندیه از اهالی بخاراست که یکی از شهرهای معروف ایران آن زمان بود. سلسله‌ای دیگر در شبه قاره، معروف است به همدانیه یا سادات همدانی که مؤسّس آن به نام میر سیّد علی همدانی از اهالی همدان[1] بود. در جای دیگر چنین آمده است:

«هر کس که به تاریخ اجتماعی مسلمانان شبه قاره آشنا باشد، می‌داند که آنچه تاریک‌ترین گوشه‌های حیات مردم شبه قاره را منوّر کرده و پرده‌های ظلمت را زدوده، مساعی وکوششهای پیروان طریق بوده است.

۱- زبان فارسی و صوفیان شبه قاره، دکتر شمیم محمود زیدی، سخنرانی‌های سمینار پاکستان، ص ۲۰۳.



از تألیفات این مشایخ هر چه وجود دارد، به زبان فارسی است. پیشوایان تمام سلاسل طی صدها سال در تبلیغ اسلام و نشر فرهنگ و معارف این دین حنیف و نشر تعالیم صوفی‌ها، خدمت شایانی در این منطقه انجام دادند و آثار قلمی و چاپی بسیار در زمینه‌هایی مختلف به یادگار نهادند»[1].

۳- تأثیر در آداب معاشرت مردم

تأثیری که زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی، بر مردم این سرزمین داشت، از یک سو از طریق عرفا و متصوفه انجام گرفت که گفته شد. دیگر اینکه این تأثیر به واسطهٔ بازرگانان و تجّاری بود که همواره سرزمین شبه قاره را محلّی مناسب برای صادرات و واردات کالاهای خود می‌دانستند. حتّی پیش از حکومت امرای مسلمان، مردم بنگال بویژه در شهر چیتاگنگ بنگلادش با اسلام و الفاظ اسلامی از طریق بازرگانان و تجار آشنا شده بودند و حتّی نام آن شهر تا مدّت‌ها اسلام‌آباد بود.

نریندرا نات راو دانشمند معروف هندی می‌نویسد:

"استیلای مسلمانان بر هند، نشانگر آغاز تغییرات مهمّی بود که نه تنها در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی، بلکه در حوزه‌های علمی و آموزشی نیز تأثیر گذاشته است"[2]. برای اینکه تأثیر اخلاق ایرانیان و آداب و سنن مسلمانان در مردم شبه قاره حتّی هندوها بیشتر مشخّص شود، ذکر جمله‌ای از کتاب چنتامنگل اثر «جی آنند» بی‌مناسبت نیست:

«برهمن ریش می‌گذارد، فارسی می‌خواند. جوراب به پا می‌کند. در دستی چوب می‌گیرد و در دست دیگر کمان و مثنوی هم می‌خواند»[3].

۱- زبان فارسی و صوفیان شبه قاره، ص ۲۰۹.

۲- *Promotion of Learning During Mohammadan Rule*, p. 110

۳- *Indians Contribution to Hadith Literature*, Dr. Mohammad Ishaq, p. 115

۴- تأثیر در زبان بنگلا

از قرن‌های اولیه اسلام تا قرن ششم هجری که مردم این خطّه، اندک آشنایی با اسلام داشتند و روابط نیز بیشتر به صورت بازرگانی بود و بعضاً هم عربی زبان بودند، الفاظ و کلماتی عربی وارد این زبان شد؛ مانند: الله، رسول، جهاد، کافر، مؤمن، سجده و... از زمان الیاس شاهیان (قرن هفتم هجری) زبان فارسی زبان دربار بود و هندو و مسلمان هر دو فارسی می‌آموختند و بیشتر عنوان‌ها و نام شغل‌ها و اصطلاحات اداری و جریان‌های قضایی به‌زبان فارسی بود؛ مثل: زمیندار، سکه‌دار، شرابدار، وکیل‌دار، سپهسالار و غیره. در دوران حسین شاهیان (از قرن نهم هجری)، زبان فارسی در بنگال بسیار اهمیت یافت و گاهی اشعاری به‌شیوه ملمع (فارسی - بنگال) سروده می‌شد. مترجمان نیز آثاری از فارسی را به‌زبان بنگال ترجمه کردند، مانند: یوسف و زلیخا جامی، لیلی و مجنون و... و گاه مرثیه‌هایی به‌سبک و شیوه مرثیه‌های زبان فارسی می‌سرودند که بیشتر به‌مصیبت‌های کربلا اشاره داشت که هنوز هم این شیوه را در بسیاری از مناطق بنگلادش می‌توان دید که به‌سبک ایرانی‌ها، نوحه می‌خوانند و سینه می‌زنند و برای اهل بیت پیغمبر(ص) عزاداری می‌کنند. نمونه‌های آن را در شهرهای «شایسته گنج» «مانیک گنج» و «داکا» می‌توان دید که چگونه دسته‌ها و هیأت‌های عزاداری به‌راه می‌افتاده و سینه و زنجیر می‌زنند. تأثیر فارسی در بنگلا به‌حدّی است که می‌توان حدود ده هزار لغت و عبارت و مضمون فارسی را که به‌صورت‌های اصلی و فرعی به‌کار می‌رود، مشاهده کرد.

۵- تأثیر بر شاعران و ادیبان و سخنوران

در خطّه بنگلادش شاعرانی برجسته ظهور کرده و به‌فارسی شعر گفته‌اند که دیوان‌های آنها به‌صورت خطّی یا چاپی موجود است. برخی از این افراد عبارتند از: میرزا لطف الله مخمور، میر رضی اقدس، منشی سلیم الله، منیر محمّد اسماعیل جان،



نواب علی ابراهیم خان خلیل، سیّد محمّد باقر طباطبایی، عبدالله عبیدی، آقا احمد علی احمد اصفهانی، عبدالغفور نساخ، خواجه عبدالرّحیم صبا، احسن الله شاهین، قاضی محمّد صادق خان اختر، رضا علی وحشت، مولوی عبدالرّحیم گورکهپوری، مولانا عبدالرؤوف وحید، مولانا عبدالسّتار، میرزا احمد علی کوکب و...

کسانی چون قاضی نذرالاسلام، شاعر قرن بیستم بنگلا، بسیاری از الفاظ و عبارات و اصطلاحات فارسی و اسلامی را عمداً در اشعار خود به‌کار برده و به غنای کار خویش افزوده‌اند[1].

تأثیر بر اسامی مردم

اگرچه که مردم این دیار قریب به ۸۵٪ مسلمانند و از نام‌های اسلامی استفاده می‌کنند، امّا بسیاری از نام‌های ایرانی، چه آنها که در شاهنامه و دیگر کتاب‌های ادبی وجود داشته و چه نام‌هایی که در بین مردم ایران رایج بوده، امروزه، در این سرزمین کاربرد دارد و مردم با علاقه از آنها استفاده می‌کنند که نمونه‌هایی از آن عبارتست از:

رستم، جهانگیر، خسرو، فرامرز، شاهجهان، سردار، دلاور، دل افروز، دلگشا، گلشن، نوشین، شیرین، شیرزاد، پرستو، لاله، پروین، پرویز، یاسمین، کامران، شاهانه، فرهنگ، فرحانه، فرهاد، خداوندگار، آزاد، تهمینه، سرفراز، جهان آرا و...

لوحه‌ها و کتیبه‌ها

از دیگر آثار زبان و ادبیات فارسی، لوح‌ها و کتیبه‌هایی است که در هر جا مشهود است و به صورت مکتوب و مشخّص، دیرینگی و قدمت این فرهنگ و زبان کهن را بیان می‌دارد و نشان می‌دهد که روزگاری، در میان این مردم حضور داشته و به عنوان وجهی

۱- رک: شرح احوال و آثار قاضی نذرالاسلام، چاپ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا، ۱۳۷۴ هـ.ش.

مشترک، دو ملّت را به یکدیگر پیوند می‌داده است، قدیمی‌ترین این کتیبه‌ها که تاکنون ضبط کرده‌اند و به فارسی و عربی است، بر سر در مسجدی در روستای سیلمت، در شمال بنگلادش وجود دارد که در قسمتی از آن چنین آمده است:

«بسم الله الرّحمٰن الرّحیم- امربناء هذا العمارة للمتّقین المحبین القرآن... این تصیحات... نقشه کنده یا در نصب شده‌اند لعنت بر آن کس باد که این قاعده متغیر گرداند و خلل کند تاریخ شهر رمضان سنه اثنین و خمسین و ستمایه». پرفسور عبدالکریم، ۱۸۵ تصویر از کتیبه‌ها و لوح‌ها را در پایان کتاب خویش (لوحه‌ها و کتیبه‌های فارسی و عربی در بنگلادش) آورده است.

اگر این لوح‌ها و کتیبه‌ها دستخوش حوادث طبیعی و غارتگران و دشمنان نگردد، بهترین سندگویای روابط فرهنگی مشترک دو کشور ایران و بنگلادش در طی هشتصد سال گذشته است.

۶- تأثیر در نگارگری و ترسیم خطوط

در هنر کتاب آرایی ایرانی (مینیاتور، نقوش اسلیمی، تذهیب و...) نقش و نوع خطوط، از اهمیّت خاصّی برخوردار است؛ به عبارت دیگر «خط» در ترکیب بندی و تفکیک سطوح تصویری، نقشی غالب دارد؛ در حالی که در بسیاری از شیوه‌های نقاشی، رنگ و بازی نور و سایه روشن، عوامل تفکیک سطوح تصویری هستند. این ویژگی با تأثیر هنر ایران بر هند، به مینیاتورهای چینی نیز منتقل گردید»[1]. «در امر تصویرگری کتب مقدّس هندوان نیز پیشروترین افراد، مسلمین بودند و شیوه و سبک این تصاویر، کاملاً مأخوذ از سنّت تذهیب و مینیاتور ایرانی است»[2]. این تأثیر را در خطوط و تذهیب کتاب‌ها و پاره‌ای از نقّاشی‌های بنگلادش نیز می‌توان مشاهده کرد که به صورت خطّی

۱- ردّ پای هنر ایران در فرهنگ هند، دکتر امیر حسین ذکرگو، فصل‌نامهٔ «نامهٔ فرهنگ» شماره ۱۴ و ۱۵، ص ۱۶۹.

۲- همان، ص ۱۶۷.



در موزه‌ها و کتابخانه‌ها موجود است. شیوهٔ معماری این سرزمین نیز متأثر از معماری اسلامی و ایرانی است. معماران هندی اصول بنا کردن طاق‌های قوسی و ضربی را از مسلمانان آموختند؛ البتّه خود نیز در معماری مسلمانان مؤثر بودند که نتیجه آن هم سبک معماری هندی ـ اسلامی است. در بنگلادش هم این شیوهٔ معماری (معماری اسلامی) را در بنای مساجد می‌توان مشاهده کرد. طاق‌های قوسی، مناره در کنار گنبد مسجد و...

در طول قرن‌های گذشته، بسیاری از ایرانیان به شبه قاره مهاجرت کردند و در این سرزمین، رحل اقامت افکندند که علاوه بر تودهٔ مردم، شاعران و نویسندگان و دانشمندان نیز در بین آنان بودند که از کسانی چون صائب تبریزی (پس از مدّتی به امر شاه عباس به ایران برگشت) حزین لاهیجی، کلیم کاشانی سرمد و...، می‌توان نام برد.

مهاجرت‌ها را می‌توان در دو دسته قرار داد: یکی عواملی که مردم ایران را به شبه قاره جذب کرد، فراوانی نعمت، زمینه‌های بازرگانی، اشاعه اسلام، هنرپروری و خدمتگزاری دربارها بود. دوّم: خرابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران به سبب یورش مغولان، سختگیری‌های بعضی حکام محلّی، بی‌توجّهی سلاطین صفوی به شعر و ادب... ذکر این نکته لازم می‌آید که اگرچه شاهان صفوی نسبت به شعر و ادب فارسی نسبت به دیگران کمتر علاقه‌مند بودند، امّا دوره آنان از نظر معماری اسلامی و ایجاد اماکن خیریه و کاروان سراها و مساجد و مدارس علمیه و پرورش علمای فلاسفه، متکلمان اسلامی، از دوره‌های درخشان سیاسی و فرهنگی ایران است.

نخستین مهاجران ایرانی را باید زردشتیانی دانست که در زمان ورود اسلام و حملهٔ اعراب به ایران، تاب مقاومت نیاوردند و راه سرزمینی امن را در پیش گرفتند که شبه قارهٔ هند یکی از این سرزمین‌ها بود. کثرت زردشتیان در شهر بمبئی نتیجهٔ همان مهاجرت‌های اولیه است. تجار و بازرگانان نیز که زمینه را برای کسب درآمد و تبادل کالا مناسب می‌دیدند، فعالیت خویش را شروع کردند. بعضی در سرزمین هند ماندگار شدند و بعضی به رفت و آمد ادامه دادند، خطّهٔ بنگال نیز به سبب سرسبزی و خرّمی و

وفور نعمت و همجواری با دریا، یکی از نواحی مهاجر پذیر بود.

ازدواج‌های مهاجران با ساکنین و تشکیل خانواده، اعم از پادشاهان و امیران تا افراد معمولی، در انتقال، تأثیر و تأثر فرهنگ و روابط اجتماعی مؤثر بود.

همبستگی و روابط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که در طول تاریخ بین دو سرزمین بزرگ و فرهنگ پرور ایران و هند بویژه خطّهٔ بنگال وجود داشت، در فراز و نشیب‌های روزگار گاهی دچار ضعف و شدّت می‌گردید. این روابط با روی کار آمدن حکومت و سلطهٔ انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم میلادی، رو به انحطاط گذاشت و آنان که زبان و ادبیات فارسی و همبستگی با کشور اسلامی ایران را مخل اهداف استعماری و سلطه جویانهٔ خود می‌دانستند، نخست به ظاهر، اظهار همنوایی کردند و آنگاه به قطع ریشه‌های روابط و علایق پرداختند. پس از شکست نواب سراج‌الدّوله در جنگ پالاسی (۱۷۵۶م)، به سبب همان اقدامات خصمانه انگلیسی‌ها، زبان و ادبیات فارسی نتوانسته مسیر طبیعی و گذشته خود را طی کند؛ با این وجود شاعرانی که ذکر بعضی از آنها رفت، و همچنین بزرگ ادیبان و سرایندگانی چون غالب دهلوی (م: ۱۲۸۵م) شبلی نعمانی (م: ۱۳۲۲م) گرامی (م: ۱۹۲۷م) طغرائی (۱۹۳۱م) و همچنین ممتازترین دانشمند و شاعر این دوره علامه محمّد اقبال لاهوری، شمع شعر و ادب فارسی را در مقابل تندباد حوادث سلطهٔ بیگانگان، روشن نگاه داشتند.





دربارهٔ مثنوی

○ مجتبی امیری
دانشگاه تهران، ایران

شاعران به‌طور کلّی به دو دسته قابل تقسیم هستند؛ شاعران معنی‌گرا و شاعران صورت‌گرا. دستهٔ اوّل شاعرانی هستند که بیشتر به ژرف ساخت و پیام اصلی و مفهوم بنیادین شعر اهمیّت داده و توجّه کمتری به جاذبه‌های حاصل از آرایه‌های هنری کرده‌اند و عناصر شعری را بیشتر به عنوان وسیله‌ای برای تبیین آنچه در درون می‌گذرد (تئوری تبیین)، بازسازی آنچه هست (تئوری تقلید) و تحریک عواطف و احساسات (تئوری تحریک) به‌کار گرفته‌اند. این شاعران در اقلیّت قرار داشته و گاه از آنکه خود را شاعر بدانند نیز طفره می‌رفتند و تهمت شاعری را بر خود پذیرا نبودند. برخی از آنها، مانند شاه نعمت‌الله ولی و شمس مغربی شعر را به عنوان وسیله‌ای برای بیان مفاهیم خاص از جمله تصوّف به‌کار گرفتند و برخی دیگر علاوه بر جنبهٔ انتقال مفاهیم و بیان اندیشه، صور خیال و عناصر شعری را نیز در کلام به‌طور قابل ملاحظه‌ای مورد توجّه قرار داده‌اند که از جمله آنها می‌توان به ناصر خسرو اشاره کرد؛ ولی کمال اینگونه شعر را باید در وجود سعدی، مولوی و حافظ جستجو کرد که معانی ارزشمند و رفیع را در قالب صور خیال و عناصر شعری زیبا و دلربا عرضه کرده‌اند. در شعر این دسته از شاعران، لفظ و معنی در پایه‌ای رفیع قرار گرفته و هیچ کدام عرصه را بر دیگری تنگ نساخته است. البتّه درمیان این دسته از شاعران مولوی ویژگی‌هایی دارد که او را از بقیه متمایز می‌سازد. ویژگی‌های شعر او با نظر به مثنوی چنین است:



۱- نخستین ویژگی متمایز کنندهٔ شعر مولوی از دیگران این است که مولوی برای عامهٔ انسان‌ها و نوع انسان سخن گفته است و مخاطب او شخص نبوده است. جامعه و مردم مخاطب شعر مولوی است و این یک نکته اساسی و تحوّلی است که صوفیه در شعر فارسی به انجام رسانده‌اند. مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر می‌گوید: "وجوه نظر از برای شاعر و نویسنده، مقدمات را به‌کلّی تغییر می‌دهد. وقتی شاعر برای شخص سخن می‌گوید، سخنش محدود، فکرش محدود و اسلوبش نیز همان‌طور محدود می‌شود. چنانکه اینها را در قصایدی که شعرای مدح سرا گفته‌اند، می‌بینیم"[۱].

ایشان اضافه می‌کنند: "حقیقت امر این است که صوفیه سخن را برای خودنمایی به‌کار نمی‌بردند. مقصود آنها از سخن بیان مطلب و مقصود خودشان است و بیشتر توجّه داشتند به‌طبقهٔ عامه یعنی آن مردمی که غالباً سواد نداشتند، آن خود بحث جداگانه‌ای است به‌همین جهت در آثار صوفیه مصطلحات عامیانه و کلمات مربوط به‌زندگانی عمومی بیشتر پیدا می‌شود تا در قصاید شعرای مدح سرا. حقیقت منظور صوفی از سخن گفتن، رهانیدن و آزاد کردن انسان است..."[۲]

مولوی خود می‌گوید:

"آخر من تا این حد دلدارم که این یاران که به‌نزد من می‌آیند، از بیم آنکه ملول نشوند، شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند وگرنه من از کجا، شعر از کجا! والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتّر چیزی نیست... در ولایت (خراسان) و قوم (که همه از علمای دین بودند) ما از شاعری تنگ‌تر کاری نبود. ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم و آن می‌ورزیدیم که ایشان خواستندی مثل درس گفتن و تصنیف کتب و تذکر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن"[۳].

۱- مجموعهٔ مقالات و اشعار، بدیع الزمان فروزانفر، به‌کوشش عنایت‌الله مجیدی، کتابفروشی دهخدا، تهران، چاپ اوّل ۱۳۵۱، ص ۳۷۹.   ۲- مأخذ پیشین، ص ۳۸۱.

۳- فیه مافیه، جلال‌الدّین محمّد بلخی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، امیر کبیر، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۲، ص ۷۴.

۲- مثنوی برای رشد و کمال انسان‌ها سروده شده است و دارای صفت حیات بخشی است:

آب حیوان خوان، مخوان این را سخن   جان نو بین در تن حرف کهن[۱]

می‌گویند مولانا بر پشت مثنوی خود نوشته بود: "مثنوی را جهت آن نگفته‌ام که حمایل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است نه آنکه نردبان را به گردن گیری و شهر به شهر گردی، هرگز بر بام مقصود نروی و به مراد دل نرسی:

نردبان آسمان است این کلام   هر که زین برمی‌رود آید به بام

نی به‌بام چرخ کو اخضر بود   بل به‌بامی کز فلک برتر بود

بام گردون را ازو آید نوا   گردشش باشد همیشه زآن هوا[۲]

۳- مثنوی اثری تعلیمی است و در حالت آگاهی برای بیان اندیشه و انتقال مفاهیم از پیش معلوم طرح شده است و برخلاف غزلیات که سراسر شور و هجوم عواطف و حالت‌های بی‌خودی و رازناک و رمزآلود است، در مثنوی بیشتر سروکار مولوی با تمثیل است و ابهامات با توضیح، شرح و تفسیر خود مولوی، برطرف می‌گردد.

۴- مثنوی از خودآگاه آغاز شده و به ناخودآگاه می‌انجامد. «مولوی در مثنوی سخن را هشیارانه و به قصد بیان مفاهیمی مشخص در طرحی اجمالی و از پیش اندیشیده آغاز می‌کند امّا پیش از آنکه آن معنی مورد نظر را در طرح اجمالی از پیش معلوم از ذهن به عین آورد، تراکم معانی و مفاهیم ناشی از تداعی‌ها او را از خط سیر مورد نظر جدا می‌کند و با خویش می‌برد و او که در آغاز حاکم بر کلام و طرح و معنی بود، با هجوم معانی و مفاهیم متنوع از قلمرو گسترده ناآگاهی به عرصهٔ آگاهی به زودی محکوم و مسخر معانی می‌گردد و تا دوباره به خویش بیاید و دنبالهٔ طرح و مطلب آغازین را از سر

۱- مثنوی معنوی، ب ۲۵۹۶-۱.

۲- زندگانی مولانا جلال‌الدّین محمّد، بدیع الزمان فروزانفر، زوّار، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۶، ص ۱۶۲.

گیرد، بخشی از احوال و عوالم روحانی و سّر ضمیر خود را تصویر و افشاء کرده است. این حال درست همان چیزی است که در غالب مثنوی‌های تعلیمی و از جمله مثنوی‌های سنایی و عطّار نیست»[1].

به همین سبب گاه تمثیل‌ها جای خود را به رمز داده و به نوعی غزل‌واره[2] بر می‌خوریم که اگر استخراج شود، شمار قابل توجّهی خواهد داشت.

۵- ویژگی دیگر کلام مولانا در خاستگاه کلام او نهفته است. او به صراحت شاعری خود را به سبب آن تقاضا کننده یا تهدید کنندهٔ درونی معرّفی می‌کند:

سهل گردان ره‌نما توفیق ده ... یا تقاضا را بهل برمامنه
چون زمفلس زر تقاضا می‌کنی ... زر ببخشش در سرّ ای شاه غنی
بی‌تو نظم و قافیه شام و سحر ... زهره کی دارد که آید در نظر
نظم و تجنیس و قوافی ای علیم ... بندهٔ امر تواند از ترس و بیم[3]



۱- داستان پیامبران در کلیات شمس، تامدربان تقی‌پور، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۶۲، ص ۵۵.

۲- در دفتر ششم در داستان «عاشقی که شب هنگام به امید وعدهٔ معشوق در حالی که انتظار می‌کشید، خوابش برد با وصف آمدن معشوق به بالین عاشق خود، مولانا از خود بی‌خود شده و چنین می‌سراید:

عاذلا چند این صلای ماجرا ... پند کم ده بعد از این دیوانه را
من نخواهم عشوهٔ هجران شنود ... آزمودم چند خواهم آزمود
هرچه غیرشورش و دیوانگیست ... اندر این ره دوری و بیگانگیست
هین بنه برپایم آن زنجیر را ... که دریدم سلسلهٔ تدبیر را
غیر آن جعد نگار مقبلم ... گر دو صد زنجیر آری بگسلم
عشق و ناموس ای برادر راست نیست ... بر در ناموس ای عاشق مایست
وقت آن آمد که من عریان شوم ... نقش بگذارم سراسر جان شوم
ای عدو شرم و اندیشه بیا ... که دریدم پردهٔ شرم و حیا
ای ببسته خواب جان از جادوی ... سخت دل یارا که در عالم تویی

۶-۶۰۷-۱۵

۳- مثنوی معنوی، ب ۴-۱۴۹۱-۳.

کم کسی داند مگر ربانی ای کش بود در دل محکّ جانی ای

باقیان زین دو گمانی می‌برند سوی لانه خود به‌یک پر می‌پرند[1]

مولوی بیشتر ابیات مثنوی را در حالت جذبه سروده است. اگر در میان پدید آورندگان آثار متصوّفه به دنبال الهام یافتگان باشیم، بی‌شک مولوی یکی از برجستگان آنان است. این وضعیت در غزلیات آشکارتر است. در غزلیات آورده است:

من از کجا شعر از کجا؟ لیکن به من در می‌دمد

آن یکی ترکی که آید گویدم: هی کیمسن؟[2]

مولوی در جای دیگری سبب حالت‌های ناخودآگاه خود را که از آن تعبیر به بی‌خودی نیز می‌شود، پرّان شدن به‌سوی دلبر می‌داند و می‌گوید:

بوی آن دلبر چو پرّان می‌شود آن زبان‌ها جمله حیران می‌شود[3]

و در جای دیگری نیز حالت ناخودآگاه را به‌سبب آن می‌داند که پیلش هندوستان را به‌خواب دیده است:

زآنکه پیلم دید هندوستان به‌خواب از خراج امید برده شد خراب

کیف یأتی النظم لی والقافیه بعد ماضاعت اصول العافیه

ما جنون واحد لی فی الشجون بل جنون فی جنون فی جنون[4]

مولانا کلام را هنگامی نمکین و دلنشین می‌داند که در همین حالت‌ها که از آن تعبیر به‌مستی نیز می‌کند، سروده شده باشد:

چون مست نیستم نمکی نیست در کلام زیرا تکلّف است و ادیبی و اجتهاد[5]

او همواره به‌هنگام توقیر و تکریم مثنوی آن را نه از آن جهت که هر شاعری در آن نمایان است، بلکه به‌سبب آنچه ورای لفظ و جنبهٔ شعری آن است، در نظر دارد و

۱- مثنوی معنوی، ب ۹-۱۵۰۸-۲.

۲- کلیات شمس، جلال‌الدّین محمّد بلخی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، چاپ سوّم ۱۳۶۳، جلد چهارم، ص ۱۹۹.

۳- مثنوی معنوی، ب ۳۸۴۳-۳.

۴- همان، ب ۴-۱۸۹۲-۵.

۵- کلیات شمس، ص ۱۱۹.

توصیف می‌کند. او بر بوی پنهان سیستان روحانی معنی[1] که در ورای حرف و لفظ و صوت است، نظر دارد و گاه نیز وا اسفاها همی زند که چرا مغز در نزد برخی «پوست بنماید نه مغز دانه‌ها»[2] به بیان دیگر مثنوی کلامی است الهامی و به همین سبب است که می‌گوید:

ما چو نائیم و نوا در ما زتوست　　ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست[3]



به حق آن لب شیرین که می‌دمد در من　　که اختیار ندارد به ناله این سرنا[4]

۶- هر اثری هرچه مضامینش انسانی‌تر، جهانی‌تر است و هرچه جهانی‌تر، ماندگارتر خواهد بود و مثنوی کلام و کتابی است ماندگار، زیرا انسانی و جهانی است.

در آغاز مثنوی یا نی‌نامه وضعیت آدمی در این جهان یا غربت و کوشش او برای رهایی از غربت توصیف شده است و راه رهایی او نیز آمده است، به دیگر سخن نی‌نامه و آنچه در تمامی شش دفتر در تطویل آن آمده است «نقد حال ماست آن»:

آنچه در فرعون بود اندر تو هست　　لیک اژدرهات محبوس چه است
ای دریغ آن جمله احوال تو هست　　تو بر آن فرعون بر خواهیش بست
گر زتو گویند وحشت زایدت　　ور زدیگر آن فسانه زایدت[5]

۱- پاک سبحانی که سیستان کند　　در غمام حرفشان پنهان کند
زین غمام بانگ وحرف و گفت و گوی　　پرده‌ای کز سیب ناید غیر بوی
ب ۵-۸۴-۶

همچنین در جای دیگری گفته است:

بر من بگشای تا پران شوم　　در حدیقه ذکر و سیستان شوم
ب ۱۲۹۲-۵

۲- اندر آید لیک چون افسانه‌ها　　پوست بنماید نه مغز دانه‌ها
ب ۳۴۶۱-۴

۳- ب ۵۹۹-۱

۴- کلیات شمس، جلال‌الدّین محمّد بلخی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، تهران، چاپ سوّم ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵- ب ۳-۹۷۱-۳.



مولوی بیانگر آواز و ندای درونی و جان آدمی است و داستان‌ها، حکایات و تمثیل‌های او نیز همگی «نقد حال ماست آن».

۷- مثنوی کلامی است که طبیعت گونه است و هر زیبایی و غیرزیبایی که در آن است همانند طبیعت نمایان است. کلمات نرم و ملایم دارد و کلمات درشت و خشن، گاه می‌خرامد و گاه می‌خروشد، گاه آرامش می‌دهد و گاه نگرانی و اضطراب پدید می‌آورد، به سخن مرحوم استاد فروزانفر:

"کتاب مثنوی کتابی است لبریز از حقایق حیات که با زندگی پیش می‌رود... امّا نسبت به حوادث زندگی هیچ گونه نظمی و ترتیبی در کار نیست، درست مثل امواج دریا که پشت سر یکدیگر می‌رسند ولی در میانهٔ آنها فرق فراوان وجود دارد"[۱].

طبیعت در ظاهر بی‌نظم می‌نماید امّا در باطن از نظم استوار و محکمی برخوردار است. مثنوی نیز چنین است؛ ظاهرش بی‌نظم و ترتیب و قلیان و جوش و خروش موج‌های اندیشهٔ مولوی است ولی باطنش دکان وحدت است و نظم و نسقی استوار دارد. استاد زرین‌کوب می‌گوید:

"در برخی موارد که مضمون یا قصّه‌ای را تکرار می‌کند، غالباً به اشارت اجمالی یا به تفصیلی که در جای دیگر در آن باب دارد، ارجاع می‌کند. این نکته نشان می‌دهد که به رغم شوریدگی‌ها و پریشانی‌ها که گاه گاه در سیاق مثنوی هست و خود مولانا هم احیاناً بدان اذعان دارد، باز سررشتهٔ کلام را در طول نظم مثنوی از دست نمی‌دهد..."[۲]

کتاب‌های بزرگ همگی این چنین هستند، یعنی با طبیعت همانندی دارند. این همانندی را خود مولانا نیز در تشبیهات و تمثیلاتی که آورده است، می‌نماید. در مقدمهٔ دفتر اوّل می‌گوید "هو جنان الجنان ذوالعیون و الاعضان و..."

۱- مجموعهٔ مقالات و اشعار، بدیع الزمان فروزانفر، به‌کوشش عنایت الله مجیدی، کتابفروشی دهخدا، تهران، چاپ اوّل ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۳۸۶.
۲- سرّنی، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات علمی، تهران، چاپ سوّم ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۶.

۸- مثنوی انجامی ندارد و آن را کرانی نیست زیرا شرح درد و اشتیاق آدمی به معشوق ازلی و ابدی است که نامتناهی است و بی‌پایان:

گر شود بیشه قلم دریا برید مثنوی را نیست پایانی امید[1]

۹- مثنوی هم زشت را نموده است و هم زیبا را، زیرا مولوی بر این باور است که هنر باید واقعیت نما باشد و نمایش واقعیت به معنی تأیید آن نیست و چنین نیست که توصیف زشتی به معنی پذیرش آن باشد:

زشتی حظ زشتی نقّاش نیست بلکه از وی زشت را بنمود نیست
قوت نقّاش باشد آنکه او هم تواند زشت کردن هم نکو
گر گشایم بحث این را من بساز تا سؤال و تا جواب آید دراز[2]

در جای دیگر می‌گوید:

کرد نقّاشی دوگونه نقش‌ها نقش‌های صاف و نقش بی‌صفا
نقش یوسف کرد و حور خوش سرشت نقش ابلیسان و عفریتان زشت
هر دو گونهٔ نقش استادی اوست زشتی او نیست، آن رادی اوست
زشت را در غایت زشتی کند جمله زشتی‌ها به‌گردش بر تند
تا کمال دانشش پیدا شود منکر استادیش رسوا شود
ور نداند زشت کردن ناقص است زین سبب خلّاق گبر و مخلص است[3]

۱۰- هنر برای هنر از دیدگاه مولوی مطلوب نیست و مثنوی نیز اثری است که به دنبال مقصودی است، از این رو باید به دنبال آن چیزی بود که مثنوی حامل و پیام آور آن است:

هیچ نقّاشی نگارد زین نقش بی‌امید نفع و بهر عین نقش
هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب بهر عین کوزه نه بر بوی آب

۱- مثنوی معنوی، ب ۲-۱۴۹۱-۳.
۲- همان، ب ۲-۱۳۷۲-۳.
۳- همان، ب ۴۲-۲۵۳۷-۲.

هیچ کاسه گر کند کاسه تمام — بهر عین کاسه نه بهر طعام
هیچ خطاطی نویسد خط به فن — بهر عین خط نه بهر خواندن
نقش ظاهر بهر نقش غایب است — وآن برای غایب دیگر بیست[1]

۱۱- مثنوی در عین تأثیر پذیری از پیشینیان اثری تحقیقی است نه تقلیدی و نه تنها از زبان بلکه از دل و جان نیز برخاسته است:

صد دلیل آرد مقلد در بیان — از قیاسی گوید آن را نه از عیان
مشک آلودست الا مشک نیست — بوی مشک استش ولی جز پشک نیست
تا که پشکی مشک گردد ای مرید — سال‌ها باید در آن روضه چرید
که نباید خورد و جو همچون خران — آهوانه در ختن چر ارغوان
جز قرنفل، یاسمن یا گل مچر — رو به صحرای ختن با آن نفر
آن مقلّد صد دلیل و صد بیان — در زبان آرد ندارد هیچ جان
چونکه گوینده ندارد جان و فر — گفتن او را کی بود برگ و ثمر
می‌کند گستاخ مردم را به راه — او به جان لرزان‌تر است از برگ کاه
پس حدیثش گر چه بس باقر بود — در حدیثش لرزه هم مضمر بود[2]

اگر مثنوی خواننده را سیراب ساخته و بهره‌مند می‌کند، از این روست که مولوی مقلّد نبوده است و به تعبیر خودش آسمان است و ابری که آنچه می‌بارد تازه است نه ناودانی که همسایه را به جنگ بیاورد:

آسمان شو، ابر شو، باران ببار — ناودان بارش کند نبود به کار
آب اندر ناودان عاریتی است — آب اندر ابر و دریا فطرتی است
فکر و اندیشه است مثل ناودان — وحی و مکشوف است ابر و آسمان
آب باران باغ صد رنگ آورد — ناودان همسایه در جنگ آورد[3]

۱- مثنوی معنوی، ب ۷-۲۸۸۱-۴
۲- همان، ب ۸۱-۲۲۷۰-۵
۳- همان، ب ۹۳-۲۴۹۰-۵

باغ صد رنگ مثنوی تنها از خود آگاه و فکر و اندیشه مولانا برنخاسته است و اگر تنها همین بود، این همه دلربایی ممکن نبود بلکه بیشتر آن حاصل تجربیات شخص مولوی و مکاشفات درونی و الهام و جذباتی است که متوجّه او شده است:

از محقّق تا مقلّد فرقهاست
کاین چو داود است و آن دیگر صداست[1]

۱۲- مثنوی از دیگران نیز تأثیر پذیرفته است، ولی تنها بخش ناچیزی از آن استفاده از تجارب شعری دیگران است و آنچه استفاده کرده است، نیز در قالبی دیگر و آمیخته با تجربیات شخصی مولاناست:

از تو می‌دزدیدمی وصف شتر جان من دید آن خود شد چشم پر[2]

۱۳- با همه روشنی و وضوحی که در مثنوی می‌بینیم، باز هم کلام مولوی نیازمند شرح و تفسیر است و اوّلین مفسر و شارح مثنوی نیز خود مولوی بوده است. در فیه مافیه آمده است: «پرسیدند معنی این بیت:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای[3]

فرمود که تو به این معنی نظر کن که همان اندیشه اشارت به آن اندیشهٔ مخصوص است و آن را به اندیشه عبارت کردیم و...»

۱۴- اگرچه مولوی در نظم مثنوی آنچه تقاضا کنندهٔ درونی و جرّار کلام بروی الزام کرده به زبان آورده است. ولی تا آنجا که ممکن بوده، وضعیت مستمع و اطرافیان را نیز در نظر داشته است:

هر چه می‌گویم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست
ای دریغا مر تو را گنجا بدی تا ز جانم شرح دل پیدا شدی
این سخن شیراست در پستان جان بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان[4]



۱- مثنوی معنوی، ب ۴۹۳-۲.
۲- همان، ب ۳۰۰۲-۲.
۳- همان، ب ۲۷۷-۲.
۴- همان، ب ۸-۲۳۷۷-۱.

مستمع چون نیست خاموشی به است　　　نکته از نا اهل اگر پوشی به است
ای دریغا رهزنان بنشسته‌اند　　　صد گره زیر زبانم بسته‌اند
پای بسته چون رود خوش راهوار　　　بس گران بندی است این معذوردار[1]

۱۵- عظمت مولوی و مثنوی تنها در آنچه گفته است نیست بلکه در آن چیزهایی است که نگفته است یعنی آن چیزهایی که هرگز سر به ابتذال گفتن فرود نمی‌آورند و آنچه گفته است نیز گاه برای آن بوده است تا ناگفته‌ها آشکار نگردد:

ترسم از خامش کنم آن آفتاب　　　از سوی دیگر بدّراند حجاب
در خموشی گفت ما اظهر شود　　　که زمنع آن میل افزون‌تر شود
گر بغرد بحر غره‌اش کف شود　　　جوش احببت لکی اعرف شود
حرف گفتن بستن آن روزن است　　　عین اظهار سخن پوشیدن است
بلبلانه نعره زن برروی گل　　　تا کنی مشغولشان از بوی گل
تا به‌قل مشغول گردد گوششان　　　سوی روی گل نپرّد هوششان[2]

گفتن مولوی برای شکسته‌نشدن شیشه دل است:

یک دهان خواهم به‌پهنای فلک　　　تا بگویم شرح آن رشک ملک
ور دهان یابم چنین و صد چنین　　　تنگ آید در فغان این چنین
این قدر هم گر نگویم ای سند　　　شیشهٔ دل از ضعیفی بشکند
شیشهٔ دل را چو نازک دیده‌ام　　　بهر تسکین بس قبا بدریده‌ام

البتّه این نگفتن نیز فرمانی است که از درون صادر می‌شود:

زاندرونم صد خموش خوش نفس　　　دست بر لب می‌زند یعنی که بس

وکوتاه سخن آنکه می‌گوید:

خامشی بحر است وگفتن همچو جو　　　بحر می‌جوید ترا جو را مجو
از اشارت‌های دریا سر متاب　　　ختم کن والله اعلم بالصواب[3]

۱- مثنوی معنوی، ب ۲۳۹ و ۴-۲۰۲.　　　۲- همان، ب ۶۹۶ و ۶-۷۰۱
۳- همان، ب ۳-۶۲-۳۰-۴.



۱۶- نعره‌های جانی مولانا برای دیگران قابل فهم نیست و هر کسی از ظن خود یار او و مثنوی اوست و مثنوی آینه‌ای است که هر کس می‌تواند خود را در آن ببیند:

به‌گوش‌ها برسد حرف‌های ظاهر من   به هیچ کس نرسد نعره‌های جانی من

افلاکی در ارتباط با این بیت از قول حسام‌الدّین چلبی نقل می‌کند که کلام خداوندگار ما به مثابه آینه است. چه هر که معنی‌ای می‌گوید و صورتی می‌بندد، صورت معنی خود را می‌گوید. آن معنی کلام مولانا نیست. باز فرمود که دریا هزار جو شود امّا هزار جو دریا نشود[1].

۱۷- مخاطبان مولوی در مثنوی سه‌گونه‌اند: عامهٔ مردم، خواص مردم و اخصّ آنان و برای هر یک به فراخور حالشان سخن گفته است[2]:

ناطق کامل چو خوان باشی بود   خوانش پر هر گونهٔ آشی بود
که نماند هیچ مهمان بی‌نوا   هر کسی یابد غذای خود جدا
همچو قرآن که به معنی هفت توست   خاص را و عام را مطعم دروست[3]



۱- مناقب العارفین، شمس‌الدّین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازیجی، زوّار، تهران، چاپ پنجم، ج ۲.
۲- تفسیر مثنوی معنوی، جلال‌الدّین همایی، نشر هما، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶، ص ۳۲-۲۷.
۳- ب ۷-۱۹۹۵-۳.



کشمیر در آینه شعر فارسی

○ حمید رضا سیّد ناصری
دبیر اوّل سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

کشمیر در دامنه کوههای هیمالیا با دره‌ها و مرغزارهای سرسبز و کشتزارهای زعفران و جنگلهای انبوه و دریاچه‌های آرام و شفاف و باغهای زیبا و چنارهای با شکوه و چشمه سارها و آبشارهای خروشان همواره الهام بخش شعرای پارسی‌گوی بوده است. به همین سبب پادشاهان مغول آن را بهشت روی زمین[1] و اقبال لاهوری[2] این سرزمین را ایران صغیر نامیده است.

در ذیل فقط به بخشی از اشعار سخنوران و شعرا دربارهٔ کشمیر اشاره می‌کنیم. بسیاری از شعرا دربارهٔ کشمیر مثنویها سروده‌اند که به ابیاتی از آنها اشاره می‌نمائیم.
خواجه حافظ شیرازی:

به شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

۱- اگر فردوس بر روی زمین است / همین است و همین است و همین است

۲- اقبال لاهوری دربارهٔ میر سیّد علی همدانی می‌گوید:

سیّدالسادات، سالار عجم / دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس الله هو گرفت / ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سیّد آن کشور مینو نظیر / میر و درویش و سلاطین را مشیر
جمله را آن شاه دریا آستین / داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر / با هنرهای غریب و دلپذیر

سعدی:

آن کیست که می‌رود به نخجیر — پای دل دوستان به‌زنجیر
هم شیوه جاودان بابل — همشیره گل رخان کشمیر

جامی:

زکشمیر بتان دل برانداز — دلم بت‌خانه کشمیر گشته[1]

نظامی گنجوی:

یکی گفتا که در اقصای کشمیر — نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است — بخوبی رشک فردوس برین است

عطّار:

نرگس جادوت دل من ربود — گفت که این جادوی کشمیر کرد[2]

امیر معزی:

بلند قامت ایشان چو سرو در کشمیر — بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر[3]

امیر معزی در مدح سنجر گوید:

ور به کشمیر برد حاجب تو تاختنی — اوفتد زلزله در جان امیر کشمیر

شاه‌جهان:

خورد آدم گندم از جنّت کشیدندش برون
من که خوردم آش جو یارب بکشمیرم رسان[4]

شیخ شهاب‌الدّین سندی در توصیف کشمیر می‌گوید:

کَانَ الکَشمیرُ لِسُکّانِها — جَنّتُ عَدنٍ هِیَ لِلْمُؤمِنِینِ
قد کَتَبَ اللّهُ عَلٰی بابِها — مَنْ دَخَلَهُ کَانَ مِنَ الآمنین[5]

۱- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۵۹ و ۳۵۲.
۲- دیوان عطار، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۹، ص ۱۲۶.
۳- دیوان معزی، ص ۲۵۸.
۴- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۱.
۵- همان.



قطران تبریزی می‌گوید:

ای بخوبی بر بتان کابل و کشمیر میر   ماندم از بس کاوری در وعده‌ها تاخیر خیر

و در جای دیگر چنین گوید:

نقش چو رویش نداشتند به‌کشمیر   سرو چو قدش نکاشتند به‌کشمیر[1]

قاآنی در قصیده‌ای در مدح قهرمان میرزا حکمران آذربایجان گوید:

باش تا عزم مملکت گیرش   فتح کشمیر و قندهار کند[2]

و نیز قاآنی گوید:

با قامت یاری چو تو گیتی همه کشمیر   با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر



عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون

ناز یک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن

منوچهری:

یار، ای بت کشمیر شراب کهن پیر   بده پر و تهی گیر که مان نیک نبرد است[3]

خواجوی کرمانی گوید:

دامن خرگه بر افکن ای بت کشمیر   سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر[4]

اثیرالدّین اخسیکتی گوید:

راغ از تو پر از متاع خر خیز   باغ از تو پر از نگار کشمیر[5]

شاعر شهیر شرق **علامه اقبال** که خود اصالتاً از کشمیر است، گوید:

تنم گلی ز خیابان جنّت کشمیر   دل از حریم حجاز و نوا ز کشمیر است[6]

۱- غنی کشمیری، دکتر ریاض احمد شیروانی، آکادمی فرهنگ و هنر و زبان در سرینگر، ص ۱۲.
۲- دیوان قاآنی، محمّد جعفر محجوب، تهران، ص ۷۷، ۳۴۴ و ۳۵۸.
۳- دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۷۵.
۴- دیوان خواجوی کرمانی، تصحیح سهیلی خوانساری، ص ۲۶۸.
۵- دیوان اثیرالدّین اخسیکتی، تصحیح همایونفرخ، ص ۱۲۹.
۶- غنی کشمیری، دکتر ریاض احمد شیروانی، ص ۱۴.

فصیحی کشمیری خاک وطن خود را با بهشت آسمانی مقایسه نموده و می‌گوید:

نسبت کشمیر را با روضهٔ رضوان چه کار　　این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان[1]

طغرئ از شعرای عهد مغول که در زمان حکومت جهانگیر وارد کشمیر شد می‌گوید:

از شاه جهانگیر دمِ نزع چو جستند　　با خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ

ملاّ ظهوری:

به ترکان غارتگر صبر و هوش　　به کشمیریان ملاحت فروش



ز رشک سبزه زار کوه کشمیر　　ز غم فیروزه در معدن شود پیر



به گلزار کشمیر خوش خوش گل است　　هزاران فزون خوشنوا بلبل است

فیضی:

ملک الشعراء شیخ فیضی هندی (متوفی: ۱۰۰۴ هـ ق) این قصیده را به هنگام نخستین مسافرت اکبر شاه به کشمیر ۹۹۳ هـ ق سروده است[2]:

قصیده بر کشمیر مشتمل بر صد بیت می‌باشد:

هزار قافله شوق می‌کند شبگیر　　که بار عیش گشاید به عرصهٔ کشمیر

تبارک الله از آن عرصه‌ای که دیدن او　　ورق نگار خیالست و نقشبند ضمیر

قدسی:

حاجی محمّد جان قدسی مشهدی در سال ۹۹۱ هـ مطابق با ۱۵۸۳ م در شهر مقدس مشهد پا به عرصه حیات گذاشت و بعد از اتمام تحصیلاتش به هندوستان آمد و در دربار شاهجهان به ملک الشعرا ملقب گردید، وی کتابهای ظفرنامهٔ شاه‌جهانی و پادشاه‌نامه را نوشته است.

۱- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۲

۲- پارسی سرایان کشمیر، دکتر گ.ل. تیکو، انجمن ایران و هند، تهران، ص ۱۸۵.

قدسی بخاطر آشنایی با ظفر خان احسن مدّتی به کشمیر رفت و اشعاری در قالب مثنوی در تعریف و توصیف کشمیر دارد[1]. از جمله گوید:

چو کشمیر افتخار هر دیار است　　بهشت و سلسبیلش آب لاراست
قضا از سیم نابش آفریده　　به‌غیر از موج گل توفان ندیده
ندیده دیدهٔ افلاک باری　　زجوی شیر زنسان آبشاری

همچنین در وصف مناظر طبیعی و توصیف باغها و چشمه سارهای کشمیر چنین سروده است:

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر　　که سر برزد صفا از خاک کشمیر
چو کشمیر آبروی هفت کشور　　نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب و رنگ باغ و بستان　　اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکی که از فیض هوایش　　بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است　　که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبی آنچنان کشمیر طاقست　　که معشوق خراسان و عراقست[2]

غنی:

محمّد طاهر غنی کشمیری در سال ۱۰۴۰ هـ/ ۱۶۳۰ م در شهر سرینگر متولد شد[3] و در ایّام جوانی فوت کرد وی باوجود جوانی در کمال بی‌تعلقی زندگی نمود و او از شعرای منحصر بفرد فارسی سرای کشمیر است که اشعارش مورد تقلید مکرر معاصران و متأخرین قرار گرفته است.

وی در مورد کشمیر چنین می‌گوید:

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است　　حسن سیاه اینجا گر هست خال است

۱- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۱.
۲- غنی کشمیری، دکتر ریاض احمد شیروانی، چاپ آکادمی هنر و فرهنگ زبان در سرینگر، ص ۱۶
۳- پارسی سرایان کشمیر، دکتر تیکو، ص ۳۶.

غنی در مکتب عرفانی ملاّ محسن فانی درس خوانده بود و از مواعظ و مجالس عرفای عصر خود استفاده کامل برد و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق به مجاهداتی پرداخت. حکایتی درباره غنی در تمام کشمیر شهرت دارد که نشانه منتهای فقر و گوشه‌نشینی و استغنای اوست. گویند که غنی برای سکونت خود اطاق کوچک و محقری برگزیده بود و هنگامی که خارج می‌شد در را باز می‌گذاشت و چون بر می‌گشت در خانه را بر روی خود می‌بست، چون از او علّت اینکار غیر عادی را سؤال کردند. پاسخ داد که بستن در برای نگهداری مال و متاع خانه است و چون متاع آن کلبه‌اش جز خود او چیزی نیست در هنگام رفتن خانه خالی را باز می‌گذارد و چون بر می‌گردد در را می‌بندد تا در امان باشد.

شاعر شهیر مشرق زمین علامه محمّد اقبال که هموطن غنی کشمیری است این داستان را در قطعه‌ای زیبا چنین می‌سراید:

غنی آن سخنگوی بلبل صفیر — نواسنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت — چو رفت از سرا تخته را واگذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی — عجب دارد از کار تو هر کسی
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر — فقیر و به اقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست — در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه‌اش — متاعی گران است در خانه‌اش
چون آن محفل افروز در خانه نیست — تهی‌تر از این هیچ کاشانه نیست[1]

اکمل:

اکمل‌الدّین میرزا محمّد کامل ملقب به اکمل در سال ۱۶۴۴م در خانواده اعیان در کشمیر متولّد شد و او از لحاظ شعر فارسی در کشمیر مقام مولانا جلال‌الدّین بلخی را دارد. یک مثنوی بنام بحرالعرفان به تقلید از مثنوی معنوی رومی سروده که تقریباً

۱- غنی کشمیری، دکتر ریاض احمد شیروانی، ص ۱۵۷.

۶۰,۰۰۰ بیت دارد و این اثر در چهار مجلد تنظیم گردیده[1]. وی اوّلین شاعر کشمیری است که داستانهای محلی چون اکه نندن را به مثنوی سروده است. قصه اکه نندن را قوالان کشمیری با چنگ و چغانه می‌خوانند و سالکان را بوجد می‌آورند:

قصّه‌ای در کتاب کشمیر است | بر مریدان صادق این پیر است
هر که خشنودی خدا درخواست | این چنین قصه را بداند راست



سالکی بوده است در کشمیر | هم خود و هم زنش به غایت پیر
عمرها در سلوک سر کرد او | در بلا و رضا جوانمرد او

توفیق:

توفیق در سال ۱۶۹۶م در سرینگر متولد شده و در ۱۷۸۵ به‌سن ۸۹ سالگی در کشمیر وفات یافت. اشعارش نخست توسط ملا ساطع و سپس بوسیله مشتاق اصلاح شد و در دوران راجه سوکه جیون مل به نام ملک الشعرایی رسید.

وی در مثنوی احوال ملک کشمیر که شامل ۷۷ بیت می‌باشد؛ چنین می‌سراید:

چنین کرد استاد رنگین سخن | گل رفته را بار زیب چمن
که چون گشته کشمیر بار دگر | بفرمان یوسف شه نامور[2]

شایق:

عبدالوهاب معروف به شایق در شهر سرینگر به سال ۱۷۱۵ میلادی متولد شد و پیش نماز مسجد بود. در دوران راجه سوکه جیون مل شهرت زیادی به‌دست آورد و یکی از هفت تن شاعری به‌شمار می‌رفت که راجه مزبور برای سرودن شاهنامه در کشمیر گماشته بود. اثر منظوم وی کتابی است به‌نام ریاض الاسلام با ۴۰,۰۰۰ بیت مشتمل بر احوال و کرامات سادات که شاعر بودند و همچنین ریشیان کشمیر پس از اسلام.

۱- پارسی سرایان کشمیر، دکتر تیکو، ص ۶۲. ۲- همان، ص ۱۲۶.

وی که در سال ۱۷۶۸ م در مولد خود وفات یافت دربارهٔ کشمیریان چنین می‌سراید:

زبانی که دارند کشمیریان   به توقیع و تجنیس دارد قران
خیالاتشان نازک است و لطیف   نه هزل است جِدّش بدان ای رفیق[1]

جویا:

میرزا داراب فرزند ملا سامری ملقب به جویا در کشمیر متولد شد و به سال ۱۷۰۶م در کشمیر وفات یافت. جویا بعد از غنی از معروف‌ترین شعرای کشمیر محسوب می‌شود. وی ساقی‌نامه‌ای دارد که طی آن در وصف کشمیر گوید:

بیا ساقی بهار آمد به صد رنگ   سوی کشمیر باید کرد آهنگ
تعالی الله زهی کهسار کشمیر   که شد در سایه او آسمان پیر

*

مگو ای ساقی از دشواری راه   به‌کشمیر آمدیم الحمدلله
تعالی الله زهی گلزار کشمیر   که در وی غنچه‌ای هم نیست دیگر
درین گلشن که باد آباد جاوید   لطافت را مجسم می‌توان دید
بود از هر گلش در چشم جویا   جمال شاهد معنی هویدا[2]

فرخی:

ابوالحسن فرخی سیستانی (متوفی: ۴۲۹ هـ) شاعر دربار سلطان محمود سبکتکین غزنوی که در جنگهای قنوج و سومنات با لشکر محمود همراه بوده است. در ابیات زیر شرح می‌دهد که محمود و همراهان وی همواره آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود می‌پروانیده‌اند:

ما را ره کشمیر همی آرزو آید   ما ز آرزوی خویش نتابیم یک موی
گاهست که یکباره به‌کشمیر خرامیم   از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی
شاهیست به‌کشمیر اگر ایزد خواهد   امسال نیارامم تا کین نکشم زوی

۱- پارسی سرایان کشمیر، دکتر تیکو، ص ۱۲۵. ۲- همان، ص ۸۶.

همچنین:

تا زکشمیر صنم خیزد و از تبت مشک

همچو ز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم[1]

کلیم:

وی ابوطالب نام داشت و تخلصش کلیم بود، این شاعر بزرگ از همدان در عهد جهانگیر به هند آمد و در سال ۱۰۴۸ هـ به وطنش بازگشت و برای بار دوّم در زمان شاهجهان به هند سفر کرد و ملازمت شاهی اختیار نمود و لقب ملک الشعرایی یافت. کتابهای ظفرنامهٔ شاه‌جهانی و دیوان فارسی یادگار اوست. کلیم به تاریخ ۱۰۶۱ هـ مطابق با ۱۶۵۱ م در سرینگر درگذشت. وی هر وقت به‌کشمیر می‌رفت تمام رنجها و المهای زندگی و خستگی‌های روحی و فکری خود را از یاد می‌برد. چنانچه این موضوع را در شعرهای خود اشاره نموده است:

چرا آشفتهٔ ای چرخ دل‌گیر | تماشا کن که کشمیر است وکشمیر

پر از گل دشت وکوه و راغ بینی | هزاران باغ را یک باغ بینی[2]

صرفی:

یعقوب فرزند میر حسن گنائی ملقب به صرفی در سال ۱۵۲۱ م در شهر سرینگر چشم به جهان گشود. در هفت سالگی قرآن مجید را حفظ داشت. در شعر به شاگردی ملا محمّد آنی ختلانی شاگرد مولانا جامی، درآمد، و تخلص صرفی از او گرفت. استادش وی را جامی ثانی خطاب می‌کرد. در سن نوزده سالگی از کشمیر به‌سوی خراسان عزیمت نمود و شیخ حسین خوارزمی وی را به مریدی پذیرفت.

پس از مسافرت‌های طولانی در هند و ایران به‌کشمیر بازگشت و به تدریس پرداخت. در سال ۱۵۹۵ م در سن هفتاد و پنج سالگی جهان را بدرود گفت، مقبره او تاکنون در زینه

۱- دیوان حکیم فرخی سیستانی، محمّد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۵، ص ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۷۸ و ۳۹۱.
۲- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۲.

کدل (پل) موجود است.

صرفی از نظر شعر فارسی در کشمیر مقام نظامی را دارد. وی اوّلین شاعر پارسی‌گوی کشمیری است که خمسه‌ای به پیروی از خمسهٔ نظامی سروده است.

صرفی چندین کتاب نثر به رشتهٔ تحریر درآورده از آن جمله اثری است به نام روایح که در مقابل کتاب لوایح جامی نوشته شده است[1].

وی دربارهٔ کشمیر می‌گوید:

مصوران زهوایی که هست در کشمیر   کشیده صورت جاندار و روم تصویر
گرفت آبی و خاکی ازو مگر رضوان   که کرد طینت حور بهشت را تخمیر

عرفی:

نامش جلال‌الدّین و تخلصش عرفی است. در زمان جلال‌الدّین اکبر از موطنش شیراز وارد هند شد و در ۳۶ سالگی در سنه ۹۹۹ ه در لاهور درگذشت و در همانجا مدفون گشت[2].

دیوان عرفی مشتمل بر قصاید و غزلیات است، بسیار شهرت دارد. یکی از معروف‌ترین قصایدی که تاکنون به فارسی در تعریف کشمیر نوشته شده است، قصیدهٔ عرفی می‌باشد که مطلع آن با این بیت آغاز شده:

هر سوخته جانی که به کشمیر درآید   گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

تا اینکه گوید:

بنگر که زفیضش چه شود گوهر یکتا   جائی که خزف گر رود آنجا گهر آید
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل   آن شرح ندارد که به‌گفتار درآید[3]

ظفر خان احسن:

پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانی که به آن سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی الاصل بودند. از جمله کسانی که در کشمیر به پیشرفت

۱- پارسی سرایان کشمیر، دکتر تیکو، ص ۸.   ۲- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۶۰.
۳- غنی کشمیری، دکتر ریاض‌الدّین احمد شیروانی، چاپ آکادمی فرهنگ و هنر و زبان سرینگر، ص ۱۲.

و توسعه زبان و ادبیات فارسی کمک بزرگی کرده‌اند. ظفر خان احسن می‌باشد.

میرزا احسن الله پسر خواجه ابوالحسن تربتی خراسانی ملقب به ظفر خان که احسن تخلص داشت استانداری کشمیر را دوبار به عهده گرفت و جمعاً یازده سال عمر خود را در کشمیر گذراند ظفر خان مشاعره را در کشمیر رواج داد و این رسم باعث ترقی و پیشرفت شعر به خصوص غزل فارسی گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر به غزل گوئی پرداختند[1].

ظفر خان خود شاعر بود و دیوانش مشتمل بر دو هزار بیت می‌باشد، وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود، بیاضی داشت که هر شاعر با خط خود شعری چند در آن می‌نوشت و در پشت همان اوراق عکسی از آن شاعر ترسیم می‌شد[2].

ظفر خان احسن هنگامی که استانداری کابل را به عهده داشت، صائب تبریزی را ملاقات کرد و از آن به بعد صائب مدتی با او بوده است.

ظفر خان بر مدح صائب و صائب بر شاگردی ظفر خان افتخار کردند[3].

در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت، مانند؛ صائب، کلیم، قدسی، غنی و دانش در منزل او گردهم جمع می‌شده و مشاعره ترتیب می‌دادند.

ظفر خان احسن در مثنوی هفت منزل خود حدود ۷۰۰ بیت در وصف مناطق مختلف کشمیر از گل و گلزار و کوه و دشت و رود و زعفران زار و... دارد.

در بخشی از این مثنوی آمده است:

خوشا کشمیر و فصل نو بهارش خوشا کشمیر و کشت لاله زارش
چو کشمیر انتخاب هشت جنت بهار اینجا کمر بسته به خدمت
چنین جنت ندیده چشم اختر بود خلدش پدر فردوس مادر

۱- غنی کشمیری، ص ۶۶.
۲- شعرالعجم، شبلی نعمانی، ترجمه فرداعی گیلانی، ج ۳، ص ۱۵.
۳- ظفر خان احسن، باهتمام دکتر محمّد اسلم خان، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۲۵۳۵، ص ۶۶.

خوشا باغی که از فیض حریمش — شگفته شد گل شمع از نسیمش
چنان گلشن دهد عرض تجمل — که تو در خار بینی جلوه گل[1]

ظفر خان در جای دیگر می‌گوید:

کشمیر مگر رشک پری خانه چنین است
القصه بهشتی است که بر روی زمین است[2]

شهر سرینگر در میان دو کوه بلند قرار دارد و باغ و بستان زیبا در آنجا فراوان است در وسط شهر دریاچه‌ای است زیبا به نام دل (به فتح دال) که رباینده دل و جان بینندگان است. ظفر خان احسن در وصف این دریاچه چنین گوید:

ز سیر دَل، دِل و جان تازه گردد — به ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بی‌شمار است — مگر آبش نقاب نو بهار است
زگلها روی دل رشک جنان شد — به شوقش مرغ آبی می‌توان شد

زین‌العابدین (قطب):

هنگامی که امیر تیمور گورکان بعد از تسخیر هند به ایران باز می‌گشت، برای سلطان سکندر در کشمیر دو زنجیر فیل به عنوان ارمغان فرستاد. سلطان سکندر پسر خود شاهی خان را ملقب به زین‌العابدین[3] با هدایای گرانقیمت نزد امیر تیمور فرستاد. امّا امیر تیمور، وی را دستگیر نموده و در سمرقند نگاه داشت. شاهی خان بعد از مرگ تیمور آزاد شد و هنگام بازگشت به کشمیر بسیاری از هنرمندان و صنعتگران ایرانی را همراه خود به کشمیر آورد[4].

در دوران حکومت زین‌العابدین زبان فارسی در کشمیر زبان رسمی شد و دیری نگذشت که زبان فارسی جای زبان سانسکریت را که زبان رسمی آن دیار بود گرفت و

۱- ظفر خان احسن، ص ۴۱.
۲- غنی کشمیر، ص ۱۷.
۳- شاهی خان بعدها به اسم زین‌العابدین بر تخت سلطنت نشست و ۵۲ سال حکومت کرد.
۴- سرچشمهٔ عرفان، دکتر محمّد صدیق نیازمند، ص ۱۰۲.



بدین ترتیب در دوران حکومت سلاطین شاهمیری به خصوص در عهد زین‌العابدین فارسی رونق بسیار یافت و شاعران و ادیبان بزرگی نظیر سیّد محمّد منطقی، ملاّ احمد کشمیری، ملاّ فصیحی، ملاّ ملیحی، ملاّ جمیل، ملاّ احمد رومی، ملاّ نورالدّین، ملاّ علی شیرازی، ملاّ نادری، مولانا حسین غزنوی از جمله بزرگان ادبیات فارسی در این دوره بودند.

درکتاب مجمع التواریخ از پاندیت کاچرو نقل شده است سلطان زین‌العابدین تصمیم گرفت روابط اجتماعی خود را با هندوان مستحکم نماید و برای آوردن این هدف چاره‌ای به فکرش رسید که هندوان را با زبان فارسی آشنا نماید تا رابطه با مسلمانان مستحکم گردد تدبیرش ثمر بخش گردید و در مدّت کوتاهی هندوان به زبان فارسی آشنایی یافتند[1].

خود زین‌العابدین طبعی موزون داشت و حتّی فی البداهه شعر می‌سرود یکی از لطیفه‌های معروف اینست که روزی ملاّ احمد کشمیری دستاری که بخشی از آن روی پیشانیش آویزان بود بر سر نهاده و به حضور سلطان رسید، سلطان به محض دیدن او خندید و فی البداهه این شعر را خواند:

شاخ پیشانی ملاّ احمد کشمیر بین   گر ندیدستی تو در آفاق انسان شاخدار

و ملاّ احمد نیز فوراً چنین گفت:

شاخ پیشانی خدیوا کرک واری داشتم   تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار

زین‌العابدین در توصیف کشمیر می‌گوید:

هزاران ناز ای کشمیر بر جنان داری
که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم
چه می‌نازی تو ای کابل همین یک ارغوان داری

۱- ادبیات فارسی در میان هندوان، دکتر عبدالله، ترجمه دکتر محمّد اسلم خان، ص ۲۸.

فانی:

ملاّ شیخ محمّد محسن متخلص به فانی شاگرد ملاّ یعقوب صرفی و استاد غنی کشمیری و سالم کشمیری می‌باشد در تاریخ ۱۶۱۵ م در کشمیر متولد شد. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی به هند و بلخ مسافرت کرد و از طرف شاهجهان در اله‌آباد مقام قاضی القضات را داشت. در اواخر عمر به کشمیر بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از بدرود حیات در همانجا مدفون گردید[۱].

زمانی که فانی توسط شاهجهان معزول شد چنین گفت:

فانی آخر منزوی در گوشه کشمیر شد　　گرچه جایی بهتر از شاهجهان‌آباد نیست

وقتی که ظفر خان احسن به سمت استاندار کشمیر برگزیده شد فانی خوشحال گردید و چنین سرود:

بهار گلشن کشمیر باز رنگین شد　　که ابر فیض ظفر خان کامگار گردید

گفته می‌شود وقتی که فانی مجبور شد کشمیر را ترک نموده و در دهلی پناه ببرد چنین گفت:

در بهار گلشن کشمیر فانی هر طرف

جز شراب ناب شمع مجلس احباب نیست



در کتابهای کشمیر از زبان آه سرد　　شکوه‌ها از کوی هندوستان می باید شنید



فانی از بخت سیاهت شده در هند وطن　　ورنه جای تو به جز گوشه کشمیر نبود[۲]

بناهای تاریخی:

شاهان مغول در زمان حکومت خود در کشمیر باغها و بناهای بسیاری ایجاد نمودند که اکنون همگی آنها جزء آثار تاریخی کشمیر محسوب می‌شوند.

۱- پارسی سرایان کشمیر، دکتر تیکو، ص ۲۸.　۲- مثنویات فانی، ص ۶.

شعرای پارسی‌گوی آن دوران در تعریف و توصیف باغات و عمارات و اشجار، اشعاری سروده‌اند که در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌شود. در وصف باغ زیبای شالیمار که در کنار دریاچه ڈل ساخته شده و جزء آثار دیدنی کشمیر محسوب می‌شود، سلیم شاعر آن دوران چنین سروده است:

شنیدم شاه روشن دل جهانگیر　　ز عشرت شد چو رونق بخش کشمیر
چو شد دامان دریا جلوه گاهش　　به‌سوی شالمار افتاد راهش
فضایی دید چون روی عروسان　　سزاوار عمارات و گلستان[1]

در مورد باغ بحر آرا که به دستور نور جهان بیگم باغ وسیعی در مقابل منطقه باغبانپوره ساخته شده شاعر می‌گوید:

چون به کشمیر باغ بحر آرا　　گلشنی تازه گشت شهر آرا
هفت منزل نشیمن شاهی　　بر جبینش شده است دهر آرا
بهر تاریخ این نشیمن خاص　　هاتفی گفت کاخ بحر آرا[2]

در مورد ساخت عمارت شاه‌آباد که به ویری ناگ نیز مشهور است و دارای ۴ طبقه و فواره و آبشار بسیار جالبی است شاعر می‌گوید:

این جوی داده است ز جوی بهشت یاد　　زین آبشار یافته کشمیر آب روی
تاریخ جوی آب بگفتا سروش غیب　　از چشمه بهشت برون آمده است جوی[3]

در مورد بنای باغ نشاط در کنار دریاچه ڈل که تعداد زیادی درخت چنار در ردیف متناسب در آن غرس گردیده و نهر زیبایی در وسط باغ از شمال تا جنوب جاری است. شاعر چنین سروده است:

چون باغ نشاط شد شکفته　　از یاسمن و ظیان و گلها

۱- تاریخ حسن، ج ۱، ص ۲۸۶.
۲- تاریخ آن به حروف ابجد ۱۰۳۳ هجری می‌شود، تاریخ حسن، ج ۱، ص ۲۸۶.
۳- به حروف ابجد ۱۰۳۶ هجری می‌شود.

خورشید جهان آصف دهر گسترد بساط و خورد ملها
در گوش نسیم گفت سالش گل زار نشاط و عیش دلها[1]



منم کشمیری و معشوق کشمیر حدیث تازه آور دم به تحریر
مرا از ذلّه خوردن عار باشد گر از سعدی و گر عطار باشد



۱- به حروف ابجد ۱۰۳۲ هـ.



دانشکده فورت ویلیام وگسترش زبان و ادبیات فارسی*

○ دکتر محمّد امین
دانشگاه کلکته، کلکته

بررسی تأسیس دانشکدهٔ فورت ویلیام در اوایل قرن نوزدهم میلادی در زمینه توسعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی، کار مهمّی به شمار می‌رود. این دانشکده با ترجمه و تألیف و چاپ آثار فارسی به زبان‌های اردو و انگلیسی در شهر کلکته نقش برجسته‌ای دارد. اگر مبالغه نباشد، باید گفت که کالج مزبور خدمات ارزنده‌ای در زمینهٔ زبان و ادب فارسی انجام داده است. دانشکدهٔ فورت ویلیام با اقدامات مفید و پر ارزش خود یعنی ترجمه و تلخیص متون ادبیات فارسی بویژه به زبان‌های اردو و بنگالی ذوق فارسی را درمیان مردم با سواد و اهل فرهنگ اردو و بنگالی زبان رواج داد.

باید دانست که انگلیسی‌ها بعد از تسلّط کمپانی هند شرقی بر سرزمین بنگاله به جای زبان فارسی که زبان رسمی سلاطین این دیار بود، زبان انگلیسی را رواج دادند و به تدریج زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی و عدلیه و سایر جنبه‌های زندگی عمومی

---

*- بدیهی است که فرهنگ و ادب و شعر این سرزمین طی ازمنه طولانی و مراحل مختلف تاریخی در قالب زبان زیبای فارسی چنان درخشش و جذابیتی داشته است که هیچگاه از صحیفه خاطر و ضمیر باطن مردم شبه قارهٔ هند زدودنی نیست. به همین سبب مهاجمان بیگانه وقتی دست تعرض به خاک این دیار دراز کردند، ابتدا برای توجیه اعمال و مقاصد خود چاره‌ای جز احترام نهادن به زبان فارسی و اهتمام نمودن به ترویج آن نداشتند، لکن بعد از تسلط و نیل به اغراض خود با زبان دل مردم این خطه، کردند آنچه کردند و شد آنچه شد. مقاله حاضر ضمن بررسی کوتاهی، شمه‌ای از این واقعیت را بیان می‌کند. (قند فارسی)

مردم در ایالت بنگاله اثر گذاشت. امّا با این وجود، زبان فارسی تا مدّتها زبان نوّابان و حکام و شرفا و امرا و مردمان با سواد سرزمین بنگال بود.

بنابر تحقیق و مطالعهٔ استاد ارجمند دکتر عطا کریم برق[1]، پس از ورود و تسلّط انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم میلادی، زبان فارسی در سراسر بنگاله نه تنها میان مسلمانان رایج بود بلکه هندوان بنگالی نیز به فارسی علاقه و عشق تمام داشتند. از آنجا که فارسی از زبان‌های هند و آریایی است و از روزگار قدیم با زبان بنگالی که اصل آن پراکریت سانسکریت بوده، قرابت و خویشی دارد، این زبان در میان ساکنان مسلمان و هندوی بنگال بسیار رایج شد، چنانکه می‌توان گفت آب و هوای بنگاله با طبیعت زبان فارسی سازگار گشت و در این منطقه گسترش یافت. آموزگاران هندو و مسلمان در خانواده‌ها به تدریس فارسی مشغول بودند و در هر گوشه‌ای چه قریه و چه شهر، مکتب، دبستان، و مدرسه و دبیرستان و دانشکده دایر شد و در تمام این مراکز درسی، از عام و خاص، هر گروه و مذهب و فرقه و ملّت و نسل و نژاد، همه درس فارسی می‌خواندند و بینواترین از همه کسی به شمار می‌رفت که از درس فارسی محروم بود. افراد هر خانواده با سواد بنگاله، چنانکه بنگالی‌ها خود بیان می‌دارند، به زبان و ادبیات فارسی علاقه‌مند بودند و آن را موجب افتخار می‌دانستند. شمار فضلای هندو که در این خطّه ظهور کرده و در ترویج ادبیات فارسی کوشیدند، خیلی زیاد بود. به همین سبب کمپانی هند شرقی با درک اهمیّت زبان فارسی از مطالعه و تحصیل این زبان چشم نپوشید و در این راستا، مطالعهٔ زبان فارسی را برای مأمورین انگلیسی که وابسته به‌کمپانی هند شرقی بودند، لازم و اجباری کرد.

لذا برای فراگرفتن زبان‌های هندی و زبان فارسی، مارکوئیس ولبری فرماندهٔ کل هند در تاریخ چهارم مه ۱۸۰۰م دانشکدهٔ فورت ویلیام را در شهر کلکته تأسیس کرد[2] و

۱- مجلهٔ ایندو ـ ایرانیکا، سری ۲۵، ۱۹۷۲، شمارهٔ ۱، ص ۲-۱.
۲- بنگال کا اردو ادب، ص ۵۳.



جلسهٔ افتاحیه آن را در دهم ژوئیه ۱۸۰۰ م برگزار نمود[1]. هدف اوّل از تأسیس دانشکده مزبور مطالعه، ترجمه و چاپ آثار کلاسیک فارسی به زبان‌های اردو و بنگالی و هدف دیگر تعلیم و تربیت مأمورین و کارمندان و افسران انگلیسی برای انجام دادن کارهای اداری و اجرایی بود. به‌این ترتیب دانشکده فورت ویلیام به سرعت به صورت مرکز مهمّی برای پیشرفت ادب و فرهنگ کشورهای مشرق به‌ویژه ایران در آمد و چنانکه مشهور است، آثار علمی و ادبی که از سوی اداره مزبور ترجمه و چاپ شد بسیار زیاد است. خود پرفسور بارتوک گیل کریست که ریاست و استادی رشتهٔ هندوستانی (اردو) را در این دانشکده عهده‌دار بود، عشق و علاقه زیادی به ادبیات فارسی داشت[2]. دکتر گیل‌کریست بسیاری از علما و ادبای فارسی و عربی و اردو را از گوشه و کنار هند به شهر کلکته دعوت کرد و کار ترجمه و تألیف از زبان‌های مختلف را به عهدهٔ آنها سپرد. از برجسته‌ترین علمای فارسی و اردو که در دانشکده فورت ویلیام به‌کار ترجمه و تألیف و تدریس مشغول بودند، می‌توان میر بهادر علی حسینی، میر شیر علی افسوس، میر امّن دهلوی، سیّد حیدر بخش حیدری، میرزا علی لطف، مظهر علی خان ولا، میرزا کاظم علی جوان، نهال چند لاهوری، خلیل خان اشک، تارنی چرن تسرالو لال جی کب، میرزا جان طپش، بینی نرائن مهان، لاله کاشی راج کهتری، میر معین‌الدّین فیض غازی‌پوری، مولوی امانت الله شیدا، شیخ حفیظ‌الدّین بردوانی و اکرم را نام برد[3]. کتاب‌های[4] فارسی بسیاری در دانشکدهٔ فورت ویلیام ترجمه و تألیف شد که نسخهٔ دستنویس بعضی از آنها در انجمن آسیایی کلکته تاکنون محفوظ مانده است. مهم‌ترین آنها به قرار زیر است:

باغ اردو: میر شیر علی افسوس که سمت میر منشی را در دانشکدهٔ مزبور به عهده داشت، گلستان سعدی را به عنوان باغ اردو برای استفاده مأمورین و افسران کمپانی هند

۱- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۴۰.
۲- گنج خوبی (دیباچه)، ص ۵-۴.
۳- کلکته کے قدیم اردو مطابع اور انکی مطبوعات، ص ۱۰-۱۰۹.
۴- *Sahebs and Munshis*, p. 161-3.

شرقی و نیز برای عامه مردم به نثر ساده به زبان اردو ترجمه کرد. افسوس بنابه خواهش سرپرست و پشتیبان خود دکتر گیل کریست، باغ اردو را به سال ۱۸۰۲ م به اتمام رساند و در همان سال ترجمهٔ مذکور را در دو جلد در چاپخانهٔ هندوستان منتشر ساخت. کتاب باغ اردو آسان و عامه فهم و متکی بر زبان تودهٔ مردم می‌باشد. ادارهٔ مجلس ترقّی ادب لاهور، پاکستان، این کتاب را در سال ۱۹۶۳ م با دیباچه‌ای مفصّل انتشار داد[1].

افسوس در شهر دهلی به دنیا آمد و در قصبه‌ای نزدیک آگره اقامت گزید. وی به علّت مأموریت در دانشکده مزبور شهر کلکته را مسکن خود ساخت و در همین شهر در نوزدهم دسامبر ۱۸۰۹ م چشم از جهان فروبست. افسوس شاعری نغزگو به زبان اردو بود و نسخهٔ خطّی دیوان وی به زبان اردو و جلد دوم باغ اردوی او در اختیار انجمن آسیایی کلکته می‌باشد.

آرایش محفل: کتابی در موضوع تاریخ احوال راجاها و سلاطین مسلمان هند، و چگونگی هیجده ایالت مختلف هند است. اصل کتاب خلاصة التواریخ تألیف سجان رای بنداری است که در سال ۱۶۹۵ م تألیف گردید و میر سیّد علی افسوس خلاصه‌ای از این اثر را به نثر سادهٔ اردو نوشت. آرایش محفل به سال ۱۸۰۸ م در چاپخانهٔ هندوستان انتشار یافت که نسخهٔ خطّی آن مشتمل بر ۲۳۷ برگ در انجمن آسیایی کلکته جهت استفادهٔ دانشوران موجود است.

تاریخ نادری: این کتاب ترجمهٔ اردو از کتاب فارسی تاریخ جهان گشای نادری، تألیف منشی محمّد مهدی استرآبادی، وقایع نویس عصر نادر شاه است. مترجم حیدر بخش حیدری بنابر دستور و خواهش ویلیام تیلر و ولیم هستر این اثر را به سال ۱۸۰۹ م به زبان اردو برگرداند[2]. کتاب تاریخ نادری یکی از معتبرترین مدارک تاریخی دورهٔ نادر شاه به شمار می‌رود. ترجمهٔ این اثر تا به حال چاپ نشده و نسخهٔ دستنویس حیدری برای

۱- دیباچهٔ باغ و بهار (چاپی)، ص ۲-۲۳؛ فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۹۳-۲۸۸؛ بنگال کا اردو ادب، ص ۸۹.

۲- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۲۳.

استفادهٔ خوانندگان در کتابخانهٔ انجمن آسیایی کلکته موجود است. چند فصل این کتاب از بین رفته است و موجود نیست.

خرد افروز: حفیظ‌الدّین احمد، مترجم عیار دانش، تألیف ابوالفضل علامی با عنوان خرد افروز، از اهالی ایالت بردوان در بنگاله بود. حفیظ بردوانی در اواسط قرن نوزدهم میلادی می‌زیسته است و در زبان و ادب فارسی و اردو مهارت و تسلّط کامل داشت. وی از منشیان معروف در دانشکدهٔ فورت ویلیام به شمار می‌رفت. مولوی حفیظ‌الدّین اگرچه فقط یک کتاب به عنوان خرد افروز ترجمه کرد، امّا همین ترجمه شهرت فراوان وی را به دنبال آورد. خوشبختانه کتاب خرد افروز در سال ۱۸۰۹ م به چاپ رسید، و بعد از آن هم از استقبال و تحسین مردم محروم نماند. در سال ۱۸۱۵ م چاپ جدیدی از این کتاب به کوشش پرفسور توماس روبک انجام شد. کتاب مزبور در سال ۱۸۴۷ م مجدداً در شهر کلکته به چاپ رسید. آقای تی. پی. مینول خلاصه بخشی از ابواب خرد افروز را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و در چاپخانهٔ هوگلی به چاپ رساند. ترجمهٔ انگلیسی این کتاب در نصاب درسی دانشکدهٔ مذکور شامل بوده است. زبان خرد افروز خیلی ساده و سلیس است. در نزد کارمندان انگلیسی کتاب مزبور مورد توجّه شایان و استفاده و تحسین قرار گرفت. باید دانست که اصل خرد افروز، کلیله و دمنه توسّط ابوالمعالی نصرالله منشی در عهد غزنویان به زبان فارسی ترجمه شد. نسخهٔ دستنویس خرد افروز در کتابخانهٔ انجمن آسیائی کلکته موجود است. در حال حاضر چاپ تازهٔ این کتاب به اهتمام ادارهٔ مجلس ترقّی اردو لاهور، پاکستان انتشار یافته است[1].

واقعات اکبر: این اثر ترجمهٔ اکبرنامه، تألیف ابوالفضل علامّی. یکی از مهمترین کتابهای فارسی در شبه قارهٔ هند و دیگر کشورهای فارسی زبان می‌باشد. اکبرنامه شرح حال بنیانگذار سلسلهٔ گورکانیان هند و مشتمل بر احوال مفصّل عصر امپراتور

۱- کلکته کے قدیم اردو مطابع اور انکی مطبوعات، ص ۱۵۳؛ گیل گریست اور اس کا عهد، ص ۱۹۴؛ فورت ولیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۸-۳۲۹.



جلال‌الدّین محمّد اکبر می‌باشد. در واقعات اکبر نه تنها ذکر وقایع و حقایق آمده، بلکه احوال سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و غیره نیز ذکر شده است. خلیل خان اشک، اکبرنامه تألیف ابوالفضل علامی، را به نام واقعات اکبر در ۱۸۰۹/۱۲۲۴ به زبان اردو ترجمه کرد[1]. کتاب واقعات اکبر تا به حال چاپ نگردیده است. مؤلّف ارباب نثر اردو، آقای سیّد محمّد از چاپ نشدن این کتاب اظهار تأسف نموده[2] و افزوده است که در کتابخانه‌های اروپا هم نسخه‌های این کتاب دیده نمی‌شود. البتّه نزد وی نسخه‌ای از ترجمهٔ اشک موجود است که مشکوک به نظر می‌رسد. به همین علّت به نظر ایشان اگر نسخه‌ای از این کتاب پیدا شود، برای خزانهٔ تاریخ هند سرمایه‌ای پر ارزش و غنی محسوب خواهد شد. خوشبختانه نسخهٔ خطّی کتاب واقعات اکبر که شامل ۴۷۱ صفحه می‌باشد، در کتابخانه انجمن آسیائی کلکته محفوظ است. خلیل خان اشک بنا به قول خود با زحمت بسیار و دقّت نظر، این اثر فارسی را به زبان اردو ترجمه نموده است و اگرچه به سبب اصطلاحات و الفاظ ثقیل فارسی ترجمه بعضی از باب‌ها جالب به نظر نمی‌رسد، با این وجود اشک با ترجمهٔ کتاب مذکور به زبان فارسی و اردو خدمت بسیار کرده است.

جامع الاخلاق: این اثر ترجمه و تلخیص اخلاق جلالی در موضوع حکمت و اصول اخلاق از جلال‌الدّین محمّد بن اسعدالدّوانی می‌باشد. اخلاق جلالی در ادبیات فارسی یکی از برجسته‌ترین آثار علمی در موضوع حکمت، اخلاق، تصوّف و منطق به شمار می‌رود. مولوی امانت الله شیدا[3] یکی از مترجمان دانشکدهٔ فورت ویلیام و از فضلای زمان خود این اثر را که نامش در عربی لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق می‌باشد، در سال ۱۸۰۵ م به زبان اردو ترجمه کرد. جامع الاخلاق به سال ۱۸۴۸ م به چاپ رسید و نسخهٔ دستنویس آن که دارای ۳۸۵ صفحه است، در فهرست کتابخانهٔ انجمن آسیایی

۱- بنگال کا اردو ادب، ص ۶۰-۱۵۸.
۲- ارباب نثر اردو، ص ۳۶.
۳- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۷۲-۱۷۰ و ۹-۴۶۶.

کلکته ضبط شده است.

بهار عشق: سیّد نور علی بهار عشق را که ترجمهٔ مثنوی معروف فیضی نل و دمن می‌باشد، بنا به خواهش ویلیام تیلر از اعضای شورای دانشکده به زبان اردو ترجمه کرد[1]. سیّد نور علی از اهالی حوزهٔ هوگلی در بنگاله بود. وی در علوم و فرهنگ اسلامی و سه زبان عربی و فارسی و اردو مهارت کامل داشت. چون نور علی به کلکته آمد توسّط کاظم علی جوان که در فن شعر استاد وی بود، به سمت منشی منصوب گردید. وی به سال ۱۸۱۰ م داستان نل و دمن فیضی را به منظور دریافت جایزه از شورای دانشکده به زبان اردو منتقل کرد. بهار عشق در حقیقت خلاصه‌ای از مثنوی فیضی به نثر و نظم اردو می‌باشد. سبک و زبان ترجمه روان نیست و ابیات اردوی آن هم جالب به نظر نمی‌رسد[2]. نسخهٔ دستنویس بهار عشق مشتمل بر ۱۵۷ صفحه در انجمن آسیایی کلکته اکنون حفظ شده است.

هفت پیکر: حیدر بخش حیدری مثنوی معروف نظامی گنجوی هفت پیکر را در قالب منظومه به اردو ترجمه کرد. هفت پیکر یکی از مثنوی‌های خمسه معروف نظامی گنجوی است. این منظومه، داستان بهرام گور است که از داستان‌های جالب عهد ساسانی به شمار می‌رود. هفت پیکر به دستور مقاماتِ دانشکده ترجمه و تألیف گردیده[3]، ولی تا به حال به چاپ نرسیده است. نسخهٔ دستنویس هفت پیکر حیدری خوشخط و مشتمل بر ۱۴۷ صفحه است که در انجمن آسیایی کلکته نگهداری می‌شود. هفت پیکر دارای هفت داستان می‌باشد که جالب و پر از تأثیر است، امّا روانی و فصاحتی که در اصل کتاب است، در ترجمه اردو حفظ نشده است. حیدر بخش کتابی دیگر به نام آرایش محفل یا قصّهٔ حاتم طائی از فارسی به زبان اردو ترجمه نمود[4]. کتاب مزبور در میان عامه مردم

۱- گیل کرست اور اس کا عهد، ص ۱۶۷؛ ارباب نثر اردو، ص ۱۸۰.
۲- بنگال کا اردو ادب، ص ۴۰-۲۳۶؛ فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۲۷۶.
۳- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۹۹-۳۵۹.
۴- ارتقای نثر ادبی، ص ۱۴۳؛ بنگال کا اردو ادب، ص ۱۰۳-۱۰۰.

بسیار مقبول افتاد و چندین بار به طبع رسید. چاپخانهٔ نول‌کشور (لکهنو) هند، این ترجمه را نیز انتشار داده است. از دیگر داستان‌های فارسی که به قلم حیدر بخش حیدری ترجمه شد، توتا کهانی (داستان طوطی) می‌باشد. حیدری طوطی‌نامه فارسی محمّد قادری را که مآخذ آن طوطی‌نامه ضیاءالدّین نخشبی است، بنا به خواهش دکتر گیل‌کریست در سال ۱۸۰۱ م به زبان اردو برگردانید[1]. کتاب مذکور در همین سال طبع شد. توتا کهانی جزو نصاب درسی دانشکده بود و مقبول عامهٔ مردم قرار گرفت. کتاب مزبور بر طبق مذاق آن دوره بود. طوطی‌نامه به زبان‌های انگلیسی، هندی، دکنی، گجراتی، مراتی وغیره نیز ترجمه و تألیف شده است.

حیدری روضة الشهدای واعظ کاشفی را با عنوان گل مغفرت به‌زبان اردو ترجمه کرد[2].

باغ و بهار: میر امّن دهلوی یکی از نویسندگان چیره دست سدهٔ نوزدهم میلادی می‌باشد. میر امّن دهلوی توسط میر بهادر علی حسینی با دکتر گیل‌کریست و دانشکدهٔ مذکور آشنایی پیدا کرد و به سمت منشی منصوب شد[3]. باغ و بهار چندین بار به طبع آمد. این کتاب در مقایسه با همه آثار دانشکده فورت ویلیام بیشتر از همه مقبول خاطر افتاد. باغ و بهار در لطافت بیان و شیرینی زبان بی‌نظیر است. اسلوب و سبک نگارش خیلی روان و جالب است. کتاب مذکور تا پنجاه سال از متون درسی کارمندان و افسران دانشکده بود. در حال حاضر باغ و بهار شامل نصاب دبیرستانها و دانشکده‌های هند می‌باشد. به قول میر امّن دهلوی، وی کتاب مذکور را به سال ۱۸۰۲ م به اتمام رسانید، و به‌سال ۱۸۰۳ م در چاپخانهٔ هندوستانی به‌طبع درآمد[4]. در عصر حاضر چاپ تازه‌ای از این کتاب توسّط اردو آکادمی سند (پاکستان) به‌سال ۱۹۶۵ م با ترتیب و تحشیه از

۱- فورت ولیام کالج کی اردو خدمات، ص ۲۸۵؛ ارتقای نثر ادبی، ص ۴۰-۱۳۹.
۲- فورت ولیام کالج کی اردو خدمات، ص ۲۲۶.
۳- گیل کرست اور اس کا عهد، ص ۳۲-۱۳۰؛ ارتقای نثر ادبی، ص ۹-۱۳۱.
۴- مأخذ پیشین.



ابوالخیر کشفی در مکتبه خیابان ادب، لاهور (پاکستان) چاپ شد. باغ و بهار مرتّبهٔ ممتاز منگلوری نیز در به‌سال ۱۹۶۶م منتشر شد. در هند نیز باغ و بهار مرتّبهٔ مولوی عبدالحق، چاپ دانشگاه اسلامی علیگره بسیار مقبول نظر واقع شده است.

میر امّن دهلوی، همچنین نو طرز مرصع، تألیف میرزا عطا حسین را که به زبان فارسی است، به اردوی ساده و شیرین ترجمه کرد.

گنج خوبی: این کتاب ادبی و علمی اردو از میر امّن دهلوی می‌باشد. اصل گنج خوبی کتاب اخلاق محسنی تألیف واعظ کاشفی است که یکی از آثار بلند پایهٔ فارسی در زمینهٔ علم اخلاق به شمار می‌رود. گنج خوبی اردو یکی از نصاب‌های درسی فورت ویلیام کالج بود[1]. زبان و اسلوب گنج خوبی ساده و آسان و روان است و میر امّن در دیباچهٔ کتاب غیر از تمجید از دکتر گیل کریست به شرح زیبایی از ساختمانهای شهر کلکته هم پرداخته است.

اقبال‌نامه و ده مجلس: سیّد محمّد بخشش، سیرالمتأخرین تألیف منشی غلام حسین را با عنوان اقبال‌نامه[2] و ده مجلس[3] راکه اساس و منبع آن روضة الشهدای واعظ کاشفی می‌باشد، به زبان اردو ترجمه کرد. باید دانست که کتاب سیرالمتأخرین غلام حسین مأخذ معتبری راجع به تاریخ بنگاله قرن نوزدهم میلادی است. نسخهٔ خطّی اقبال‌نامه و ده مجلس در انجمن آسیایی کلکته برای استفاده دانشوران و پژوهشگران محفوظ است.

تاریخ بهمنی: میرزا کاظم علی جوان یک باب از تاریخ فرشته را که احوال و وقایع دولت بهمنیه را دارا می‌باشد، در سال ۱۸۰۹ م به زبان اردو ترجمه کرد. توماس رویک در ضمیمهٔ کتاب انگلیسی Annals of the College of Fort Williams به ذکر تاریخ بهمنی پرداخته است[4]. امّا جای تاسف است که تاریخ مذکور به چاپ نرسیده و

۱- کلکته کے قدیم اردو مطابع اور ان کی مطبوعات، ص ۱۴۶؛ فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۳۴۹؛ بنگال کا اردو ادب، ص ۶-۱۱۲. ۲- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۵۵
۳- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۰-۲۲۰؛ بنگال کا اردو ادب، ص ۲۳۰.
۴- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۲۶

دستنویس آن کتاب نیز پیدا نیست.

تاریخ شیر شاهی: در زمینهٔ تاریخ نویسی، این کتاب دارای اهمیّت زیاد است. تاریخ شیر شاهی توسّط مظهر علی خان به اردو ترجمه شد. مصنّف متن اصلی این کتاب عباس خان کبکور بن شیخ علی سروانی است. این اثر بنام تحفهٔ اکبر شاهی نیز معروف است. نویسندهٔ این کتاب احوال و وقایع جنگ میان همایون پادشاه سلسلهٔ گورکانی هند و شیر شاه سوری و شکست افواج مغول به دست شیر شاه و مسافرت همایون به ایران را به تفصیل شرح داده است. تاریخ شیر شاهی منبعی معتبر مربوط به زمان همایون شاه و شیر شاه است. سبک نگارش ترجمهٔ اردو کاملاً ساده و روان است. نسخهٔ این کتاب به زبان اردو دارای ۱۶۶ صفحه است که در انجمن آسیایی کلکته محفوظ مانده است.

جهانگیر شاهی: مترجم این کتاب مظهر علی خان ولا است[1]. ولا در دانشکدهٔ فورت ویلیام ریاست و استادی رشتهٔ هندوستانی (اردو) عهده‌دار بود. اجداد ولا از اصفهان به هند مسافرت کرده و در شاهجهان‌آباد (دهلی) اقامت گزیدند. وی در شاهجهان‌آباد متولّد شد و در اوایل زندگانی با دربار نوابان و شهزادگان دهلی و لکهنو روابط نزدیکی داشت. ولا به‌واسطهٔ آقای اسکات با دکتر گیل کریست آشنایی پیدا کرد و سپس در دانشکدهٔ فورت ویلیام به کار ترجمه و تألیف اشتغال ورزید. وی حد اقل هفت اثر فارسی و اردو را ترجمه و تألیف کرد. جهانگیر شاهی و تاریخ شیر شاهی از آثار مهم در زمینهٔ تاریخ هند می‌باشد. کتاب جهانگیر شاهی ترجمهٔ اقبال‌نامهٔ جهانگیری فارسی تألیف معتمد خان، است که به سال ۱۸۰۹م در دورهٔ لُرد مینتو (Lord Minto) فرماندار هند به اردو ترجمه شد. در کتاب معتمد خان، نه تنها به شرح احوال جنگ و فتح پرداخته، بلکه اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دورهٔ امپراتور اکبر و جهانگیر شاه را با کمی مبالغه و مدح سرایی، چنانکه شیوهٔ آن دوره بود، بیان می‌کند[2]. سبک تحریر و ترجمهٔ ولا جالب و روان و دلچسپ است. نسخهٔ دستنویس جهانگیر شاهی در کتابخانهٔ انجمن آسیایی

۱- گیل کرست اور اس کا عهد، ص ۲۱۷.
۲- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۲۶

کلکته مشتمل بر ۷۸۸ صفحه موجود است.

تاریخ آشام: مؤلّف این کتاب، میر بهادر علی حسینی در دانشکدهٔ فورت ویلیام سمت میر منشی را بعهده داشت. حسینی فتح عبریه تألیف ولی احمد شهاب‌الدّین طالش را بنام تاریخ آشام به‌اردو برگرداند. بنا به تحقیق و بررسی سیّد مغیث الحسن مؤلّف اردو مطابع، تاریخ آشام به‌سال ۱۸۰۵م از سوی چاپخانهٔ هندوستانی انتشار یافت[۱]. فتح عبریه کتابی مفید و پر ارزش راجع به فتح آسام به دست میر محمّد سعید از سرداران اورنگ‌زیب گورکانی می‌باشد. چون نویسندهٔ کتاب در رکاب میر محمّد سعید در سفرهای جنگی کوچ بیهار و آسام بوده است، بر اهمیّت این کتاب می‌افزاید. طالش، میدان زد و خورد و واقعات جنگ و فتح را خود مشاهده نمود. وی این اثر را به سال ۱۸۶۳م به اتمام رسانید. فتح عبریه یکی از مأخذ معتبر و اصیل در مورد تاریخ آسام به شمار می‌رود.

اجداد میر بهادر علی حسینی از سبزوار ایران، در دوران فرمانروایی شاهان مغول، قدم به‌سرزمین هند گذاشته و در دهلی ساکن شدند. حسینی در جستجوی شغل به‌کلکته سفر کرد و در دانشکدهٔ مزبور شاغل گردید. وی در دانشکده کتاب نثر بی‌نظیر و اخلاق هندی را ترجمه و تألیف کرد. از این کتابها اخلاق هندی[۲] که ترجمهٔ اردو از مفرح القلوب فارسی، اثر مفتی تاج‌الدّین می‌باشد، مقبول مردم عامه شد. بایست خاطر نشان ساخت که مأخذ مفرح القلوب فارسی هتوپداش سانسکریت است.

در پایان باید گفت که هدف از تأسیس دانشکدهٔ فورت ویلیام آموزش و آشنا کردن مقامات و سران انگلیسی با زبان و ادبیات و فرهنگ هند بود. در این دانشکده آثاری پرارزش در زمینهٔ تاریخ، داستان، مذهب، فلسفه، فقه اسلامی، اخلاق، تذکره و ادبیات ترجمه و تألیف شد. این دانشکده بطور غیر مستقیم در ترویج و اشاعت زبان فارسی در

۱- کلکته کے قدیم اردو مطابع اور انکی مطبوعات، ص ۶۷؛ فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات، ص ۵۴۶.

۲- گِل کرست اور اس کا عهد، ص ۱۹۳.

شبه قارهٔ هند خدمات شایسته و ارزنده‌ای را انجام داد که قابل تمجید و تحسین و درخور مطالعه و بررسی دقیق می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱- گِل کرِست اور اسکا عهد (اردو)، محمّد عتیق صدیقی، دهلی‌نو، ۱۹۷۹م.

۲- بنگال کا اردو ادب (انیسوین صدی مین) (اردو)، جاوید نهال، کلکته، ۱۹۷۴م.

۳- ارباب نثر اردو، مولوی سیّد محمّد، دهلی، ۱۹۷۷م.

۴- کلکته کے قدیم اردو مطابع اور انکی مطبوعات، سیّد مقیت الحسن، کلکته، ۱۹۸۲م.

۵- فورت ویلیام کالج کی اردو خدمات (اردو)، عبیده بیگم، لکهنو، ۱۹۸۳م.

۶- گنج خوبی، خواجه احمد فاروقی، دهلی‌نو، ۱۹۶۶م.

۷- ارتقای نثر ادبی، شهناز انجم، مکتبهٔ جامعه دهلی، ۱۹۸۵م.

۸- ایندو - ایرانیکا سری ۲۵، ۱۹۷۲م، شمارهٔ ۴-۱.

۹- *Sahebs and Munshis*, Sisir Kumar Das, Calcutta, 1978.

۱۰- Bengal Past and Present, Vol. No. 41-2, 1920.

۱۱- *A History of Fort William College*, G.S.A. Ramking.

۱۲- *Annals of the College of Fort William*, Thomas Raeluck, Hindustani Press, Calcutta, 1819.

۱۳- Gilchrist and the Language of Hindustani, S.K. Kidwai, New Delhi, 1972.





فارسی زایندهٔ فرهنگ نو و پاسداران آن در شبه قارهٔ هند

○ دکتر عبدالقادر جعفری
دانشگاه الهآباد، الهآباد

فارسی زبانی است چند بعدی و جامع الاطراف. از هر زاویه‌ای که به آن نظر افکنیم، جلوه‌ای تازه و ابعاد کشف ناشده‌ای را در آن می‌یابیم که درخور مطالعهٔ ویژه و بحثی جداگانه می‌باشد؛ زیرا فارسی فقط یک زبان نیست بلکه یک فرهنگ است، و کاملاً یک ضابطهٔ حیات است که مقصود از فرهنگ، طرز فکر و اندیشه و عمل است.

هند و ایران از زمان قدیم تا به امروز روابطی ناگسستنی داشته‌اند. وقتی مسلمانان با زبان شیرین فارسی وارد این کشور پهناور شدند، نه تنها به صورت جدا از مردم هند زندگی نکردند، بلکه با نبوغ و هوش و خدمات ارزنده خود بر ساکنان بومی این کشور حاکم شده و با کمک زبان فارسی فرهنگ و تمدن جدیدی را که بنیانش بر موازین اخلاقی، انسانی، اتحاد ملّی و بشریت قائم بود، به وجود آوردند. فرهنگی که می‌توان آن را فرهنگ هند و ایرانی نامید.

حق این است که همین فرهنگ هند و ایرانی در اندیشه و عمل این کشور یک تغییر شگرف و تحوّل عمیق معنوی را به وجود آورد. همین زبان و فرهنگ است که پیام انسانیت به عالم بشریت داد. همین زبان و فرهنگ است که محکم‌ترین وسیلهٔ دوستی و محبت میان مردم مذاهب مختلف شد. وقتی این ادبیات با جلال و شکوه خود وارد این دیار شد، همان ترانه‌های دلچسب و روح انگیز مولانا جلال‌الدّین رومی:



از محبت تلخ‌ها شیرین شود　　وز محبت مسها زرین شود
از محبت سجن گلشن می‌شود　　بی‌محبت روضه گلخن می‌شود
از محبت مرده زنده می‌شود　　وز محبت شاه بنده می‌شود

یا این گفتهٔ حافظ:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

که در ایران سروده شده بودند، بار دیگر در سرزمین هند از زبان سخن سرایان فارسی هند سروده شد.

ناگفته نماند که عوامل بشری و انسانی که پشتوانه و شالودهٔ جامعهٔ انسانی است، بدون پشتوانه‌ای استوار از ارزشهای انسانی یک ملّت و کشور هر قدر هم از نظر مادی پیشرفته باشد، پایدار نمی‌ماند. البتّه منظور از ارزشهای معنوی، همه فضائل و خصائص عالی اخلاقی، همهٔ عواطف و احساسات والای انسانی، همهٔ زیبایی‌های هنری و بالاتر از همه روح فداکاری و کارهای مصلحانه اجتماعی و فرهنگی است و زبان فارسی دارای این مشخصات همه جانبه است. نکتهٔ قابل توجه اینکه زبان با فرهنگ پیوندی ناگسستنی دارد. هر زبان آیینهٔ یک فرهنگ است و هر فرهنگ یک زبان جداگانه دارد. این امری است مسلم که فارسی یکی از شیرین‌ترین زبان‌های جهان است و شنونده را به‌سوی خود جلب می‌کند و این زبان هر جا که رسید، بلافاصله مقامی پیدا کرد و تأثیر فرهنگی خود را به جای نهاد. در هند هم عدهٔ بزرگی از شعرای فارسی عواطف عالیه انسانی را در شعرهای دلاویز نمایان کرده و از وفا و محبت سخن گفتند و به جای جفا و رنجیدن، طریق صبر و وفا سپردند. از لذایذ دنیوی دامن کشیده، در راه سلوک گام نهادند و در زمان‌های مختلف بی‌درنگ و پیاپی انسان‌ها را به دوستی فراخوانده و ترانه‌های دل انگیز؛ انسانی، اخلاقی و دینی سرودند. در این مقاله به بحث پیرامون چهار تن از این شعرا: خسرو، فیضی، غالب و اقبال می‌پردازم که در زمان خود مشعل‌های فروزان

فرهنگ ایرانی را برافروختند.

شعرای نامبرده با اشعار دل انگیز خود، مردم هند را باوجود اختلاف مذهبی که میان آنان وجود داشت، در یک رشتهٔ حیاتی حیرت انگیز و شگفت آور بگونه‌ای مسالمت آمیز پیوند دادند. به‌گفتهٔ اینها در هر مذهب عناصری مشترک وجود دارد که همه مردم را به یک دیگر نزدیک می‌کند و بدین وسیله آنان را به مسالمت با یکدیگر فرا می‌خواند، پس نخست شعر خسرو را مورد سنجش قرار می‌دهم.

خسرو: خسرو شخصیتی است که در هر زمان مورد توجّه خاص دانشمندان هند و ایران بوده است. خسرو نابغه‌ای است دارای جنبه‌های مختلف. او شاعری است صوفی برای عارفان و عاشقان خدا، چنانکه مثنوی‌هایش مواد گوناگونی راجع به شبه قارهٔ هند را فراهم می‌آورد. او با فخر و مباهات تمام هند را میهن خود می‌داند. به قول او هندی‌ها برجستگی‌های ویژه‌ای دارند که بدین قرار است: علم و دانش میان آنها رواج بیشتری دارد. به‌زبان‌های مختلف جهان زود دسترسی پیدا کرده و مانند اهل زبان سخن می‌گویند و می‌نویسند. چنانچه دربارهٔ خودش هم گفته:

من به‌زبان‌های کسان بیشتری   کردم از طبع شناسا گذری

شاعر از حوادث روزگار متأثر می‌شود و از این سبب شعرش نه فقط برای تفنن طبع بلکه آیینهٔ تاریخ هم می‌باشد. مثنوی‌های خسرو هم دارای چنین مشخصاتی می‌باشد. خسرو در مثنوی‌هایش، فقط ستایش گر ممدوحان خود نیست بلکه یک مورخ و سنجش‌گر عادل نیز می‌باشد. مثنوی‌های وی از هر جنبه دربارهٔ جامعه هندی همچون اوضاع سیاسی و اقتصادی، حالات جنگ و جدال، تمدن و فرهنگ این دیار، مذاهب و عقاید هندوان و مسلمانان بحث می‌کند. خسرو می‌گوید در این کشور علم و فن مقام شایانی دارد و مخصوصاً در این دیار وداها، مرقع خوبی برای مذهب، سیاست و جامعه وجود دارد. مثنوی‌های خسرو مملو از عواطف بشری است، از این جهت خوانندهٔ هر طبقه را سوی خود جلب می‌کند. خسرو نود کتاب تألیف کرد که در همه آنها این عواطف

به طور احسن نمایان است.

بالاتر از همه خسرو می‌خواهد اصول حق و حقیقت و رفتار صواب را به جامعهٔ بشری تلقین نماید. او می‌گوید:

مرو گرد هر در که نانت دهند | در کعبه زن تا امانت دهند
رهی رو که در نیک نامی کشد | خیالی مپز کان بخامی کشد
بهر کاری از راستی کن شعار | که هم رسته گردی و هم رستگار
وگر کاری از دین فروتر بود | مکن گرچه شمشیر بر سر بود
جوی بهره کردن زکسب حلال | به‌از گنج بردن به‌غصب و وبال
حلال آن کسی را دهد بر که اوی | به‌کشت هنر آب ریزد به‌خوی
هنر کو مثال است در نار دود | هنرمند را سرنیاید فرود
گدایی که هست از هنر بهره‌ور | به از پادشاهزادهٔ بی‌هنر
هر آن شعله کز آتش تیز رست | به‌پیراهن خویش گیرد نخست

پس اگر گفته شود که شخصیت خسرو قران السعدین است هیچ مبالغه نیست.

فیضی: فیضی در زمانی می‌زیست که فارسی و فرهنگ ایرانی در هند به‌اوج خود رسیده بود. اشعار فیضی گذشته از تمام محاسن ادبی، نه فقط آینهٔ ذهن وقاد اوست و ترجمان حقیقی عهد اکبری نیز هست که چگونه مردم آن روزگار به‌صورت مسالمت آمیزی زندگی می‌کردند. او می‌گوید:

امشب که سپهر بی‌هلال است | در طبع زمانه اعتدال است

بیت مزبور اتحاد و روابط دوستانه اهالی کشور را بیان می‌نماید که چگونه مردم هند در همه جنبه‌های زندگانی راه اعتدال می‌پیمایند. فیضی در مثنوی نل دمن اندیشه‌های خودش را دربارهٔ اتحاد و بشر دوستی ابراز نموده است.

نل دمن داستان عشقی هندی می‌باشد که بنیانش بر مهابهارات کتاب مقدس هندوان استوار است. فیضی ترجمه دو بخش از مهابهارات را به‌فارسی انجام داده است. از

تصانیف وی بر می‌آید که اهالی کشور هند با یکدیگر رفتاری دوستانه داشته‌اند. فیضی راستگویی را اساس زندگی خویش قرار داده و توانایی تشخیص میان خیر و شر را پیدا کرده بود. به عقیدهٔ او راستی موجب نجات آدمی و شکست دشمنان است. صدق مایهٔ آسایش وجدان و فراغت و برای ملل و اقوام، موجب پیشرفت است. زیرا حیات اجتماعی بر اعتماد و اطمینان به یکدیگر استوار است.

از اوست:

برق استغنا نیفتد جز بدلهای خراب
آری این آتش نه سوزد هر خس و خاشاک را
طعنه بر فیضی مزن زاهد بپرس از گلرخان
پاک دامانی رندان گریبان چاک را



محمل دوست گذارند و ره کعبه روند
هرزه گردان که ندانند ره راست زکج
نه لب آگه بود از حرف تمنا نه زبان
حرف عشق است که بیرون بود از هر مخرج

غالب: از شعرایی است که در پاسداری زبان و فرهنگ و آگاهی ملّت خویش پیشقدم بود. او در زمانی می‌زیست که بساط دولت مغول برچیده می‌شد. جامعه به جنجال، هیاهو و شورش دچار گشته بود. هند که مرکز بزرگ علمی و ادبی و روحانی بود، به دست فاتحان جدید که مخالف سرسخت این علوم و فرهنگ بودند، افتاده بود. در این اوضاع نابسامان غالب کوشید تا فرهنگی که بنیانش بر صدق و صفا، راستی و پاکبازی استوار بود، مصون و محفوظ بماند. او در حال و هوای دوران خویش گفته:

هوا مخالف و شب تار و بحر طوفان خیز   گسسته لنگر کشتی و ناخدا خفته است

غالب عشق و محبت را جزو آدمیت می‌دانست، لذا می‌گفت:

ای خاک درت قبلهٔ جان و دل غالب   کز فیض تو پیرایهٔ هستیست جهان را

در نظر وی عالم آینه‌ایست برای کسی که محرم اسرار بوده و با راز درون آشنا باشد:

عالم آینهٔ راز است چه پیدا چه نهان　　تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب

برخی از اشعارش از لحاظ اخلاقی دارای اهمیّت فراوان است. او انسان را برترین مخلوق خدا می‌داند. از این جهت عقیده دارد که انسان باید در گفتار و کردار یکی باشد. او مردمان را به پاکی و راستی و استغنا دعوت می‌کند:

نرنجم گر بصورت از گدایان بوده‌ام غالب　　بدارالملک معنی می‌کنم فرمانروائی‌ها

غالب روح توکل در انسان می‌دمد و می‌گوید که این تکیه گاهی بزرگ در مصائب حیات است. گاهی شعرش آگنده با راز و نیاز و امید است و این نیاز و امید خواننده را بسی مفتون و مجذوب می‌سازد:

خوشا جانی که اندوهی فروگیرد سراپایش

زنومیدی توان پرسید لطف انتظار ما

غالب از اسلام و شعائر اسلام دور نبود و ذات باری تعالی را نور محض می‌انگاشت، و از ریاکاری دوری می‌جست:

زنهار از آن قوم نباشی که فریبند　　حق را به سجودی و نبی را به درودی

غالب عقیده دارد که اگرچه مذاهب راه‌های جداگانه دارند ولی مقصودشان یکی است. از این جهت ما نباید با یکدیگر مخاصمت داشته باشیم:

مقصود ما ز دیر و حرم جز حبیب نیست　　هر جا کنیم سجده بدان آستان رسد

از کلام وی اندیشهٔ اتحاد ملّی و بشری جا به جا می‌تراود؛ به‌ویژه مثنوی وی «چراغ دیر» دلیلی است روشن بر اعتقاد وی به اتحاد ملّی و بشری که در آن اندیشه‌های اتحاد و محبت به وضوح آشکار است. حقیقتاً این کاروان زبان و فرهنگ که:

زجامی و عرفی به‌طالب رسید　　زعرفی و طالب به‌غالب رسید

همواره روان است:

چو غالب ز هندوستان رخت بست　　بجای وی اقبال دانا نشست

یقین دان سخن دانی باستان　　بماند به هندوستان جاودان



اقبال: در شعر خود از پراکندگی و زبون حالی کشور غمگین است و می‌خواهد این بیماری همه‌گیر را درمان بخشد. از این جهت نغمه‌های پر سوز بر می‌دهد و داروی درد می‌بخشد و معالجه می‌نماید. می‌خواهد مردم به‌سوی دوست بروند تا شفا یابند. می‌گوید:

گفت ای دیوانۀ ارباب عشق　　جرعه‌ای گیر از شراب ناب عشق

سنگ شو آیینۀ اندیشه را　　بر سر بازار بشکن شیشه را

او عقیده داشت شخصیت بشر فقط در محیط آزاد می‌تواند رشد کند. از این جهت می‌کوشید تا حقوق اولیه بشری برای همه ملّت‌ها و همه مردم جهان بدون ملاحظۀ نژاد، مذهب یا طبقۀ خاص تأمین شود. زیرا به گفتۀ او: "فقط یک وحدت است که می‌توان به آن متکی بود و دلبستگی پیدا کرد و آن وحدت برادری انسان‌ها است که ما فوق نژاد، ملّیت، رنگ و زبان است". در ضمن او بر این باور بود که اسلام تنها دین انسان ساز است که می‌تواند جامعۀ انسانی را در زندگی مادی و معنوی کاملاً رهبری نماید و اقوام و ملل مختلف جهان را متحد ساخته و پیش برد. تاریخ ادیان گواهی می‌دهد که در زمان قدیم دین فقط به صورت منطقه‌ای وجود داشت، فقط اسلام، دین را به صورت جهانی مطرح کرد و همین فارسی است که این دین را در ادبیات دلاویز و دل انگیز خود جا داده است.

او همواره کوشید که مردم شبه قاره هند محبت و اتحاد را سرمشق و ایده‌آل خود قرار داده تا موفقیت به دست آید. او می‌گوید:

وادی عشق بسی دور و دراز است ولی　　طی شود جادۀ صد ساله به آهی گاهی

پس می‌بینیم اقبال دارای شخصیتی همه‌گیر است. حقیقتاً اندرز و سروده‌هایش برچمدار عظمت انسانی است. او می‌خواهد روح تازه‌ای در پیکر شعر فارسی با قالب‌های تازه، دل انگیز و دلنشین با آمیزش تعالیم فرهنگ مشترک به جهانیان بدمد و چون سخنش از دل بر می‌آید و جلای تازه دارد، لذا بر دل‌ها می‌نشیند.

پس به اختصار توان گفت که فرهنگ فارسی نه فقط برای ما و ایرانیان مایۀ افتخار است بلکه برای بنی نوع انسان سودمند و قابل فخر و مباهات است.





سهم قصبهٔ جهجّر
در ترویج زبان فارسی در ایالت هریانه

○ دکتر چَنْدَرْ شیکهر
دانشگاه دهلی، دهلی

در اثر انحطاط نیروی مرکزی شاهان گورکانی هند، بحرانی دوجانبه این کشور را فراگرفت. از یک سو، نیروهای داخلی که قبلاً جزو دولت پادشاهان مغول بودند و در زمان گذشته قدرت گردن کشی نداشتند (مانند مراتها و سیک‌ها و جاتها) علیه سلطنت پادشاهان مغول علم بلند نمودند و حکومت‌هایی مستقل و آزاد به وجود آوردند. اکثر رؤسای این حکومت‌های مستقل پیش از آن به عنوان رئیس و جاگیردار و استاندار و حاکم بودند و علاوه بر آنکه نیازهای نظامی حکومت مرکزی را تأمین می‌نمودند، قسمتی از درآمد قلمروی خود را نیز به بیت المال مرکزی می‌پرداختند. امّا بعد از درهم شکستگی حکومت مرکزی این عدّه خودشان را رؤسای مستقل و آزاد آن مناطق اعلام نمودند[1]. دوّمین لطمه‌ای که به نیروی مرکزی وارد شد، از جانب خارج بود و بعضی‌ها به ایما و اشاره نیروهای داخلی، به هند هجوم آوردند و برخی در اثر ضعف حکومت مرکزی برای غارتگری و یغما به این کشور تجاوز کردند[2]. بعدها این تهاجم کنندگان در همین سرزمین متمکن گشتند و بعضی اقالیم این کشور پهناور و بزرگ را تسخیر نموده و

۱- Dr. A. Banerjee & Dr. D.K. Ghose, *A Comprehensive History of India* [Ed.] New Delhi, PPH, Vol. IX, p. 47

۲- *A Comprehensive History of India*, pp. 65.



حکومت‌هایی مستقل تشکیل دادند.

یکی از اهالی افغانستان که در قرن هجدهم وارد هند شد، رئیس قبیلهٔ یوسف زئی، سردار مصطفیٰ خان بود. سردار مزبور در سال ۱۷۱۰م در زمان بهادر شاه اوّل (۱۷۰۷-۱۷۱۲م) وارد هند شد. طبق مؤلّف سیرالمتأخرین و تاریخ جهجُر نوشتهٔ منشی عبدالکریم، مصطفیٰ خان مردی شجاع و دلیر بود. او همراه یک دستهٔ بزرگ از افغانان لاهور را فتح کرده و سپس روی به صوبه اله‌آباد آورد. در آن زمان مهابت جنگ صوبه‌دار اله‌آباد بود. چون عبدالرّسول صوبه‌دار کتک (استان اوریسهٔ کنونی) خودش از قبیله یوسف زئی بود، به منظور مساعدت و کمک مصطفی خان علیه مهابت جنگ وارد جنگ شد. اینها می خواستند که صوبه‌داری استان بنگال را به دست آورند. مهابت جنگ سمت صوبه‌داری استان بنگاله را به عهدهٔ راجه ولب پسر راجه جانکی رام گذاشته بود. در نهایت بین راجه ولب و نیروهای مصطفی خان جنگ‌هایی پی در پی نزدیک پرگنهٔ شاه‌آباد به وجود آمد. در سوّمین جنگ مصطفی خان همراه طرفداران خود به دست راجه ولب که نمایندگی مهابت جنگ و نیروهای مرکزی را داشت، پس از تحمل شکستی فاحش کشته و همانجا به خاک سپرده شد[1].

پسر بزرگ وی مرتضیٰ خان در دربار رگهوجی مراتها پناه‌گزین شد و علیه مهابت جنگ کوششهایی بی‌نتیجه را ادامه داد. در زمانهای بعد او به صوبه‌دار[2] اودھ نواب ابومنصور خان صفدر جنگ پیوست و بعدها در دوران وزارت نواب آصف‌الدّوله پسر شجاع‌الدّوله[3] به دهلی رفت و با وزیر مزبور منسلک گشت و برای مساعدت و کمک به وی در جنگ‌های راجپوت شرکت کرد و شهرت ویژه‌ای به دست آورد. مرتضیٰ خان را بعد از درگذشت در فتح‌پور سیکری به خاک سپردند. جانشین وی نجابت علی خان با

۱- رک: سیرالمتأخرین، ص ۴۵-۵۲۵؛ تاریخ جهجُر، منشی عبدالکریم، جهجُر، ۱۸۶۳م.
۲- راقم السطور اصطلاحات را معادل گذاری ننموده است باینکه سوی تفاهم ایجاد نشود.
۳- نواب محمّد یحیی آصف‌الدوله فرزند شجاع‌الدوله از ۱۲۱۲-۱۱۸۸هـ (۱۷۹۷-۱۷۷۵) نواب صوبهٔ اودھ بوده است.

مادهو راؤ سندیه که بر تخت دهلی تسلّط یافته بود، همکاری کرد و در جنگ لال سوت (۱۷۹۷م) شجاعت کاملی از خود نشان داد و از طرف پادشاه شاه عالم اسدالدّوله نجابت علی خان بهادر جنگ لقب یافت و حاکمیت جهجّر را که در ۷۰ کیلومتری دهلی قرار داشت و در زمان کنونی نزدیک شهر روهتک در استان هریانه واقع شده است به عنوان پاداش از سوی پادشاه دریافت نمود. البتّه حکومت سلسلهٔ نوابان جهجّر بعدها هم ادامه یافت[1].

نواب فیض علی خان پسر نواب نجابت علی خان مرد قلم و سیف بود. در این زمان رواج فارسی در جاگیرها و حکومتهای منطقه‌ای نواحی اطراف دهلی به خصوص بعد از ضعف دولت گورکانیان و تسلّط کمپانی هند شرقی و دولت بریتانیا، دگرگون شد. در سال ۱۸۳۵م اگرچه زبان انگلیسی جایگزین فارسی گردید، امّا هنوز زبان فارسی در میان اهل قلم و دل از رونق نیفتاده بود. در اثر این دگرگونی‌ها شعرا و ادبا به شهرهای لکهنو و حیدرآباد و رامپور و سایر نواحی هجرت کردند، و در آنجا نوشته‌ها و سروده‌های خویش را در سایهٔ قدرت حامیان و دوستداران ادب به قلم در آوردند. شهرک جهجّر هم در آن زمان یکی از محل‌هایی بود که نویسندگان و شاعران به آنجا روی آوردند. نوّابان جهجّر از زبان فارسی حمایت می‌کردند و خودشان نیز اهل سخن و سخن شناس بودند، به همین جهت در قرن هجدهم و نوزدهم کتب متعدّدی در زمینهٔ تاریخ و موضوعات مختلف و آثار متنوع دیگری در این منطقه تألیف گردید. بعضی از این آثار دارای مطالب تاریخ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بود و برخی نیز مشحون از نو نسب‌نامه نویسی است که به عنوان شجره نویسی معروف است که اختصاصاً این شجره نویسی‌ها مربوط به شرح احوال و حسب و نسب و تاریخ سلسلهٔ یک خاندان می‌باشد. در اکثر این شجره نویسی‌ها علاوه بر ستایش ممدوح نسب ممدوح را به حضرت آدم رسانده‌اند. از

۱- برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ تاریخ نوابان جهجّر رجوع شود به تاریخ جهجّر چاپ ۱۸۶۳؛ شجرة الکریم نسخهٔ خطی در آرشیو ایالت هریانه، پنجکوله چندیگر، شمارهٔ ۳۳۹.



جمله این شجره‌نامه‌ها، شجرة الکریم را می‌توان نام برد. تنها نسخهٔ خطّی این شجره، بر روی کاغذ مومیایی، و دارای ۱۷ فوت طول و دو و نیم فوت عرض است. این شجره به خط نستعلیق جلی تحریر شده و عناوین در آن به رنگ قرمز ثبت است و در کتابخانهٔ آرشیو دولتی استان هریانه، پنجکوله (نزدیک چندیگر) به شمارهٔ م/۳۳۴ در فهرست دستنویس مرقوم می‌باشد. در آغاز شجرة الکریم پس از حمد و نعت و منقبت به جای مدح و ستایش از ممدوح، نویسنده عبدالکریم خان متخلّص به مشتاق راجع به ضرورت تألیف آن می‌گوید "سبب تحریر شجره بر ضمیر منیر دانشوران صاحب تدبیر پوشیده نماند که نیرنگی زمانه ناهنجار... شبی بر زبان اکثری از یاران یگانه تاسفانه گذشت که صدها کتب تواریخ و سیر دیده‌ایم الاکتابی که در آن حال سلسلهٔ افغانان یوسف‌زئی مرقوم باشد، از نظر نگذشت خصوصاً حال افغانان قصبهٔ جهجّر کدام کس از ولایت[1] به هند رو آورده هیچیک نمی‌شود"[2].

این کار سترگ را منشی عبدالکریم خان متخلّص به مشتاق به عهده گرفت. در سطر بعدی (شمارهٔ ۱۶۱۵/۱۴) در این مورد توضیح می‌دهد "آنگاه این معنی توسن طبع فقیر را تازیانه گردید، خواستم که شجره افغانان را تحریر نمایم که ثمره‌اش یادگار نام این گمنام هیچمدان محرر این شجره افغانان مقلد گذشتگان المتوکل... یعنی عبدالکریم خان المتخلّص به مشتاق جهجّری خواهد بود" در این ارتباط منشی عبدالکریم نزدیک به ۷۰ کتاب تاریخ و رساله‌ها و نوشته‌هایی متفرق را برای گرد آوری اطلاعات مهم دربارهٔ تاریخ سلسلهٔ یوسف‌زئی بویژه شاخه‌ای که در شهرک جهجّر توطن داشتند، مطالعه کرد.

در قرن هجدهم میلادی بعضی مورخین افغانان را همریشه یهودی‌ها قرار دادند. افغانان به‌منظور رفع این اتهام، دست به شجره‌نویسی زدند و اتّصال خودشان را

۱- به معنی خارج.

۲- شجرة الکریم، سطر ۱۲ (این نسخه که به شکل طومار است، هر سطر دارای نزدیک به ۴۰-۳۸ کلمه می‌باشد).

به حضرت آدم از طریق پیامبر اسلام (ص) نشان دادند. منشی مزبور که این شجره را در سال ۱۲۶۴ هـ/۱۸۴۸ م به قلم آورد، می‌نویسد که: "علاوه بر کتاب (متذکره) رساله‌های بسیار اهم از تورات، انجیل و قرآن مجید و نیز از دانشوران واقف‌کار و سیاحان روزگار... بکوشش و سعی تمام تحقیق نموده و سخنهایی بلااختلاف را قیاس کرده در این شجره بقید تحریر در آوردم و این شجره را بنام خود ترتیب دادم و به اسم شجرة الکریم موسوم ساختم. در آخر مصرعه قطعهٔ هذا از شجرة الکریم نهاد یافته می‌شود و تاریخ از حضرت آدم نوشته‌ام و بصد تلاش و تردد برای دفع فساد... تا هر فرقه از این طایفه حتّی الامکان واقف النسب بوده خود را از دیگری منسوب نسازد و سخنهایی بی‌تحقیق را از بعضی متهم ساخته... را قابل اعتبار نداند"[1].

بعد از این توضیحات، نگارنده، تاریخ ورود افغانان یوسف‌زئی به هند را آغاز می‌کند. در ابتدا شجرهٔ خودش را می‌نویسد و طبق روال آن زمان سلسلهٔ نسب خودش را هم به حضرت آدم می‌رساند: "سلسلهٔ نسب این احقرالعباد یعنی کریم خان به بیست و پنج واسطه به ملک رحمت که از ولایت به هندوستان آمده و به قیس عبدالرشید ملقّب پتهان و به هفتاد و هشت واسطه به افغنه بن اربا... و یکصد و هشت (واسطه) به حضرت آدم می‌رسد و صاحب مجمع الانساب اسامی اجداد فقیر را به این وجه ایراد می‌نماید که کریم خان بن قایم خان... بن حضرت آدم علیه السلام آغاز شجره گره‌گشایان سلسلهٔ سخن و تازه کنندگان فسانه کهن و بادیه پیمایان مراحل محبت... محرران رنگین طبیعت و مورخان جادو تقریر اشهب جهندهٔ قلم را در میدان بیان چنان گرم عنان نموده‌اند" بعد از آن به اثبات ولایت افغانان در محدودهٔ افغانستان آن زمان می‌پردازد. در حاشیه به قلم دیگری بعضی مطالب راجع به جنگ هابیل و قابیل مرقوم است. زبان نسخهٔ مزبور ساده و دارای بعضی الفاظ محلّی می‌باشد. بعضی جاها اشعار خودش را هم مشمول مطالب نموده است. همچنین علاوه بر تاریخ اولیه افغانان راجع به فرقه‌های مختلف افغانان هم

۱- مأخذ پیشین، ص ۷-۲۵.

مطلبی نوشته است: "ذکر در بیان افغانان متفرقه: بدانکه بعضی طوایف دیگر که خود را پنهان می‌گویانند و اوشان از این فرقه نیستند، چنانچه فرملی و خطائی. امّا فرملی از ساکنان موضع فرمل‌اند که از جمله توابع کابل و غزنی است وجه تسمیه فرمل به ایشان معلوم است که نام لب آب است، هر کس که بر آن سکونت دارد، آن را فرملی می‌گویند امّا اجداد این قوم به دست یکی از مشایخ صوفیه اولیاءالله که اسم مبارک ایشان شیخ محمّد سلمان بود، به شرف اسلام و بیعت مشرف شده‌اند و شیخ محمّد در سلسلهٔ افغانیه بسی بزرگ و صاحب کرامت گذشته است" غیر از این راجع به قبیله‌هایی دیگر مانند خطائی، بختیاری، اشتروانی، وردک و هنی وغیره تفصیل خوبی داده است. همچنین آتش پرستان حدود کابل را هم ذکر کرده است. سیّد محمّد گیسودراز که از شاخهٔ هنی‌ها بود، هم مشمول این مطالب است. مختصر اینکه این شجره را می‌توان منبع عمدهٔ اطلاعات تاریخ افغانان و فرقه‌های گوناگون آنان برای بررسی جامعه شناسی و تحریر تاریخ آنان قرار داد[1].

کتاب دیگری که قابل توجّه می‌باشد، ممتازالامثال است. ممتازالامثال هم به ایمای نواب فیض علی خان به رشتهٔ تحریر آمده بود. نسخهٔ این کتاب به سه جلد در موزهٔ انگلیس لندن موجود است. جلد سوّم کمی از آخر ناقص است. نواب فیض علی خان از نگارندهٔ این کتاب خواهش نمود که امثال و حکمی را که در آن ناحیه رواج دارد، در کتابی جمع کند تا این ضرب الامثال به عنوان یادگار باقی‌ماند. چون امثال و حکم جزو زبان مکالمه و محاوره می‌باشد و در عامه و خاصه هر دو مورد استفاده قرار می‌گیرند، از نظر جامعه شناسی این اثر وسیله‌ای برای انعکاس جامعه و سلیقه و آداب و رسوم یک ناحیه محسوب می‌شود. در این ارتباط بایست گفت که هند در قرن هجدهم و نوزدهم از وضع

۱- آخرین نواب این سلسله عبدالرحیم خان در سال ۱۸۵۷ هنگام نخستین جنگ استقلال هند استاندار جنرال متکاف راکه از دهلی به جهجّر گریخته بود، امان داد اما فشار افواج هندی وی را مجبور کرد که از آنجا برود. در نهایت نواب نامبرده توسط انگلیسها در سال ۱۸۵۸ م بنابر همین تقصیر در بازار چاندنی چوک دهلی بدار کشیده شد.

سیاسی خراب و نابسامانی برخوردار بود، و همچنین وضع اجتماعی و اخلاقی هم رو به انحطاط بود. از مطالب کتب تاریخ هویداست که دربارها و مرکزهای مهم حتّی خانقاه‌ها و مراکز دینی نیز کانون فساد اخلاقی شده بودند[1]. این تغییرات و تحوّلات روی جامعه هم تأثیر گذاشته بود، چنانکه دواوین و کلیات شعرای این زمان این وضع نابسامانی را منعکس می‌سازد. کلیات جعفر زتلّی شاعر معروف قرن هجدهم یکی از امثال را زبان فحش قرار داده است. در نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم از طرف دولت انگلیس نگهداری این قبیل کتب قدغن شده بود[2]. کتاب ممتازالامثال همچنانکه گذشت دارای ضرب الامثال است که بین مردم عامه تکلّم می‌شد و اغلب آنها پُر از الفاظ نامربوط و رکیک می‌باشد. امّا کار خوبی که در این کتاب انجام داده شده است، آن پندهایی است که در آخر همه ضرب الامثال به‌کار رفته است. زبان این کتاب اگرچه اردو است، امّا آمیزش اشعار فارسی و اصطلاحات و ضرب الامثال فارسی هم در آن فراوان است، مانند:

«برات عاشقان بر شاخ آهو» و غیرها[3].

نواب فیض علی خان شاید در سپتامبر سال ۱۸۴۵م از دنیا رفت و به همین جهت نیز این کتاب به پایه تکمیل نرسید. در حالی که تاریخ قطعی تألیف این کتاب در جایی مرقوم نیست، امّا در اختتام جلد دوّم مؤلّف می‌نویسد:

۱- رک: برای تفصیل:
Reign of Muhammad Shah, Z. U. Malik, Asia Publishing House, Bombay, 1977; *The Crisis of Empire in Mughal Northern India*, Muzaffar Alam, Oxford University Press, Delhi, 1986; *Muraqqa-e Dehli of Dargah Quli Khan*, translated into English by Dr. Chander Shekhar & Shama Mitra Chenoy, Deputy Publication, Delhi, 1989, [especially introduction]

۲- مجموعهٔ مقالات گارسان دتاسی، گزارش تحوّلات زبان هندوستان، انجمن ترقی اردو هند، دهلی ۱۹۲۳م.

۳- رک: جلد دوّم (جلد اوّل این کتاب توسّط جناب عبادت بریلوی در مجلّهٔ تحقیقات مرکز علمی لاهور پاکستان و معرفی جلد دیگر این کتاب توسط راقم السطور در مجلّهٔ سه ماهی اردو ادب انتشارات انجمن اردو ترقی هند در سال ۱۹۸۵م به چاپ گردیده است).

"جلد اوّل جلد ثانی ختم از فضل خدا گشت روز عید رمضان زابتدا تا انتها"

سبب نوشتن (به زبان اردو) در جلد اوّل این طور ثبت شده است:

نگارنده سبب اجتماع ضرب الامثال کا یه ہے که اکثر حاضرین اور همنشین متفق هوکر تذکره ضرب الامثال کا درمیان مین لاتے تھے لیکن اصل مطلب اور وجه وضع کسی مثل کی نه پاتے تھے التجا طرف اس نیازمند اسدالدّوله ممتازالملک نواب فیض علی خان بهادر هزبر جنگ المتخلّص به ممتاز که لائی که ظاهر کرنا امثال کا کرے یه خلش اور خلجان هماری خاطر سی اتهائین. اپنی تئین سبب کم فرصتی که امورات مالی و ملکی و مطالب ضروری در پیش رهتی اتفاق بیان مطالب اصلی ضرب الامثال کا نه هوتا... نام اس کتاب کا ممتازالامثال رکّها".

از تحریر بالا آشکار است که در این زبان که بعدها اردو نام یافت، باوجود تصرّف صرف و نحو زبان هندوستانی بسیاری از کلمات و ترکیبات فارسی در نوشته‌های نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم رواج داشته است، و حتّی افعال فارسی را عیناً به زبان هندوستانی ترجمه نمودند و همچنین ترکیب ساختن جمع هم به روش عربی و فارسی بوده است، مانند: «امورات» که جمع الجمع می‌باشد. تضمین و آمیزش اشعار و اصطلاحات فارسی در زبان هندوستانی نیز مورد استفاده زیادی داشت، چنانکه هدف از گردآوری ضرب الامثال جلد سوّم هم به زبان فارسی توضیح داده شده است:

بماند سالها این نظم و ترتیب زما هر ذره خاک افتد بجایی
غرض نقشی‌ست کز ما یاد ماند که هستی را نمی‌بینم بقایی

دومّین امری که از این نوشته روشن می‌شود، این است که در آن زمان آمیزش اصطلاحات و اشعار فارسی در زبان اردو نشانهٔ دانشمندی شمرده می‌شد. حتّی بعداً در قرن بیستم هم زبان اردو را پر از ترکیبات و اشعار فارسی می‌یابیم. همین امر در ممتازالامثال بچشم می‌خورد، چنانکه از نظر زبان شناسی هم این کتاب دارای ارزش بسیاری می‌باشد. شهرک جهجّر در نزدیکی مرز ایالت راجستان واقع شده است و این

ناحیه‌ای است که آنجا به‌گویش «باگری» نطق می‌شود و لهجه‌اش کمی ثقیل و لحن آن نزدیک به فارسی افغانستان می‌باشد. همچنین در شهرهای ریواری و نارنول و روهتک و هانسی و حصار و سرسه در نزدیکی مرز ایالت راجستان نیز همین گویش با اندکی تفاوت زبان مکالمه مردم این ناحیه است.

از آنجا که کتاب مزبور که دارای الفاظ کثیر فارسی است، بعضی الفاظ فارسی آن از ویژگی محلّی برخوردار است (مانند کلمهٔ «داری» به‌معنی کنیزک و لذا برای تألیف تاریخ زبان اردو گویش‌های زبان هریانه یکی از مهم‌ترین منابع زبان‌شناسی می‌تواند بشمار رود.

مختصر اینکه جاگیر نامبرده و دیگر حکومت‌های محلی این قبیل در این ناحیه زبان فارسی را رونق بخشیدند، چنانکه امروزه نیز الفاظ و ترکیبات و اصطلاحات فارسی در زبان و گویش‌های این منطقه وجود دارد.





مخلص بنارسی

○ خانم دکتر شمیم اختر
دانشگاه هندویی بنارس، وارانسی

نام او اسیرالحق، لقبش اسدالله و «مخلص» تخلّص می‌کرد. از نجبای بنارس بود. حکیم مولوی عبدالمجید در تذکرۀ خود مسمّی به سماعة الاخیار و حضرت محبوب الحق در معیارالشعراء، بندرابن داس خوشگو در سفینۀ خود، لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی در گل رعنا و ابراهیم خلیل در صحف ابراهیم ذکر این صوفی صافی و شاعر بلند پایه را آورده‌اند. امّا متأسفانه هر یک از این تذکره نگاران ذکر او را با نهایت اختصار به رشتۀ تحریر آورده‌اند. لذا نه تنها در این آثار تاریخ تولّد و وفاتش مشخص نیست، بلکه در تذکره‌های بندرابن داس خوشگو و لچهمی نراین دربارۀ تخلص وی نیز اشتباهی رخ داده است. چراکه هر دو این بزرگان نام او را غلام اسد بنارسی و یا فقط اسد بنارسی ذکر کرده‌اند. البتّه نویسندگان سماعة الاخیار و معیارالشعراء نام او را اسیرالحق اسدالله مخلص بنارسی ثبت نموده‌اند. مخلص در دیوان خود لفظ مخلص را به طور تخلّص نوشته است.

لچهمی نراین در گل رعنا نوشته است که وی در سال یک هزار و یکصد و شانزده در بنارس می‌زیست و برای تذکرۀ خوشگو سه چهار بیت داده بود. امّا این تاریخ اشتباه است و نیز دربارۀ سن مخلص هم توضیح نمی‌دهد. لچهمی نراین و خوشگو هر دو می‌نویسند که وی برای تذکرۀ خوشگو سه چهار بیت داد، امّا بر اهل نظر پوشیده نیست که خوشگو سفینۀ خودش را در سال یک هزار و یکصد و سی و هفت (۱۱۳۷) هجری

شروع و در سال یک هزار و یکصد و چهل و هشت (۱۱۴۸) هجری به پایان رسانید. بنابراین ملاقات مخلص در سال یک هزار و یکصد و شانزدهم با خوشگو و برای تذکرهٔ او بالمشافه بیت دادن هم ممکن نیست و از این ظاهر نمی‌شود که در آن هنگام مخلص چند سال عمر داشته است.

ابراهیم خلیل در صحف ابراهیم نوشته است که اسد بنارسی در زمان فردوس آرمگاه می‌زیست و بعضی از بیت‌های وی می‌نمایاند که مخلص را عمر طولانی حاصل شده بود، چنانکه در بیتی می‌گوید:

این موی سفید بروی سیاه ما　　　صبح است خنده می‌زند بر گناه ما

در اواخر عمر به سبب ضعف پیری از روشنی چشم محروم شده بود. از یک بیت دیگر ظاهر می‌شود که شاید مخلص تقریباً زیاده از صد سال زندگی کرده بود، چنانچه:

ای که از طول امل صد ساله ره طی می‌کنی　　　این بنای خشت برباد نفس بینیم ما

دربارهٔ خانواده‌اش فقط می‌دانیم که از فاروقی زادگانِ بنارس بود چرا که خوشگو و شفیق اورنگ‌آبادی هر دو در تذکرهٔ خود همین آورده‌اند و حضرت محبوب‌الحق در معیارالشعراء نوشته است که از نجبای بنارس بود.

ذکر مفلسی و بیچارگی و بی‌سروسامانی در بسیاری از اشعار مخلص بیانگر بیگانگی وی از عیش و عشرت دنیاست. امّا واضح است که مفلسی و ناداری مخلص به سبب تنگی معاش نبود، بلکه طبع عرفانی، آن بزرگ را از همه علائق دنیا به دور می‌داشت. چنانکه گفته است:

با علایق مجتمع چون غنچه باش　　　رنج ندهد خار دامن چیره را

در بیت زیر این خیال بی‌نیازی را به طور دیگر می‌بینیم:

رندان می پرست زکونین فارغ‌اند　　　کردند صرف باده کثیر و قلیل را

و در یک بیت دیگر می‌گوید:

دل نیز رمید از بر من　　　سامان سفر نماند ما را

و یا:

در مدعای دل همه حیرانی است و بس　　آسودگی دهد دل بی‌مدعا مرا

آنکه دل پر مدعا را حیرانی و پریشانی می‌داند، چطور ممکن بود که سروسامانی دنیا را در نگاه خود جای دهد. لذا جایی که ذکر حیات مخلص می‌آید، طرز زندگیش را نمی‌توانیم فراموش کنیم. در یک بیت می‌گوید:

صوف پوش و صومعه صافی کش میخانه‌ایم

داد بدمستی دهیم و نیک هشیاریم ما

این صوفیِ صافی به سلسلهٔ خانقاه رشیدیه واصل بود. چنانکه محبوب الحق در تذکرهٔ خود و حکیم مولوی محمّد عبدالمجید در سماعة الاخیار او را در زمرهٔ خلفای حضرت قمرالحق شمرده‌اند. قمرالحق سومین سجاده نشین خانقاه رشیدیه بود. حکیم مولوی عبدالمجید در سماعة الاخیار می‌نویسد که مخلص به قمرالحق خیلی ارادت می‌داشت و مخلص را خلافت ایشان هم حاصل شده بود. او در وصف مخلص می‌نویسد که از همهٔ خلفا قمرالحق کامل‌تر و شاخص‌تر بود. بین هر دو پیر و مرشد رابطهٔ بسیار نزدیکی برقرار بود، چنانکه این جذبه را به طور واضح در کلام مخلص می‌بینیم و حتّی دو و یا سه غزل مخلص در ردیف قمرالحق سروده شده و در دیوان او شامل است. به طور مثال:

زهر دری که برانی بران، ندارم باک　　ز آستانهٔ عشقم مران قمر الحق

و در بیت دیگر می‌گوید:

بجان و دل ز دو عالم اسیر خویش کنی　　بجز تو هر چه بود وا رهان قمر الحق

مخلص به مرشد خود و نیز به سلسلهٔ قادریه چشتیه عشق بی‌پایان می‌داشت و شجره‌نامه‌ای منظوم برای این سلسله مشتمل بر سی و هشت بیت سروده است. این شجره را صاحب سماعة الاخیار از گنج فیاضی اخذ نموده و در تذکرهٔ خود شامل کرده است که آغاز آن چنین است:

ای که بودت مایهٔ بود همه / وی وجود تست مسجود همه
مر دو عالم از عدم ایجاد تست / آنچه ما داریم با خود داد تست
کارساز بندهٔ بیچاره‌ام / در بیابان هوس آواره‌ام
صرف شد عمرم در این آوارگی / از تو خواهم چارهٔ بیچارگی

مخلص به خانوادهٔ حضرت قمرالحق هم محبت و ارادت بی‌پایان داشت و همین سبب بود که مادهٔ تاریخ به مناسبت ازدواج نورالحق پسر حضرت شاه فصیح‌الدّین ملقب به محبوب الحق و نوهٔ حضرت قمرالحق گفته است. این تاریخ ازدواج نورالحق مشتمل است بر نه بیت و در سماعة الاخیار ثبت می‌باشد. آخرین بیت آن به شرح زیر است:

عروس سال بنمود این چنین چهر / که تابان باشد از هم این مه و مهر
(۱۱۷۱ هـ)

در فراگرفتن علوم مخلص، تذکره نگاران هیچ ننوشته‌اند، امّا بعد از مطالعه کلام وی ظاهر می‌شود که مخلص بنارسی گذشته از زبان عربی و فارسی در علوم مروجه مهارت داشته و در تصوّف مقام والایی را دارا بوده است. حضرت محبوب الحق در تذکرهٔ خود دربارهٔ مخلص چنین نوشته است: از عمدهٔ آن دیار است و صاحب جوهر و اعتبار... در علم تصوّف و صاحب تصانیف است.

شاگردان مخلص در بنارس و جونپور و نواحی بنارس هم بودند. خود محبوب الحق از زمرهٔ شاگردان مخلص بود و محبوب الحق خود اعتراف شاگردیش کرده و در تذکرهٔ خود نوشته است: "این فقیر از انوار اوست و فیض پایان نگاه احسان او، منّت او راگر انبار است و محبتش را بجان خریدار. اکثری او را بجونپور هم گذری [افتد] و فقیر از دولت صحبتش بر می خورد".

حکیم مولوی محمّد عبدالمجید دربارهٔ شاگردی محبوب الحق نوشته است که بعد از وصال حضرت قمرالحق در سال هزار و یکصد و شصت و سه، شاگردی مخلص بنارسی را قبول کرد.



از گفته‌های محبوب الحق می‌نماید که مخلص بنارسی گذشته از علم تصوف در دیگر علوم هم رساله‌هایی نوشته بود که امروزه یافت نمی‌شود. امّا دربارهٔ شعرگوئی او تردیدی نیست چنانکه خوشگو، لچهمی نارائن و خلیل ابراهیم همه نوشته‌اند که "وی در رسائی خود اهل ذوق و شوق است و از کلام این طایفه حظی وافر داشته... صاحب دیوان رنگین است. اشعارش مجمع صناعت متقدمین و متأخرین، کلامش خالی از دل نیست".

حکیم مولوی عبدالمجید در وصف شعر او بدین صورت ذکر کرده است که مخلص در شعر و سخن مذاق صحیحی می‌داشت و در کلام وی پاکیزگی بود.

بنده یک نسخهٔ خطّی دیوان وی را از کتابخانهٔ دارالمصنّفین اعظم‌گره دریافت کردم. این نسخه دیوان مخلص مشتمل است بر تقریباً شش هزار بیت. تعداد غزلهای مخلص تقریباً ششصد و چهل و نه و تقریباً پانزده رباعی هم در دیوان او شامل است. چنانکه ذکر نموده‌ام مخلص بنارسی یک شجره‌نامهٔ منظوم نیز دربارهٔ سلسلهٔ قادریه چشتیه گفته است. به نظر می‌رسد که دیوان دیگری هم از او موجود باشد. چراکه هر دو این اشعار و بعضی از ابیاتی که تذکره نویسان در تألیفات خود جمع آوری نموده‌اند، در این نسخه شامل نیست. نکتهٔ مهم این است که مخلص خود در یک بیت ارادهٔ ترتیب دادن دیوان دیگری را هم ظاهر کرده و گفته است:

رشتهٔ طول امل تافته دارم مخلص   که بشیرازه کنم دفتر دیوان دیگر

امّا معلوم نیست که ارادهٔ ترتیب دادن دیوان دیگر را صورت عمل داد یا نه. بیت‌های مخلص از بادهٔ عرفانی لبریز است. او بندهٔ عشق است و عشق و محبت، سوز و گداز و سلاست و حلاوت، شیرینی و سادگی و دلکشی، همهٔ لطائف شعری در کلام وی وجود دارد. برای مثال چند بیت از دیگر اشعار او نقل می‌شود:

باز در بزم حریفان می‌روم   سرخوش و مست و غزلخوان می‌روم

هست در پیراهن من یوسفی   زان بسوی سر گریبان می‌روم

موركی لنگم لیک از جذب شوق — جانب تخت سلیمان می‌روم
جلوه فرما ای مه بی‌مهر ما — قطره زن چون ابر گریان می‌روم
در هوای سیر برج معنوی — همچو مه در ابر پنهان می‌روم
ساقیا می ده که در طرف چمن — چون نسیم نوبهاران می‌روم
اهل مجلس غافلند از سیر ما — همچو شمع از خویش خندان می‌روم
غنچه وش دل تنگ مخلص از غمش — بهر گلگشت گلستان می‌روم

شرب مخلص رندی و سرمستی بود و اگرچه خود در این باره می‌گوید:

شرب رندان ما مخلص مپرس — باده نوشی و غزل خوانی بود

شوق غزل سرایی در مخلص چنان تأثیر کرده بود که از هر گلشن سخنی خوشه چینی کرده و رنگ قدما، متوسطین و متأخرین را هم اختیار نموده بود. چنانکه در اشعار خود نه فقط از حافظ و سعدی و هلالی و صائب، حزین و قادر نامبرده است، بلکه غزل‌هایی نیز به استقبال از غزل‌های آنان سروده است. چنانکه به استقبال از حافظ هفت یا هشت غزل سروده است.

در اینجا فقط به ذکر دو غزل اکتفا می‌نماییم. مطلع غزل حافظ:

غلام نرگس مست تو تا جدا رانند — خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند

و مخلص گوید:

نمی خورند چو زاهد فریب حور و قصور — گدای کوچهٔ میخانه هوشیارانند
بکش پیاله چو مخلص بگفتهٔ حافظ — «که مستحق کرامت گناه‌کارانند»

مطلع دیگری از غزل حافظ:

بنال بلبل اگر با منت سرباریست — که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست

مخلص در استقبال از این غزل حافظ هفت غزل سروده و در مقطع یکی از این غزل‌ها می‌گوید:

خوشست مصرع حافظ بحال ما مخلص — که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست



قبلاً ذکر شده است که مخلص از معاصرین حزین بود و گمان می‌رود که مخلص در بنارس با شیخ علی حزین ملاقات کرده باشد. لذا ممکن نبود که به استقبال از غزل حزین شعر نگوید و چنانکه به نظر می‌رسد، مخلص به استقبال غزلی از حزین دو غزل سروده و در دیوان خود شامل کرده است. این دو بیت از غزل مورد نظر حزین است:

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد — در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله — در خون نشسته باشم چون باد رفته باشد

و دو بیت از غزل مخلص:

عمری که بی‌گل و مُل ناشاد رفته باشد — فصلِ بهار رنگین برباد رفته باشد
ساقی شراب خم ده کاین دور بی‌وفا را — جز جام هرچه باشد از یاد رفته باشد

همچنین است دو بیت از غزل دیگر مخلص:

شادم اگر زدستت بیداد رفته باشد — فریاد گر زسهوی فریاد رفته باشد
درکوچه‌های زلفش ره می‌برد اسیری — کز بند هر دو عالم آزاد رفته باشد

غزل دیگری از حزین در ردیف «سوخت» است که یک بیت از آن نقل می‌شود:

مدّتی شد که زدشت آبله پایی نگذشت — جگر از تشنگی خار بیابانم سوخت

و مخلص نیز این طور می‌سراید:

لب جان بخش تو ای جان جهان جانم سوخت — بخت برگشته ببین چشمهٔ حیوانم سوخت

و در مقطع این غزل مخلص این طور می‌سراید:

مصرع شعر حزین در دل مخلص تخلید — جگر از تشنگی خار بیابانم سوخت

همان‌طور که گفته شد مخلص در استقبال از غزل‌های صائب و برخی از دیگر شاعران بنام نیز غزل‌هایی سروده است. امّا باید دانست که مخلص طرز نو هم دارد.

درپایان باید گفت که مخلص بنارسی فقط موضوع یک مقالهٔ کوچک نیست، بلکه مخلص یک موضوع گستردهٔ تحقیقاتی بوده و امید می‌رود که کسی انجام این مهم را به عهده گیرد.



پارسی‌گویان هندوی لکهنو

○ دکتر محمد تقی علی عابدی
دانشگاه لکهنو، لکهنو

با مطالعهٔ تاریخ ایران و هند درمی‌یابیم که زبان فارسی توسط یکی از غلامان سلطان شهاب‌الدّین غوری و از طریق ایرانیان به هند راه یافت. سلاطین دهلی (مملوک، خلجی، تغلق، سادات و لودی) و پادشاهان گورکانی هند (بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان، اورنگ‌زیب عالمگیر و بهادر شاه ظفر) گسترش و ترویج این زبان را حمایت کرده و مشوق فارسی گویان بودند و به همین جهت فارسی را به عنوان زبان رسمی دربار برگزیدند. علاقه و توجّه اکبر و خانخانان به شعرا و ادبای فارسی خیلی شهرت دارد. بعضی شعرای ایرانی مانند عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و صائب تبریزی و غیره از ایران به هند هجرت کرده و به دربار و امرا و وزرای این پادشاهان پیوستند. در همین زمان بعضی از شاعران هندی مانند غنی کشمیری و فیضی دکنی وغیره در افق ادب فارسی بسیار درخشیدند و این خود حاکی از آن است که در آن زمان هندیان فارسی را خوب یاد گرفته بودند و به زبان فارسی تصنیف و تألیف می‌نمودند.

به‌گواهی تاریخ، سهم دانشوران و عالمان هندی (مسلمان و غیر مسلمان) در شعر و ادب و ریاضی و طب و تذکره و تفسیر و حدیث و غیره بسیار است. اگر کسی این آثار علمی را بشمرد، خواهد فهمید که تعداد آثار عالمان هندی کم از آثار عالمان ایرانی نیست. باید گفت که نویسندگان، ادیبان و شعرای هندو مذهب شبه قاره سهم بسزایی در خلق آثار علمی و ادبی داشته‌اند که از این میان شعرا و نویسندگان ذیل و آثار آنها قابل ذکر هستند:



ریاضی: ۱- دستورالحساب، منشی اندرمن.

۲- رسالهٔ جیوتش، منشی بستی رام.

۳- زیج محمد شاهی، سوای جی سنگه.

۴- مجمع الحساب، گهاسی رام دهلوی.

۵- زایچه‌نامه، کرپا ناته کهتری و غیره.

تاریخ: ۱- تذکرة الامرا، کیول رام.

۲- تاریخ دلگشا، راجه بهیم سین.

۳- گلستان هند، راجه درگا پرشاد.

۴- تاریخ احمد خانی، نول رای.

۵- مآثر نظامی، منشا رام.

۶- واردات قاسمی، کلیان سنگه.

۷- لب التواریخ، بندرابن مل.

۸ و ۹- مآثر آصفی و مآثر حیدری، لچهمی ناراین شفیق اورنگ‌آبادی.

لغت: ۱- بهار عجم، لاله تیک چند بهار.

۲- مصطلحات وارسته، سیالکوتی مل وارسته.

تذکره: ۱- سفینهٔ خوشگو، بندرابن داس خوشگو

۲- تذکرهٔ شعرای هندو، دیوی پرشاد بشّاش.

۳- سفینهٔ عشرت، درگا داس عشرت.

۴- سفینهٔ هندی، بهگوان داس هندی.

۵- همیشه بهار، کشن چند اخلاص.

۶ و ۷- شام غریبان و گل رعنا، لچهمی ناراین شفیق اورنگ‌آبادی.

انشاء: ۱- انشای مادهو رام، منشی مادهو رام.

۲- صفات کائنات، سیالکوتی مل وارسته.

۳- انشای بی‌نقاط، کالکا پرشاد نادان.

در زمینهٔ شعر هم بسیاری از شعرای هندی غیر مسلمان هستند که اسامی آنان در تاریخ و تذکره‌ها محفوظ است. برای این منظور باید به تذکرهٔ شعرای هنود اثر دیوی پرشاد بشاش و تذکرهٔ روز روشن اثر محمّد مظفر حسین صبا و دیگر تألیفات مربوطه رجوع گردد. برخی از این شعرای غیر مسلمان نه تنها در انواع شعر از غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و قطعه طبع آزمایی کرده‌اند بلکه نعت و منقبت و سلام و مرثیه رسول (ص) و آل رسول (ع) هم سروده‌اند. تا جایی که می‌توان چند جلد ضخیم از این آثار را جمع آوری کرد. علاوه بر این، اشعاری متعلق به واقعهٔ کربلا هم به تعداد قابل ملاحظه در دست است.

منظور از این مقالهٔ مختصر این است که برخی از گویندگان غیر مسلمان فارسی‌گوی لکهنو را که شعر اسلامی، یعنی مدح و مرثیه و سلام رسول (ص) و آل رسول (ع) سروده‌اند، در ابتدا مختصراً معرفی و سپس نمونه‌ای از آثار مربوط به مدح و سلام و مرثیه این شعرا آورده می‌شود:

۱- دیوی پرشاد شامل: متعلّق به خانوادهٔ کایستهای لکهنو بود. لکهنو یکی از مراکز مهم فرمانروایان مسلمان هند بود. در لکهنو گروهی از بزرگان علم و ادب مانند چهنو لال دلگیر و منشی رام پرشاد ساکسنا و منشی تاج بهادر غریب و مهاراجه تکیت رای و راجه بلاس رای و راجه نرمل داس و مهاراجه جهاؤ لال و راجه بهوانی مهرا و غیره زندگی می‌کردند که از ارادت‌مندان امام حسین (ع) بودند. و هر سال در ماه محرم در خانهٔ خود علم و تعزیه و ضریح نصب کرده و مجالس روضه خوانی برپا می‌کردند. بعضی از آنها در زبان‌های مختلف مانند اردو و فارسی و هندی شعر رثای هم سروده‌اند. از جمله گویندگان اهل لکهنو شاعری متخلص به شامل هم است. او گفته است:

ای درد میازار مرا اینقدر امشب   بگذار که دستی بنهم زیر سر امشب
چون تعزیه‌داران به‌سر نعش دل ما   غم مرثیه خوانست و الم نوحه گر امشب[1]

۱- نوابی عهد کے هندؤں کا فارسی ادب میں یوگدان (سهم هندوان در ادب فارسی در عهد نوابان)، دکتر نریندر بهادر سریواستوا، مطبع نظامی، رامپور، ۱۹۷۹ م، ص ۳۲.

۲- راجه الفت رای الفت: وابسته به خانوادهٔ کایستهای لکهنو بود. پدر وی لال جی بود. لال جی در مرثیه‌گوئی شهرت بسیار داشت. الفت شاگرد مولوی احسان الله و معاصر نواب واجد علی شاه[۱] حاکم اوده بود. الفت بسیار تحت تأثیر کیش اسلام بویژه واقعهٔ کربلا قرار گرفته بود. لذا او در شهادت امام حسین (ع) مرثیه سرایی آغاز کرد و به‌زودی در میان مرثیه سرایان به مرتبه والایی رسید. او هر سال در ماه محرم در خانهٔ خود حسینیه‌ای درست و مزین ساخته و مجلس حسین برپا می‌کرد و برای این مجلس مردمان را دعوت می‌نمود و در مجلس بر مصائب امام حسین (ع) بسیار گریه و زاری می‌کرد.

الفت رای الفت هفت بند ملاّ محمّد کاشی را به صورت مخمس تضمین نمود. اوّلین بند ملاّ کاشی این است:

السلام ای سایه‌ات خورشید رب العالمین — آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
مقصد تنزیل بلغ مظهر اسرار غیب — مطلع یتلون شاهد مقطع حبل المتین
مفتی هر چار دفتر خواجهٔ هر هشت خلد — داور هر شش جهت اعظم امیرالمؤمنین[۲]

و راجه الفت رای در این بند مخمس خود را چنین تضمین کرد:

السلام ای مدح تو آیات قرآن مبین — السلام ای ذات پاکت کعبهٔ علم و یقین
السلام ای پایه‌ات تاج سر عرش برین — السلام ای سایه‌ات خورشید رب العالمین
آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین

مهبط نورالهی مصدر آثار غیب — مخزن سر سلونی مطرح انظار غیب
معدن علم لدنی مشرق انوار غیب — مقصد تنزیل بلغ مظهر اسرار غیب
مطلع یتلون شاهد مقطع حبل المتین

پنج نوبت‌زد بنامت نه‌فلک در هشت خلد — ربع مسکون از سه حرفش گشته بکسر، هشت خلد
زیر حکمت در دو عالم هفت کشور هشت خلد — مفتی هر چار دفتر خواجه هر هشت خلد
داور هر شش جهت اعظم امیرالمؤمنین[۳]

۱- فرهنگ سخنوران، دکتر عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، ۱۳۴۰ هـ.ش، ص ۵۲.
۲- مجموعهٔ هفت بند، ۱۲۵۸ هـ، ص ۲-۱. ۳- همان.

۳- **راجه رتن سنگه زخمی:** معروف به صبوری فرزند رای بالک رام پسر راجه بهگوان نیز از طبقهٔ خانوادهٔ کایستهای لکهنو بود. راجه بالک رام وزیر مهاراجه جهاؤ لال بود. زخمی به تاریخ ۲۳ محرم ۱۱۹۷هـ/۱۷۸۲م در لکهنو چشم به جهان گشود. وی در نظم و نثر کمال کامل داشت و به زبان‌های عربی و انگلیسی کاملاً مسلّط بود. زخمی شاگرد میرزا محمّد حسین قتیل و استاد نصیرالدّین حیدر حاکم اوده بود. او در آغاز داروغه‌ای بیش نبود و بعدها به عنون میر منشی به دربار آورده شد. وی در زمان محمّد علی شاه (حاکم اوده) تا منصب امیرالانشایی ارتقاء مقام یافت. از آثار زخمی به زبان فارسی معیارالزمان، جام گیتی نما، سلطان التواریخ و شرح گل کشتی را می‌توان نام برد.

راجه رتن سنگه زخمی نیز در استقبال از هفت بند ملاّ کاشی، هفت بند ذیل را سروده است:

السلام ای مشرق انوار رب العالمین	ماه برج برتری مهر سپهر داد و دین
پادشاه ملک هستی عز و شرف	عالم اسرار عالم عالم علم و یقین
مطلب از من کنت مولی مدعا از انما	مقصد از وحی اطیعوا باعث اکمال دین
سرور دین دستگیر ما زپا افتادگان	عیب پوش ما گنهکاران شفیع المذنبین
ساقی کوثر لواء الحمد را صاحب لوا	رهنمای خلق روز دین بفردوس برین[1]

۴- **کنور دولت سنگه شکری:** فرزند راجه رتن سنگه زخمی است. شکری در لکهنو متولّد شد و نزد پدر خود تحصیل کرد و در اندک زمان شاعری آغاز نمود. او علاوه بر غزل، رباعی هم سروده است. دیوان شکری[2] در کتابخانهٔ تاگور دانشگاه لکهنو محفوظ است. دو نمونه از مراثی وی به شرح زیر می‌باشد:

خنجر چو بر گلوی شه انس و جان زدند	سر بر زمین ملایک هفت آسمان زدند
فریاد از آن زمان که اسیران اهل بیت	در قتل‌گاه آمده آه و فغان زدند

۱- مجموعهٔ هفت بند، ۱۲۵۸هـ، ص ۲-۱.
۲- شمارهٔ RP/۸۹۱/۵۵۱/۵۲۱۳۵ کتابخانهٔ تاگور دانشگاه لکهنو.

خون شد دل حسین چو اعدا بجای آب — تیری بحلق اصغر تشنه دهان زدند
زینب به‌گریه گفت برادر شهید شد — چون کوس فتح اهل ستم ناگهان زدند
جسمی که یافت پرورش از شیر فاطمه — شمشیر و تیر و نیزه و خنجر بر آن زدند
عالم بچشم سبط پیمبر سیاه گشت — چون اهل کین به سینهٔ اکبر سنان زدند
دریای خون روان شده در دشت ماریه — از بسکه دست و پای بخون کشتگان زدند
شکری بگریه دست بسر زن درین عزا
کامروز دست بر سر خود انس و جان زدند



می‌زنند آه بسر دست عزیزان حسین — می‌رود بهر وغا یوسف کنعان حسین
چون کمر بست پی رفتن میدان ستم — دست زد دختر معصوم بدامان حسین
شاه فرمود که در خیمه نشین با مادر — از پدر باش جدا یکنفس ای جان حسین
ناله می‌کرد دریغا که بتول زهرا — بیکسی بود عیان از رخ تابان حسین
بسکه راضی برضای صمدی بود آن شاه — گشت هر زخم نمایان لب خندان حسین
عوض مهر عروسی سر خود کرد نثار — نور ایوان حسن شمع شبستان حسین
شکری از آتش دوزخ خطری نیست مرا
شکر صد شکر که هستم زغلامان حسین

۵- بهگوان داس بسمل (هندی): بسمل نیز به طبقهٔ کایست تعلّق داشت و کالپی وطن آبا و اجدادی وی بود. بسمل علاوه بر هندی به زبان‌های عربی و فارسی نیز تسلّط داشت. بعد از مطالعه دواوین شعرای فارسی، شاعری را آغاز نمود. وی یکی از شاگردان رای سرب سنگه دیوانه بود[1] و در ابتدا «بسمل» و در آخر عمر «هندی» تخلّص اختیار نمود. بهگوان داس هندی تذکره‌ای بنام سفینهٔ هندی تألیف کرد و در این تذکره قصیده‌ای در نعت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام سروده است. بعضی

۱- فرهنگ سخنوران، ص ۶۳۵

اشعار قصیده به قرار زیر است:

اکنون بظل سیف شهی می‌روم که او ــ بر ظالمان همیشه زند بی‌شمار تیغ
شاه عرب علی و ولی نایب رسول ــ او را عطا نموده خدا ذوالفقار تیغ
آن نخل بند گلشن دین نبی که زد ــ در خرمن حیات عدو مشعله بار تیغ[1]

هندی کتاب دیگری به عنوان رسالهٔ سوانح النبوة هم تألیف کرد که مشتمل است بر احوال رسول (ص) خدا و دوازده امام (ع). هندی این کتاب را بر طبق فرمایش سیدّ خیرات علی به نگارش در آورد[2].

در پایان باید خاطر نشان ساخت که در هند شعرای فارسی زبان غیر مسلمان بسیاری بوده‌اند که نعت رسول (ص) خدا و منقبت و سلام، تهنیتِ اهل بیت طاهرین و اصحاب رسول را سروده‌اند، و این خصوصیت را فقط اهل هند دارند که بعضی از شعرای غیر مسلمان اندیشهٔ خود را برای شعر اسلامی وقف کردند. البتّه تنی چند از شعرای مسلمان نیز در مدح بعضی از اولیاء آیین هندو اشعاری سروده‌اند. ملک محمّد جائسی که در تصنیف خود به نام پدماوت رهنمایان هندو را مدح کرد و همین طور علامه دکتر محمّد اقبال در مدح گورو نانک اشعاری سرود. بنابراین می‌توان گفت که هندوستان یکی از مراکز مهم یکپارچگی مذهبی جهان است که در آنجا پیروان کیشهای مختلف اولیاء و رهنمایان کیشهای دیگر را مورد ستایش و تمجید قرار داده‌اند.



۱- سفینهٔ هندی، بهگوان داس هندی، تصحیح عطاءالرّحمن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۹۵۸م، ص ۲۲۷.

۲- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سیّد علی رضا نقوی، مطبوعات علمی، تهران، ۱۹۶۴م، ص ۵۰۳. از تحقیقات دکتر سیّد علی رضا نقوی معلوم می‌شود که او به جز تذکرهٔ سفینهٔ هندی هیچ کتاب دیگری از آثار هندی را دریافت نکرد.



سهمِ هندوانِ بنگاله در مطالعات زبان و ادبیات فارسی

○ دکتر محمّد امین «عامر»
دبیرستان دولتی، کلکته

سیر ترویج و مطالعهٔ زبان و ادبیاتِ فارسی در بنگاله که در اوایل قرن سیزدهم میلادی با ظهور حکمرانان مسلمان شروع شده بود، تاکنون نیز ادامه دارد. در طی این دورانِ طولانی که کم و بیش هفتصد سال طول کشیده است، به‌سبب حمایت و سرپرستی حکمرانان مسلمان بنگالی از زبان و ادب و فرهنگ فارسی، نه فقط دانشوران مسلمان بلکه بسیاری از رجال برجسته و علما و فضلای هندو نیز از این خطهٔ علم دوست و هنرپرور برخاسته‌اند که خدماتِ ارزندهٔ آنان به‌زبان و ادبیات فارسی را نمی‌توان نادیده گرفت. در این مقالهٔ مختصر خدماتِ بعضی از شاخص‌ترین آنها ذکر می‌گردد.

بهارت چندرا رای ملقب به «گوناکار» از برجسته‌ترین فاضلانِ فارسی در بنگاله بشمار می‌رفت. وی در حدود سال ۱۷۱۲ میلادی در ناحیهٔ بردوان قدم به عرصهٔ حیات گذاشت و در سن چهل و هشت سالگی در سال ۱۷۶۰ میلادی از دنیا رفت. وی کتاب‌های پُرارزشی را به‌زبانِ بنگالی تألیف کرده است که در آنها، بیشتر واژه‌ها، استعارات، تشبیهات، ضرب الامثال زبان فارسی را به‌کار برده است که نشانگر مهارت

وی به زبان فارسی است. کلیات اشعار بهارت چندرا رای به زبان بنگالی با عنوان «بهارت چندرا گرنهابلی» چاپ کلکته، دارای اشعار اردو و فارسی نیز می‌باشد. نمونه‌ای از شعر فارسی او را در ذیل ملاحظه کنید:

باید که گوید رو برو　　　　چون لاله چهره ماهرو
در جانِ من آید خوشی　　　　یادت نبوده جان کشی

مهارشی دیونْدرا نات تاگور (۱۹۰۵-۱۸۱۷ م) پدر شاعر برجسته رابِنْدرا نات تاگور، به‌سبب از برنمودن همهٔ دیوانِ حافظ به «حافظِ حافظ» معروف شد.

راجا رام موهن رای از دیگر برجسته‌ترین دانشوران زبان و ادبیات فارسی در قرن نوزدهم میلادی به‌شمار می‌رود. وی در سال ۱۷۷۲ میلادی در قریهٔ رادها نگر در منطقهٔ هوگلی چشم به‌جهان گشود و در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۲ میلادی در انگلستان فوت کرد. وی در زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشت. رساله‌ای به‌زبان فارسی با عنوان تحفة الموحدین با مقدمه عربی که از مهم‌ترین آثار اوست، در سال ۱۷۹۰ م تألیف‌کرد. وی در این رساله بر اساس نظریهٔ وحدانیت، همهٔ مذاهب عالم را مورد بحث قرار داده است. نمونه‌ای از آغاز رسالهٔ مذکور را ذیلاً ملاحظه بفرمایید:

«خوشا اوقات کسانی که قصد تمیز حالات که در اشخاص از عادت و کثرت موانست حاصل است و تفریق صفات که مقتضیات فطرت نوعی و مزاج شخصی است، می‌دارند و در تفتیش حق و بطلان مقدمات مختلفهٔ اهل مذاهب شتّی بلاطرف احدی بلکه در مسائل مسلم الثبوت جمهور بدون رعایت من قال بقدر طاقت سعی نمایند...»[1]

راجا رام موهن رای اوّلین روزنامهٔ فارسی به‌نام «مراة الاخبار» را در سال ۱۸۲۲ م در شهر کلکته منتشر کرد. وی علاوه بر «مراة الاخبار» روزنامهٔ فارسی دیگری را به‌نام «جامِ جهان نما» در همان سال با نظارت **منشی لاله سدا شکه و هری هردت** از دانشورانِ هندو انتشار داد.

۱- تحفة الموحدین، ص ۱.



کانتی چندرا گوش، نارندرا دیو وشیندرا نات که از دانشورانِ فارسی در بنگاله می‌باشند، رباعیات عمر خیام و قسمتی از منظومات فارسی را به زبانِ بنگالی ترجمه کردند که در ادبیات بنگالی مورد تمجید قرار گرفته است.

نهال چند لاهوری که بیشتر ایام زندگانیش را در شهر کلکته گذراند و در حدود سال ۱۸۲۶ میلادی در همان شهر درگذشت، قصّهٔ گل بکاوَلی را به عنوان «مذهب عشق» از فارسی به زبان اردو به شکل مثنوی در حدود سال ۱۸۰۳ میلادی ترجمه کرد. این مثنوی به زبان اردو خیلی شهرت یافت و مقبول خاطرها گردید.

چاندنی چَرَنْ منشی از ساکنان شهرک سیرامپور در بنگال غربی بود. وی علاوه بر زبان بنگالی به زبان‌های فارسی و اردو نیز تسلّط داشت و کتاب طوطی‌نامه را به عنوان «طوطا اتیاس»[1] در سال ۱۸۰۶ میلادی از فارسی به زبان بنگالی ترجمه نمود.

مهاراجه کلیان سنگهه عاشق (۱۸۲۲-۱۷۴۹ میلادی) یکی از برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان فارسی در بنگاله به شمار می‌رفت. وی سخن سرای فارسی هم بود و تخلّص «عاشق» داشت. از آثار نظم و نثر وی به زبان فارسی می‌توان از خلاصة التواریخ، عجائب البلدان، جدیدالسیر و مجمع القصاید نام برد. نمونه‌ای از عجائب الواردات او ذیلاً درج است:

«لطافت هر گلستان و طراوت هر بوستان از نیستان مرحمت باغبانی است که رنگ آمیزی گلهای گوناگون و نکهت غنچه‌های بوقلمون نمونه‌ایست از نقش طرازی خامهٔ صنعت او و شادابی هر چمن و سیرابی هر گلبن به آبیاری فائق الحب النواستّ که قوّت روئیدگی سبزهٔ مطرا و سرخرویی لالهٔ حمراء انموذجی است از رنگ برداری قلم قدرت او، گلی که در هوایش سینه چاک نیست، قطرهٔ خونیست از رنگ شکسته غنچه که خنده ریز حمدش نباشد، گره‌ایست سربسته گل هستی جاویدش پابند حدوث خزان و

۱- History of Parrot

بهار نیست و فیض بخشی آن فیاض ازل را سببی در کاری نالهٔ دلکش عندلیبه[1].

به غیر از رجال فوق‌الذکر راجه جنم جی مِترا، جی نرائن گوسل (۱۸۲۲-۱۷۵۱ م)، منشی تارنی چَرَنْ مِترا (۱۸۷۳-۱۷۷۲ م)، جی گوپال تار کلنکار (۱۸۲۳-۱۷۷۲ م)، راجه کرشنا دیو بهادر (۱۸۲۳-۱۷۸۱ م)، نیل رَتَنْ حلدار (م: ۱۸۵۴ م)، راجا راجِندَرْ لال مترا (۹۱-۱۸۲۲ م)، کرشن چندر مجمدار، منشی رام چندر، دیوان رام دُلال نندی (۱۸۵۱-۱۷۵۸م)، دیوان راگهو نات (۱۸۳۶-۱۷۵۰ م)، دَیا نات پَنِدِتْ متخلّص به رنگین، رتن لال متخلص به غریب و غیره از دانشوران و شعرای فارسی بنگاله به شمار می‌رفتند.

اینک دربارهٔ چند تن از دانشوران زبان و ادبیات فارسی بنگال در قرن بیستم میلادی که خدمات ارزنده‌ای به زبان و ادبیات فارسی کرده‌اند، ذکر می‌کنیم.

گریش چندرا سین (۱۹۱۰-۱۸۳۵ م) از اهالی داکا و از دانشمندان برجستهٔ عربی، فارسی، اردو، بنگالی و سانسکریت به شمار می‌رفت. وی در حدود بیست و یک کتاب عربی و فارسی را به زبان بنگالی ترجمه نمود که حاکی از استعداد و دانش وی در آن زبان‌ها است. بعضی از کتاب‌های فارسی که وی به زبان بنگالی ترجمه کرد، به قرار زیر می‌باشند:

کیمیای سعادت، تذکرة الاولیا، منتخب حکایات از بوستان و گلستانِ سعدی، بخشی از دیوان حافظ، گلشنِ راز، گنجینهٔ اسرار، مثنوی مولانا روم، مکتوبات صدی فارسی و روضة الشهدا.

سر جادو نات سرکار (۱۹۵۸-۱۸۷۰ م) که یکی از مؤرّخانِ معروف هند بود، به غیر از چند زبان شرقی و اروپایی، زبان عربی و فارسی را هم فراگرفت. استعداد و مهارت وی به زبان و ادبیات فارسی تا حدّی بود که دوستدارانِ زبان فارسی از وی تمجید کرده و به او احترام می‌گذاشتند. وی مآثرِ عالمگیری و احکامِ عالمگیری را از فارسی

۱- ایندو ـ ایرانیکا، سری ۳۷، سال ۱۹۸۴، شمارهٔ ۴-۱، ص ۷۱.

به زبان انگلیسی ترجمه کرد و به چاپ رسانید. ضمن اینکه آئینِ اکبری، و اسنادِ فارسی مربوط به تاریخ مراتها (History of Maratha) و دیگر کتب فارسی را نیز تصحیح کرد.

گذشته از اینها، **پرفسور سینتی کمار چترجی و جگدیش ناراین سرکار** را هم نباید فراموش کرد. اینها از جمله رجال کبار و برجسته و از دانشوران و دوستدارانِ فارسی در هند به شمار می‌روند.

اگر از دکتر **هیرا لال چوپرا** ذکری نشود، این مقاله کامل نخواهد بود. دکتر **هیرا لال چوپرا** (۹۴-۱۹۰۶ م) بعد از جدا شدن پاکستان از هند، از لاهور به کلکته آمد. وی در زمان خود از برجسته‌ترین دانشوران زبان فارسی، اردو، هندی، سانسکریت و انگلیسی به شمار می‌رفت. در مکالمه و نگارش به زبان فارسی جدید قدرت و مهارتی بسزا داشت. او کتاب‌های مقدّس آیین‌های هندو و سیکه یعنی بهگوت گیتا، جاپ صاحب و سیکهِ بانی صاحب را به زبان فارسی برگردانید. وی به زبان فارسی و اردو شعر هم می‌سرود. کتابهایش در زمینهٔ زبان، فرهنگ و ادبیات فارسی به زبان انگلیسی و فارسی آثاری با ارزش به شمار می‌روند. نمونه‌ای از اشعار وی به شرح زیر است:

اینهمه خلقی که شد خلق، عیال الله هست
هیچ کس را ما نمی‌دانیم هست از ما جدا



نوع انسان با محبت بسته می‌باشد بهم
مهر و الفت حُبِّ انسانی است و الله دین ما

در پایان بنا به حسب اطلاع به ذکر کتاب‌هایی می‌پردازیم که در قرن نوزدهم و بیستم توسط هندوان بنگال از فارسی به بنگالی ترجمه شدند:

اسم‌های کتب فارسی	مترجم
۱- ترجمهٔ رستم و سهراب	دویجندرا لال رای
۲- ترجمهٔ رباعیات عمر خیام (منظومه)	کانتی چندر گهش.

۳- ترجمهٔ غزلیات حافظ (منظومه) — کانتی چندر گُهش.
۴- ترجمهٔ غزلیات حافظ (منظومه) — کیشب چندر سین.
۵- ترجمهٔ غزلیات حافظ (منظومه) — سندر نات دت.
۶- ترجمهٔ ریاض السلاطین — رام پَرن گپتا.
۷- ترجمهٔ تحفة الموحدین — جیوتی رَاپیندرا نات داس.

منابع

۱- تحفة الموحدین، راجا رام موهن رای، کلکته، ۱۹۵۰م.
۲- بنگالی هندؤں کی اردو خدمات، شانتی رنجن بھتّاچاریه، کلکته، ۱۹۶۳م.
۳- فورت ویلیم کالج کی ادبی خدمات، دکتر عبیده بیگم، اله‌آباد، ۱۹۸۳م.
۴- فورت ویلیم کالج ایک مطالعه، دکتر سمیع الله، فیض‌آباد، ۱۹۸۹م.
۵- اخبار مشرق (روزنامهٔ اردو)، کلکته، ۱۹۸۳م.
۶- آزاد هند (روزنامهٔ اردو)، کلکته، ۱۹۹۴م.
۷- *History of Bengali Literature*, Dr. Sukumar Sen, New Delhi, 1960, p. 164-9.
۸- *History of Bengali Language & Literature*, Calcutta University, 2nd edition, 1954.
۹- *Studies in the Bengali Renaissance*, Atul Chandra Gupta, Jadaupur University, 1958.
۱۰- *Bengali Literature*, Dr. J.C. Ghosh, Oxford edition, 1948.
۱۱- *Indo-Iranica*, Indian Society, Calcutta, 1971, Vol. 24, No. 1; 1972, Vol. 25, No. 2; 1984, Vol. 37, No. 1-4; 1990, Vol. 43, No. 3-4; 1991, Vol. 44, No. 1-4.





پَنْچَه تَنْتْرَه*

در ادبیات سنسکریت و ادبیات فارسی

○ دکتر حسن رضایی باغ‌بیدی
تهران، ایران

واژهٔ سنسکریت که نخستین بار در حماسهٔ رامایَنه[1] به‌کار رفته، نامی است که هندیان باستان برای زبان خویش برگزیده بودند. این واژه که در اصل به صورت samskrta آمده، صفت مفعولی از ریشهٔ $\sqrt{kr}$ «کردن» و پیشوند فعلیِ sam «هم» و روی هم به‌معنی «همکرده، تکمیل شده، پرورانده و فصیح» است. زبان سنسکریت از زبان‌های هند و ایرانی (شرقی‌ترین شاخهٔ زبان‌های هند و اروپایی) است. زبان‌های هند و ایرانی از جمله کهن‌ترین زبان‌های هند و اروپایی به شمار می‌آیند، تا بدانجا که در میان زبان‌های هند و اروپایی تنها شاخهٔ حِتّی[2] و شاخهٔ یونانی دارای آثاری کهن‌تر از شاخهٔ هند و ایرانی هستند[3].

قصه‌پردازی در هند باستان

هندیان باستان از زمان سرایش وِداها با قصه‌پردازی نیز آشنا بودند. مهمترین ویژگی قصه‌های سنسکریت اخلاقی بودن آنهاست. شیوه‌ای که نویسندگان برای قصه‌نویسی برمی‌گزیدند، بیان حکایت‌های متعدّد در قالب یک حکایت پایه بود. حکایت پایه

---

*- برگرفته از نامهٔ فرهنگستان، سال دوّم، شمارهٔ اوّل ۱۳۷۵.

۱- Ramayana ۲- Hittite

۳- کهن‌ترین آثار حِتّی متعلّق به قرن ۱۷ ق.م. و کهن‌ترین آثار یونانی متعلّق به قرن ۱۴ ق.م است.



چارچوب اثر بود و شخصیت‌های داستان جای به جای به روایت حکایت‌های فرعی می‌پرداختند. این شیوهٔ قصه‌نویسی، بعدها، به ایران و عراق نیز نفوذ کرد و نمونهٔ بارز آن را می‌توان در داستان‌های هزار و یک شب مشاهده کرد.

مهم‌ترین آثار سنسکریت از این نوع عبارت‌اند از: پَنْچَه تَنْتْرَه[1] «پنج فصل» که درباره‌اش به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ شوکَه سَپْتَتی[2] «هفتاد حکایت طوطی[3]»؛ وِتالَه پَنْچَوِیمْشَتی[4] «بیست و پنج حکایتِ دیوِ اجساد».

زمان نگارش پَنْچَه تَنْتْرَه

زمان نگارش پَنْچَه تَنْتْرَه را هِرتل[5]، وینترنیتس[6] و توماس[7] حدود اوایل قرن چهارم میلادی می‌دانند. از آنجا که قدیم‌ترین ترجمهٔ موجود پَنْچَه تَنْتْرَه به زبان سُریانی و در ۵۷۰ میلادی انجام گرفته است و سالیان دراز طول می‌کشیده تا کتابی محبوبیت جهانی یابد و ترجمه شود، و نیز از آنجا که در این کتاب در یک مورد واژهٔ دیناره «دینار[8]» که واژه‌ای عاریتی از لاتینی است، به‌کار رفته است[9]، نسبت دادن آن به اوایل قرن چهارم میلادی چندان ناصواب به نظر نمی‌رسد.

نویسنده و محل نگارش کتاب

نویسنده و محل نگارش پَنْچَه تَنْتْرَه نامعلوم است. بر طبق افسانه‌ای که در مقدمهٔ کتاب آمده است، پادشاهی به نام اَمَرَ شَکْتی[10] که بر مَهیلا روپیَه[11] حکومت می‌کرد

۱- panca tantra ۲- çuka saptati

۳- این مجموعه با عنوان طوطی‌نامه به فارسی ترجمه شده است. در این باره رک: طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار، عماد بن محمّد الثغری، به اهتمام شمس‌الدّین آل احمد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۴- getalapancavimçati ۵- Hertel ۶- Winternitz

۷- Thomas ۸- dinara

۹- لاتینی: denarius، این واژه در فصل ۱ حکایت ۱۳ جملهٔ ۳ به‌کار رفته است.

۱۰- amara çakti ۱۱- mahilaropa

دارای سه پسر نادان به نام‌های وَسو شَکتی[1]، اُوگْرَشَکتی[2] و اَنَنْتَشَکتی[3] بود که راهی برای تربیتشان نمی‌شناخت. به ناچار بزرگان را فرا خواند و با آنان به گفتگو پرداخت. در آن میان، وزیری به نام سُومَتی[4] برخاست و به شاه گفت که چارهٔ کار آن است که سیاست را به زبانی شیرین به آنان بیاموزند و کسی جز وِیشْنُو شَرمَن[5] از عهدهٔ آن کار بر نخواهد آمد. از این رو، شاه وی را به نزد خویش فرا خواند و تربیت فرزندانش را به او سپرد. وِیشْنُو شَرمَن شش ماهه سیاست و مملکت‌داری را در قالب داستان‌هایی از زبان حیوانات به آنان آموخت. این داستان‌ها، بعدها، به قالب پَنْچَه تَنْتْرَه درآمد.

شیوهٔ بیان حکایت‌ها

در هر یک از پنج فصلِ پَنْچَه تَنْتْرَه حکایتی اصلی آمده است که در کنارش حکایت یا حکایت‌های فرعی نیز به چشم می‌خورد. حکایت‌های فرعی را یکی از شخصیت‌های حکایت اصلی بیان می‌کند. گاه، در داخل حکایت فرعی، حکایت فرعیِ دیگری نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، گاه شخصیت یکی از حکایت‌های فرعی، حکایتِ فرعیِ دیگری را برای دیگری بازگو می‌کند.

حکایت‌ها اکثراً از زبان حیوانات نقل می‌شوند. در این حکایت‌ها همه نوع رفتار انسانی به حیوانات نسبت داده می‌شود. گاه حیوانات راه زهد و پرهیزگاری در پیش می‌گیرند، گاه به مطالعهٔ وداها، ادای مراسم مذهبی و گفتگو دربارهٔ خدایان و قهرمانان می‌پردازند، و گاه خوی حیوانیِ خویش را به نمایش می‌گذارند.

در درون هر حکایت، پندهای اخلاقیِ منظوم نیز گنجانده شده است. هر چند هستهٔ اصلی کتاب را حکایات منثور می‌سازد، پندهای منظوم، چون نگینی، در لابه‌لای جملات کتاب می‌درخشد. پندها را از آن رو به نظم کشیده‌اند که به راحتی به خاطر سپرده شوند.

۱- vasu çakti ۲- ugra çakti ۳- ananta çakti ۴- sumati
۵- visnu çarman

موضوع هر یک از فصل‌ها

فصل نخست میتْرَ بهده[1] (جدایی دوستان) نام دارد و مقصود از آن تشریح سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. شخصیت‌های اصلی این فصل دو شغال به نام‌های کَرَتَکَه[2] و دَمَنَکَه[3] هستند که یکی از آن دو، با سخن‌چینی و نمّامی، دوستی میان شیری به نام پینگَلَکَه[4] و گاوی به نام سَمجیوَکَه[5] را به دشمنی بدل می‌کند. این فصل مهم‌ترین و پرحجم‌ترین فصل کتاب است. اهمیت این فصل به حدی است که در ترجمه‌های بازمانده از تحریر پهلوی (ترجمه‌های سُریانی و عربی)، از بابِ تسمیهٔ کل به جزء، کتاب پنچه تنتره را به نام دو شغالِ مذکور در این فصل کلیله و دمنه نامیده‌اند.

فصل دوم، میترَلابهه[6] (به دست آوردنِ دوستان) نام دارد و مقصود از آن، آموزش این نکته است که آدمی باید دوستانش را به دقت و پس از بررسی دقیق برگزیند. شخصیت‌های اصلی این فصل لاک‌پشت و کبوتر و کلاغ و آهو و موش هستند.

فصل سوم، کاکُلوکییَه[7] (حکایت زاغان و بومان) نام دارد و مقصود از آن بیان زیان‌هایی است که دوستی با دشمنان ذاتی در پی دارد. شخصیت‌های اصلی این فصل بوم و زاغ هستند.

فصل چهارم، لَبدهَه پرَناشَه[8] (از دست دادنِ یافته‌ها) نام دارد و مقصود از آن بیان این معنی است که چگونه آدمی، از نادانی، آنچه را به دست آورده از دست می‌دهد. شخصیت‌های اصلی این فصل بوزینه و تمساح هستند.

فصل پنجم، آپَریکشیتَکارَکَه[9] (کار نسنجیده) نام دارد و مقصود از آن بیان زیان‌هایی است که در نتیجهٔ بی‌توجّهی به سخنان دیگران به بار می‌آید. شخصیت‌های اصلی این فصل برهمن و راسو هستند.

۱- mitra bheda ۲- karataka ۳- damnaka ۴- pingalaka
۵- samjivaka ۶- mitra labha ۷- kakolukiya ۸- labdha pranaça
۹- apariksita karaka



تحریرهای پَنْچه تَنْتْره

پَنْچه تَنْتْره، پس از مدّتی، چنان محبوبیت یافت که در سرزمین زادگاهش تحریرهای متعدّدی از آن پدید آمد. تحریرهایی که می‌توان برای بازسازی متن اصلی پَنْچه تَنْتْره مورد استفاده قرار داد عبارت‌اند از: تَنْتراکهیاییکَه[1]؛ پَنْچه تَنْتْره جنوبی؛ پَنْچه تَنْتْره نپالی؛ هیتوپَدِشَه[2] (پند سازنده)؛ کَتهاسَرِیتْساگَره[3] (اقیانوسی از رودهای داستان)؛ برهَتکَتها مَنْجَری[4] (شکوفه‌های حکایت بزرگ)؛ متن ساده؛ پَنچاکهیانَکَه[5] (پنج حکایت).

تَنتراکهیاییکَه

از این تحریر دو روایت به خط شارَدا[6] از کشمیر به دست آمده است که گاه در یک یا چند حکایت و برخی جملات و ابیات باهم اختلاف دارند. این دو روایت را هِرتِل، آلفا[7] و بتا[8] نامیده است. این تحریر حد اقل ۹۵٪ از متن پَنْچه تَنْتْره اصلی را در بردارد[9] و تفاوت‌هایش با متن اصلی بیشتر از نوع اضافه و توضیح است. روایتِ آلفا از این تحریر، دارای چهار حکایت افزوده و روایتِ بتا دارای هشت حکایت افزوده است. سه حکایت از حکایت‌های افزوده در آلفا و بتا یکسان‌اند. حکایت‌های افزوده در این روایت‌ها عبارت‌اند از:

روایت آلفا و بتا

فصل ۱، حکایت ۸: شغال آبی.

فصل ۱، حکایت ۱۳: پیروزی شغال بر شیر و شتر.

فصل ۲، حکایت ۴: سُمیلَکَهٔ[10] بافنده.

روایت آلفا

فصل ۳، حکایت ۵: فاحشهٔ خیانتکار.

۱- tantrakhyayika ۲- hitopadeça ۳- kathasaritsagara ۴- brhatkathamanjari
۵- pancakhyana ۶- çarada ۷- alpha (a) ۸- beta (β)
۹- Franklin Edgerton, *The Panchatantra Reconstructed*, 2 vols, New Haven: American Oriental Society, 1924, II, p. 13.
۱۰- somilaka

روایت بتا

فصل ۳، حکایت ۷: شاه شیوی[1].

فصل ۳، حکایت ۱۱: روباه و غاز سخنگو.

فصل ۳، حکایت ۱۱: هَمسَهٔ[2] پیر.

فصل ۴، حکایت ۱، تنبیه دزد پیاز.

فصل ۴، حکایت ۳: کوزه‌گر جنگجو.

پَنچه تَنتَره جنوبی

از این تحریر که متعلق به جنوب هند است، پنج روایت به دست آمده است که هر یک آنها را آلفا، بتا، گاما[3]، دِلتا[4] و زتا[5] نام گذاری کرده است. این تحریر، در واقع، خلاصه و چکیدهٔ پَنچَه تَنتَرَه اصلی است، به گونه‌ای که بیش از سه چهارم مطالب متن اصلی را در بر دارد و حدود دو سوم ابیات آن را نیز حفظ کرده است[6]. در این تحریر، تنها که یک حکایتِ افزوده ـ فصل ۱، حکایت ۱۲: دخترک چوپان و دل باختگانش ـ وجود دارد.

پَنچَه تَنتَره نپالی

این تحریرِ منظوم از پَنچَه تَنتَره تقریباً همهٔ ابیات موجود در روایت آلفا از تحریر پَنچَه تَنتَرَهٔ جنوبی را در بردارد. به علاوه، یک جمله به نثر نیز از روایت آلفای پَنچَه تَنتَره جنوبی در آن دیده می‌شود که احتمالاً کاتب، به تصور این که آن نیز یک بیت شعر بوده، آن را در تحریر خویش آورده است. از آنجا که پَنچَه تَنتَره نپالی بیتی افزون بر روایت آلفا از پَنچَه تَنتَره جنوبی ندارد و گاه قرائت‌های متفاوتی در آن به چشم می‌خورد که می‌توان بر اساس تحریرهای دیگر آنها را اصل قرار داد، شاید بتوان گفت که پَنچَه تَنتَره نپالی و پَنچَه تَنتَره جنوبی از اصلی واحد سرچشمه گرفته‌اند و متنِ مادرِ هر دو یکی بوده است.

۱- çivi
۲- hamsa
۳- gamma (γ)
۴- delta (δ)
۵- zeta (x)
۶- Edgerton, II, p. 19.



هیتوپَدِشَه (پند سازنده)

این اثر که احتمالاً در بنگال پدید آمده است، مجموعاً چهل و سه حکایت دارد که بیست و پنج حکایت را از پَنچه تَنتْره اقتباس کرده است. کهن‌ترین دست‌نویس به دست آمده از هیتوپَدِشَه متعلّق به سال ۱۳۷۳ م است[۱]. از آنجاکه نویسندهٔ هیتوپَدِشَه، بنا به گفتهٔ خودش، از «پَنچه تَنتْره و کتابی دیگر» استفاده کرده است، نوآوری‌هایی در آن به چشم می‌خورد. از جمله این که هیتوپَدِشَه، برخلاف پَنچه تَنتْره، دارای چهار فصل است. چارچوب و عنوان دو فصل نخست مانند پَنچه تَنتْره است با این تفاوت که ترتیب آن دو عوض شده است. فصل سومِ هیتوپَدِشَه «جنگ» نام دارد و حکایت اصلی‌اش بسیار با حکایت فصل سوم پَنچه تَنتْره متفاوت است. فصل چهارم هیتوپَدِشَه که «صلح» نام دارد، کاملاً جدید است. به علاوه هیتوپَدِشَه فصل چهارمِ پَنچه تَنتْره را به‌کلی حذف کرده و حکایت اصلیِ فصل پنجمِ پَنچه تَنتْره و حکایت‌های فرعی آن را در قالب حکایت‌های فرعی در فصل سوم و چهارم خویش گنجانده است. بسیاری از حکایات فصل اول پَنچه تَنتْره در فصل چهارم هیتوپَدِشَه آمده‌اند و حکایات فصل سوم پَنچه تَنتْره بین فصل‌های سوم و چهارم تقسیم شده است[۲].

به دو دلیل، نسخهٔ پَنچه تَنتْره که نویسندهٔ هیتوپَدِشَه از آن بهره برده همان متنِ مادر پَنچه تَنتْره نپالی بوده است: ۱- فصل اول و دوم پَنچه تَنتْره در تحریر نپالی و هیتوپَدِشَه جابه‌جا شده‌اند. ۲- هیتوپَدِشَه، مانند پَنچه تَنتْره نپالی، اکثر ابیات پَنچه تَنتْره جنوبی را داراست و هرگاه بین پَنچه تَنتْره نپالی و پَنچه تَنتْره جنوبی تفاوتی باشد، هیتوپَدِشَه مطابق تحریر نپالی است.

۱- Arthur Anthony MacDonell, *A History of Sanskrit Literature*, London: William Heinemann, 1909, p. 374.

۲- در زمان جلال‌الدّین اکبر پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴-۹۶۳ هـق)، فردی به نام تاج‌الدّین ترجمه‌ای بسیار آزاد از هیتوپَدِشَه به فارسی انجام داد و آن را مفرح‌القلوب نامید.



هیتوپدشه حکایت اصلی فصل اول و دوم و بیش از نیمی از حکایات پَنْچه تَنْتْره را در بردارد. این کتاب حاوی حدود دو پنجم متون منثور و یک سوم ابیات پَنْچه تَنْتْره اصلی است[1].

روایت‌های برهَتکَتها[2] (حکایت بزرگ)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که منظومهٔ پراکریتی[3] برهَتکَتها، اثر گونادهیَه[4]، در اصل کتابی مستقل متعلق به قرن اوّل یا دوم میلادی بوده است[5]. در زمانی نامعین و ظاهراً در شمال غربی هند (شاید در کشمیر)، در بازنویسی این کتاب، از روایتی از پَنْچه تَنْتْره نیز استفاده و مطالبی از پَنْچه تَنْتْره بدان افزوده شد.

اکنون متن اصلی برهَتکَتها و تحریر شمال غربی آن در دست نیست و تنها دو روایت از آن بر جای مانده است که عبارت‌اند از: ۱- کَتهاسَرِیتْساگَره «اقیانوسی از رودهای داستان» اثر سومَه دِوَه[6]؛ ۲- برهَتکَتها مَنجَری «شکوفه‌های حکایت بزرگ» اثر کشِمِندرَه[7].

هر دوی این آثار، از پراکریت به سنسکریت ترجمه شده و در حدود قرن یازدهم میلادی در کشمیر سروده شده‌اند. پَنْچه تَنْتْره مورد استفاده در این دو منظومه بسیار مختصر و ظاهراً فاقد مقدمه و حد اقل یکی از حکایت‌های متن اصلی (فصل ۱، حکایت ۳) بوده است. در دو منظومهٔ مذکور تنها حدود یک پنجم ابیات پَنْچه تَنْتْره اصلی حفظ شده است[8].

۱- Edgerton, II, p. 22.

۲- brhatkatha

۳- پراکریت (prakrta) «عامیانه، پست». گویش‌های محلی و عامیانهٔ منشعب از سنسکریت را پراکریت می‌نامیدند.

۴- gunadhya

۵- MacDonell: *A History of Sanskrit Literature*, p. 376.

۶- somadeva

۷- ksemendra

۸- Edgerton, II, p. 23, n.15.

منظومهٔ کَتهاسَرِیتْساگَرَه (اقیانوسی از رودهای داستان)

این اثر گرانبها را سومه دِوَه، شاعر نامدار کشمیری، در قرن یازدهم میلادی سروده و دارای ۲۲۰۰۰ بیت است و به ۱۲۴ فصل به نام «امواج»[۱] تقسیم می‌شود.

در کَتهاسَرِیتْساگَرَه حد اقل سه پنجم متون منثور و بین یک ششم تا یک پنجم ابیات پَنْچه تَنْتْرَه اصلی حفظ شده است[۲]. این منظومه فاقد مقدمهٔ پَنْچه تَنْتْرَه و پنج حکایت از آن است که عبارت‌اند از: فصل ۱، حکایت ۳: سه آفتِ خود کرده؛ فصل ۱، حکایت ۴: کلاغان و مار؛ فصل ۲، حکایت ۴: اسارتِ پیشینِ آهو؛ فصل ۵، حکایت ۱: برهمنِ خیال‌باف؛ فصل ۵، حکایت ۲: آرایشگری که زاهدان را کُشت.

منظومهٔ برهَتکَتها مَنجَری (شکوفه‌های حکایت بزرگ)

این اثر سرودهٔ کْشِمیندرَه، شاعر کشمیری، از آثار دیگر کوتاه‌تر است. مع الوصف همهٔ حکایات پَنْچه تَنْتْرَه اصلی را، به جز مقدمه و حکایت سوم از فصل اول (سه آفتِ خود کرده)، در بردارد. به علاوه، پنج حکایت غیر اصیل زیر که همگی در روایت پتا از تحریر تَنْتْراکهیایکَه آمده‌اند، در آن حفظ شده است: فصل ۱، حکایت ۷: شغال آبی؛ فصل ۱، حکایت ۱۲: پیروزی شغال بر شیر شتر؛ فصل ۳، حکایت ۱۱: هَمسَرِ پیر؛ فصل ۴، حکایت ۱: تنبیه دزد پیاز؛ فصل ۴، حکایت ۳: کوزه‌گر جنگجو.

بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسندهٔ منظومهٔ برهَتکَتها مَنجَری، علاوه بر تحریرِ شمال غربیِ برهَتکَتها، از روایت تَنْتراکهیایکَه نیز بهره برده است. در این منظومه حدود پنجاه و پنج در صد از متون منثور و نود در صد از ابیات پَنْچه تَنْتْرَه اصلی حفظ شده است[۳].

۱- taramgās

۲- Edgerton, II, pp. 26-7.

۳- Edgerton, II, p. 25.

متن ساده

این تحریر را راهبی چینی در فاصلهٔ سال‌های ۹۰۰ و ۱۱۹۹ میلادی نوشته است.

عنوان این تحریر، در دست‌نویس‌های موجود، به صورت‌های پَنچه تنتره، پنچاکهیانکه و پنچاکهیانه[1] آمده، که گویا نیست. از این رو، عنوان «متن ساده» را برای آن برگزیده‌اند.

این اثر پنج فصل پَنچه تنتره اصلی را داراست، امّا با جابه‌هایی درخور توجّه، طول همهٔ فصل‌ها تقریباً یکسان شده است. فصل‌های چهارم و پنجم در پَنچه تنتره اصلی بسیار کوتاه‌اند؛ امّا در این کتاب، آن دو نیز تقریباً به اندازهٔ دیگر فصل‌ها شده‌اند. نویسنده برخی از حکایت‌های فصل ۳ را به فصل ۴ منتقل کرده و حکایت‌های جدیدی در فصل‌های ۴ و ۵ گنجانده است. او، همچنین، حکایت ۲ از فصل ۵ (آرایشگری که زاهدان را کُشت) را حکایت اصلی شمرده و حکایت اصلی (برهمن و راسو) را به حکایت فرعی بدل کرده است.

در این اثر حدود دو سوم از متون منثور و یک دوم از ابیات پَنچه تنتره اصلی حفظ شده است[2]. همهٔ حکایت‌های متن اصلی پَنچه تنتره، به جز سه حکایت زیر، در «متن ساده» آمده‌اند: فصل ۲، حکایت ۴: اسارتِ پیشینِ آهو؛ فصل ۳، حکایت ۷: برهمن، دزد و هیولا؛ فصل ۳، حکایت ۱۰: غوکان و مار[3].

پنچاکهیانکه (پنج حکایت)

این تحریر را راهبی جینی به نام پُورنَه بَهدرَه[4] در سال ۱۱۹۹ نوشت. تحریرهای مورد استفادهٔ نویسنده متن ساده و تنتراکهیایکه بوده است. به علاوه، ظاهراً پُورنَه بَهدرَه، در کنار این دو تحریر، از تحریر دیگری نیز بهره برده است؛ زیرا برخی از ویژگیهای متن

۱- pancakhyana ۲- Edgerton, II, p. 29.

۳- این حکایت به گونه‌ای کاملاً متفاوت در فصل ۴، با عنوان حکایت ۱ آمده است.

۴- purnabhadra

اصلی پَنچه تَنتره را که در متن ساده و تَنتراکهیاییکه دیده نمی‌شود، می‌توان در آن یافت. این ویژگی‌ها را در پَنچه تَنتره نپالی، روایت‌های برهتکتها و روایت‌های پهلوی نیز می‌توان مشاهده کرد.

پُورنَه بهدرَه، همهٔ حکایت‌های متن اصلی را، به همان ترتیب، در اثر خویش جای داده است، با این تفاوت که حکایت ۱ از فصل ۳ به فصل ۴ منتقل و حکایت‌های فصل ۵ مانند متن ساده مرتب شده است.

در این تحریر از پَنچه تَنتره حدود ۹۰ در صد از متون منثور و ۷۰ در صد از ابیات پَنچه تَنتره اصلی حفظ شده است[1]. به علاوه، شمار حکایت‌های افزوده در این تحریر بیش از دیگر تحریرهاست.

تَنتراکهیاییکهٔ اصلی

بنا به گفتهٔ استاد اِجرتون، دو منبع اصلیِ پَنچاکهیانَکه یعنی تَنتراکهیاییکه و متن ساده به اصلی واحد باز می‌گردند که او آن را تَنتراکهیاییکهٔ اصلی نامیده است. این تحریر از پَنچه تَنتره حداقل سه حکایت زیر را افزون بر پَنچه تَنتره اصلی داشته است: فصل ۱، حکایت ۸: شغال آبی؛ فصل ۱، حکایت ۱۳: پیروزی شغال بر شیر و شتر؛ فصل ۲، حکایت ۴: سُمیلَکهٔ بافنده.

این سه حکایت، تنها در تَنتراکهیاییکه، متن ساده و پَنچاکهیانَکه آمده است. به علاوه دو حکایت نخست در برهتکتها منجَری نیز آمده که بی‌شک، از تَنتراکهیاییکه وام گرفته شده است.

تحریر پهلوی

بر اساس داستانی که در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی، مقدمهٔ کلیله و دمنهٔ عربی و بهرامشاهی، و مقدمهٔ داستان‌های بیدپای بخاری آمده است،

1- Edgergon, II, p. 39.

برزوی طبیب پسر آذرمهر[1]، هنگام سلطنت خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م)، به فرمان وی برای آوردن پَنْچه تَنْتْرَه از هندوستان و ترجمهٔ آن به پهلوی عازم هندوستان شد[2]. برزوی، پس از تحمل سختی‌های فراوان تحریری از پَنْچه تَنْتْرَه را به ایران آورد و به پهلوی ترجمه کرد. او نام دو شغالی را که در فصل نخست پَنْچه تَنْتْرَه شخصیت‌های اصلی داستان هستند (کَرَتَکَه و دَمَنَکَه)، به عنوان نام اثر خویش برگزید و آن را به پهلوی کَلیلَگ اود دَمنَگ[3] نامید.

ترجمهٔ برزوی فاقد مقدمهٔ پَنْچه تَنْتْرَه و سه حکایت زیر بوده است. فصل ۲، حکایت ۴: اسارتِ پیشینِ آهو؛ فصل ۳، حکایت ۱: خر در پوست پلنگ؛ فصل ۵، حکایت ۲: آرایشگری که زاهدان را کُشت.

به علاوه حکایت «سه ماهی» که در پَنْچه تَنْتْرَه اصلی حکایت ۱۱ از فصل ۱ است، به حکایت ۷ از فصل ۱ بدل شده است. همچنین، حکایت ۳ ج از فصل ۱ که به‌گونه‌ای دیگر در روایت آلفا از تحریر تَنْتْرَاکهیاییکَه (فصل ۳، حکایت ۵) آمده است، در پَنْچه تَنْتْرَه اصلی موجود نبوده است.

در ترجمهٔ برزوی، حکایاتی نیز از مهابهارَتَه وجود داشت که از آن جمله می‌توان به حکایات موجود در باب‌های موش و گربه، شاه و فنزه، و شیر و شغال اشاره کرد.

بسیاری از محققان بر این باورند که برزوی، پَنْچه تَنْتْرَه را مستقیماً از سنسکریت به پهلوی ترجمه کرد؛ امّا مقایسهٔ اسم‌های خاص موجود در ترجمه‌های بازمانده از روایت پهلوی (یعنی ترجمه‌های سریانی و عربی) با صورت اصلی آنها در سنسکریت نشان می‌دهد که «اولاً متنی که اساس ترجمهٔ پهلوی بوده به‌زبان سنسکریت نبوده و

۱- نام پدر برزوی در نسخهٔ عربی مغلوطی «ازهره» در نسخهٔ عربی عزّام «آذرهریده» (عزّام آن را به «آذرهریده» تصحیح کرده است)، و در داستان‌های پید پای بخاری «آذرهرمزه» است. نام پدر برزوی در دیگر نسخه‌های عربی و نیز در کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی نیامده است.

۲- بنابر بعضی از روایات، برزوی، برای آوردن گیاه حیات بخش (سنسکریت: samjivanamula)، عازم هند شد و چون آن را نیافت، تحریری از پَنْچه تَنْتْرَه را که حیات بخش دلهاست، با خود به ایران آورد.

۳- kalilag ud Damnag

به یکی از زبان‌های محلی هند (پراکریت) تعلق داشته است، و ثانیاً این متن پراکریتی نیز خود ظاهراً بر یکی از روایات پَنْچه تَنْتْره که به شاخهٔ شمال غربی... معروف شده، مبتنی بوده است[1].

متن مورد استفادهٔ برزوی، احتمالاً، به زبان پیشاچی[2] بوده که در سرزمین‌های شمال غربی هند به آن سخن می‌گفته‌اند و برزوی که خود از مردم نواحی شرقی ایران بوده یقیناً به این زبان آشنایی داشته است[3].

تحریر پهلوی به قلم برزوی اکنون از میان رفته است و یگانه منابع اطلاعاتی دربارهٔ آن تَرجمه‌های به زبان‌های سریانی و عربی است. ترجمهٔ پهلوی، محتوای حدود ۸۰ در صد از متون منثور و بیش از ۷۰ در صد از ابیات پَنْچه تَنْتْره اصلی را در برداشته است[4].

ترجمه‌های بازمانده از تحریر پهلوی

ترجمهٔ سُریانی

کلیله و دمنهٔ برزوی را، کشیشی ایرانی، به نام بود[5]، در ۵۷۰ م از پهلوی به سریانی ترجمه کرد. این ترجمه، هر چند، دست نویس منحصر به فرد آن که در ۱۸۷۰ م در کلیسای ماردین[6] واقع در ترکیه کشف شد افتادگی‌هایی دارد، روی هم رفته، تمام متن کلیله و دمنهٔ پهلوی را در خود جای داده است.

کلیله و دمنهٔ سریانی که به دلیل افتادگی‌های آغاز متن فاقد مقدمه است، دارای ۱۰ باب به شرح زیر است: شیر و گاو؛ کبوتر طوق‌دار و زاغ و موش، بوزینه و سنگ‌پشت نادان؛ بی‌تدبیری (= زاهد و راسو)؛ موش و گربه؛ بوم و زاغ؛ مرغ پنزوه و شاه بَرمیرین[7]؛ توریگ[8] (= شُغال)؛ بلاد؛ مهرایار (= شاه موشان و وزیرانش)[9].

۱- فتح‌الله مجتبایی، «ملاحظاتی دربارهٔ اعلام کلیله و دمنه»، مجلّهٔ زبان‌شناسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ش ۲، ص ۳۹.

۲- زبان پیشاچی (Piśacha) مادر زبان‌های دَردی (Dardic) و کافری (Kafir) محسوب می‌شود.

۳- همان مأخذ، ص ۳۶.

۴- Edgerton, II, p. 46.

۵- bud

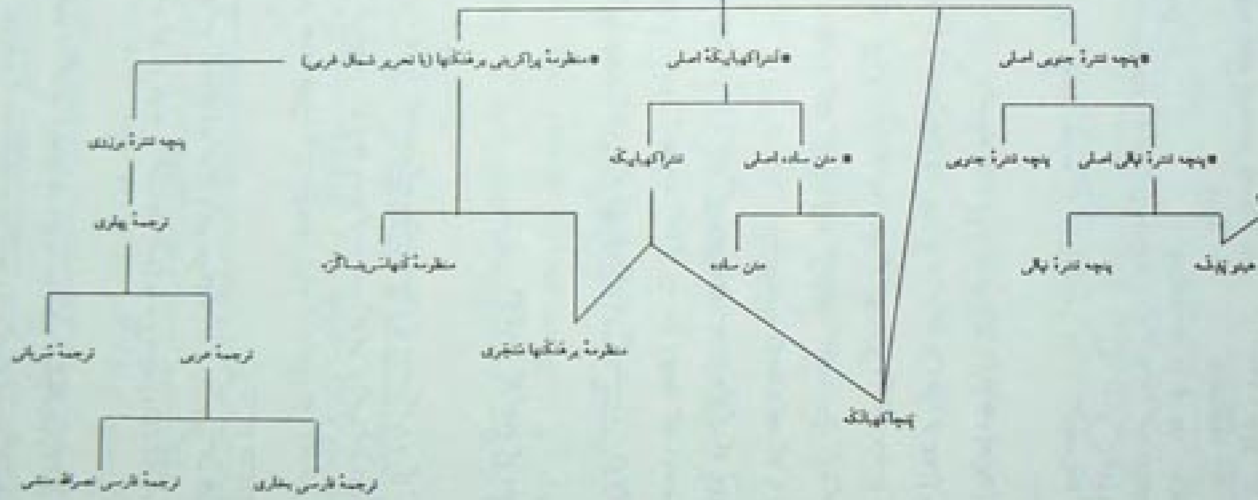
۶- mardin

۷- barmirin

۸- turig

۹- در مورد ترجمهٔ سریانی کلیله و دمنه، رک: F. Schuthess, *Kalila und Dimna*, Berlin, 1911.

روابط میان تحریرهای پنجه تنتره



* (ستاره) نمودار تحریرهای فرضی است.

ترجمهٔ عربی ابن مقفع

کلیله و دمنه را دانشمندی ایرانی به نام روزبه، پسر داذویه[1] و مشهور به عبدالله بن المقفع، در حدود ۱۴۰ هق/۷۵۸م، در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۷هـ) از پهلوی به عربی ترجمه کرد. این ترجمه که زبانِ نثر آن در عربی سابقه نداشت، با استقبالی بی‌نظیر روبه‌رو شد و نسخه‌ها و ترجمه‌های متعدّدی از آن پدید آمد که در جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند. به روایتی، «مأمون از خلفای بنی العباس به این کتاب توجه فراوان داشت و آن را در خزانه نهاده بود و نیز گویند، فضل بن سهل از آن پیش که اسلام آورد، روزی قرآن می‌خواند، یکی از دوستان با او گفت: چون یافتی قرآن را؟ فضل گفت: خوش چون کلیله و دمنه...»[2]

نسخه‌های عربی موجود از ترجمهٔ ابن مقفع عبارت‌اند از: ۱- نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیهٔ استانبول که در ۶۱۸هـ به همّت عبدالله بن محمّد العمری کتابت شده است. این نسخه به‌کوشش عبدالوهّاب عزّام در ۱۳۶۰هـ، با مقابله با نسخهٔ شیخو در قاهره به طبع رسیده است؛ ۲- نسخهٔ مکتوب در ۷۳۹هـ که به‌کوشش الأب لویس شیخوالیسوعی در سال‌های ۱۳۲۲هـ و ۱۳۴۱هـ و ۱۳۹۷هـ، در بیروت به طبع رسیده است؛ ۳- نسخهٔ گردآوردهٔ بارون سیلوستر دوساسی[3] که در ۱۸۱۶م در پاریس منتشر و به‌زبان‌های انگلیسی، ایتالیایی، آلمانی و روسی ترجمه شده است؛ ۴- نسخهٔ مکتوب در ۱۰۸۶هـ، که به‌کوشش سیّد احمد حسن طباره و با همکاری مصطفی لطفی المنفلوطی در ۱۳۸۶هـ، به همراه مقابلهٔ آن با چاپ دوساسی و چاپ‌های مصر و بیروت به طبع رسیده است.

۱- روزبه پسر داذویه (۱۰۶-۱۴۲هـ/۷۲۴-۷۵۹م) در جور (= گور) که همان فیروزآباد فارس است زاده و به‌دست سفیان بن معاویه والی بصره کشته شد. او، پس از تشرف به اسلام، نام عبدالله و کُنیهٔ ابومحمّد را برای خویش برگزید (دائرة المعارف اسلامی). ابن مقفع از جمله ده تن بزرگ‌ترین سخنوران و نویسندگان عرب است. در این مورد رک: Edward G.Browne: *A Literary of Persia*, 4 Vols. Cambridge University Press, 1956, I, p.76

۲- محمّد تقی بهار، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۵، ۳ ج، تهران، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۵۱-۲۵۰.

۳- Baron Silvestre de Sacy

کلیله و دمنهٔ عربی فاقد مقدمهٔ پَنْچَه تَنْتْرَه و در عوض، واجد لواحق زیر است:

۱- مقدمة الکتاب: این مقدمه را به شخصی به نام بَهنود بن سَحوان یا علی بن الشاه الفارسی نسبت می‌دهند. در این مقدمه، علّت تألیف کتاب را دانشمندی هندی، به نام بیدبا برای پادشاه هند، به نام دابشلیم، بیان می‌کند. همچنین داستان لشکرکشی ذوالقرنین به هندوستان در این مقدمه آمده است. عبدالوهاب عزّام بر این باور است که این مقدمه را دو قرن یا بیشتر پس از ابن مقفع به کتاب افزوده‌اند.

۲- بعثة برزویه الی دیارالهند: در شرح فرستادن برزویهٔ طبیب به هند برای آوردن کتاب پَنْچَه تَنْتْرَه به ایران. نویسندهٔ این مقدمه معلوم نیست.

۳- برزویهٔ طبیب: در شرح حال برزویه و آراء او دربارهٔ دنیا و کوشش برای دستیابی به سرای باقی.

۴- عرض الکتاب: در شرح فواید کتاب. این مقدمه منسوب به ابن مقفع است.

ترتیب این چهار مقدمه در نسخه‌های عربی یکسان نیست. در کلیله و دمنه چاپ شیخو ترتیب مذکور رعایت شده است؛ امّا در نسخهٔ چاپ عزّام و منفلوطی، این چهار مقدمه به ترتیب زیر آمده‌اند: ۱- مقدمة الکتاب، ۲- عرض الکتاب، ۳- توجیه کسری انوشروان برزویه الی بلادالهند یا بعثة برزویه الی دیارالهند، ۴- باب برزویهٔ طبیب.

ترتیب این چهار مقدمه در نسخهٔ چاپ مرصفی از این قرار است: ۱- مقدمة الکتاب، ۲- بعثة برزویه الی بلادالهند، ۳- عرض الکتاب، ۴- باب برزویه.

باب‌های کلیله و دمنهٔ عربی بر اساس نسخهٔ شیخو از این قرار است: ۱- الأسد و الثور (شیر و گاو)، ۲- الفحص عن امر دمنة (بازجستِ کارِ دمنه[1])، ۳- الغراب و المطوّقة والجُرَذ والسُّلَحفاة والظَّبی (کلاغ و [کبوتر] طوقدار و موش و سنگ‌پشت و آهو)، ۴- البوم و الغراب (جغد و کلاغ)، ۵- القِرْد و الغَیْلَم (بوزینه و سنگ‌پشت)، ۶- الناسک و ابن عرس (زاهد و راسو)، ۷- ایلاذ و شادرم و ایراخت، ۸- السِّنَّور و الجُرَذ (گربه و

۱- این باب را به احتمال قوی ابن مقفع افزوده است.



موش[1])، ۹- المَلِک و الطّیر فنزة (پادشاه و مرغ فنزه)، ۱۰- الأسد و الشعهر الصوّام (شیر و شغال روزه‌دار)، ۱۱- السّائح و الصّائغ و البَبر و القِرد و الحَیّة (جهانگرد و زرگر و ببر و بوزینه و مار)، ۱۲- ابن الملک و ابن الشریف و ابن التاجر و ابن الأکّار (شاهزاده و نجیب‌زاده و تاجرزاده و برزگزاده)، ۱۳- الأسوار و اللّبوة و الشعهر (سوارکار و ماده شیر و شغال)، ۱۴- النّاسک و الضّیف (زاهد و میهمان)، ۱۵- الحَمامَة و الثَعلَب و مالکّ الحزین (کبوتر و روباه و بوتیمار[2])، ۱۶- ملک الجِرذان و وزرائه (پادشاه موشان و وزیرانش[3]).

دیگر ترجمه‌های عربی

پس از ابن مقفع، عبدالله بن هلال الاهوازی کلیله و دمنه را در ۱۶۵ هـ به نام یحیی بن خالد برمکی ترجمه کرد، امّا چون ترجمهٔ وی از حیث فصاحت به پایهٔ ابن مقفع نمی‌رسید، بر جای نماند.

علاوه بر این ترجمه، ترجمه‌های منظومی نیز از کلیله و دمنه به عربی انجام گرفته است به شرح زیر:

۱- ترجمهٔ أبان بن عبدالحمید اللاحِقی که ایرانی و معاصر ابن مقفع بود. او کلیله و دمنه را برای خاندان برامکه به نظم در آورد و ده هزار دینار از یحیی بن خالد و پنج هزار دینار از فضل پاداش گرفت.

۲- ترجمهٔ سهل بن نوبخت الفارسی که از خدمتگزاران خلیفهٔ عبّاسی هارون الرشید بود. او کلیله و دمنه را در ۱۶۵ هـ برای یحیی بن خالد به نظم کشید و هزار دینار پاداش گرفت.

۱- این باب از مهابهارته گرفته شده است.
۲- این دو باب در نسخهٔ اساس شیخو نبوده و آنها را شیخو از نسخه‌های دیگر افزوده است.
۳- همان.

۳- ترجمهٔ علی بن داود، کاتب زبیده بنت جعفر، همسر هارون الرشید. این منظومه بر جای نمانده است.

۴- ترجمهٔ بشر بن المعتمد که بر جای نمانده است.

۵- ترجمهٔ نظام‌الدّین محمّد بن محمّد الهَبّاریّه (وفات: ۵۰۴ه) با عنوان نتایج الفطنه فی نظم کلیله و دمنه. او این منظومه را در ۳۷۰۰ بیت و ظرف مدّت ده روز سروده است.

۶- ترجمهٔ ابوالمکارم اسعد بن الخطیر مماتی شاعر مصری عهد ایوبی، متوفی در ۶۰۶ه.

۷- ترجمهٔ جلال‌الدّین احمد النقّاش در قرن نهم هجری قمری، با عنوان درّة الحکم فی امثال الهنود و العجم. نسخهٔ خطّی این منظومه در موزهٔ بریتانیا موجود است.

۸- ترجمهٔ عبدالمؤمن بن الحسن بن حسین الصغانی در ۶۴۰ه با عنوان دررالحکم فی امثال الهند و العجم. نسخهٔ ناقصی از این منظومه در کتابخانهٔ وین بر جای مانده است.

۹- ترجمهٔ شیخ محمّد بن عبدالرّحیم تره (وفات: ۱۳۵۰ه)، با عنوان زعموا ان... او کلیله و دمنه منظوم[1].

ترجمهٔ فارسی بلعمی

کلیله و دمنهٔ ابن مقفع در زمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ه) به دستور وزیر دانشمندش، ابوالفضل بلعمی (وزارت: ۳۱۰-۳۲۷ه)، به فارسی ترجمه شد. فردوسی دربارهٔ این ترجمه که بر جای نمانده است، چنین آورده است:

کلیله به‌تازی شد از پهلوی　　　برین سان که اکنون همی بشنوی

۱- دربارهٔ ترجمه‌های عربی کلیله و دمنه رک: محمّد جعفر محجوب، دربارهٔ کلیله و دمنه، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوّم ۱۳۴۹؛ عباس علی عظیمی، شرح حال و آثار ابن مقفع، انتشارات فرخی، تهران، ۱۳۵۵.

به تازی همی بود تا گاه نصر	بدان گه که شد بر جهان شاه عصر
گران‌مایه بوالفضل دستور او	که اندر سخن بود گنجور او
بفرمود تا فارسی و دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
از آن پس چو بشنید رای آمدش	برو بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کزو یادگاری بود در جهان[1]

ترجمهٔ منظوم رودکی

نصر بن احمد سامانی، رودکی (وفات: ۳۲۹ه) را نیز به نظم کلیله و دمنه تشویق کرد. در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری دربارهٔ این ترجمه چنین آمده است:

و رودکی را بفرمود تا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه از او یادگاری بماند. پس چینیان تصاویر افزودند تا هر کس را خوش آید دیدن و خواندن آن[2].

فردوسی دربارهٔ این ترجمه می‌فرماید:

گزارنده‌ای پیش بنشاندند	همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراگنده را	بسفت این چنین دُرِّ آگنده را[3]

از منظومهٔ رودکی که با بیت معروف «هر که نامخت از گذشت روزگار/نیز ناموزد زهیچ آموزگار» شروع می‌شده، تنها چند بیت در فرهنگ‌ها، به خصوص لغت فرس اسدی، محفوظ مانده است. برخی از این ابیاتَ چنین است:

تا جهان بود از سرآدم فراز	کس نبود از راز دانش بی‌نیاز
مردمانِ بخرد اندر هر زمان	راز دانش را به‌هر گونه زبان

۱- شاهنامهٔ فردوسی، به تصحیح ژول مُل، با مقدمهٔ دکتر محمّد امین ریاحی، ۷ ج، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۹، ج ۶، ابیات ۹-۳۵۵۴.

۲- بهار، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- شاهنامهٔ فردوسی، ج ۶، ابیات ۶۱-۳۵۶۰.

گرد کردند و گرامی داشتند / تا به‌سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست / وز همه بد بر تن تو جوشنست
دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست / با نهیب و سهم این آوای کیست
دمنه گفت او را جز این آوا دگر / کار تو نه هست و سهمی بیشتر
آب هر چه بیشتر نیرو کند / بندِوَزغ[1] سست بوده بفگند
دل گسسته داری از بانگ بلند / رنجگی باشدْت آزار و گزند

ترجمهٔ فارسی نصرالله منشی یا کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی

ابوالمعالی حمیدالدّین نصرالله بن محمّد بن عبدالحمید الغزنوی، منشیِ دستگاه سلطنت غزنویان هند، کلیله و دمنه را در لاهور برای بهرامشاه (۵۱۲-۵۴۷هـ) ترجمه و تألیف کرد. این ترجمه که به‌کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی معروف شده است، به‌روایتی در ۵۳۸ یا ۵۳۹هـ پایان پذیرفت[2]. ترجمهٔ نصرالله منشی در اوج فصاحت و بلاغت و مزین به آیات قرآنی و احادیث نبوی و اشعار پیشینیان و معاصران است. این اثر نفیس چنان محبوبیت یافت که اکنون باید آن را دومین کتاب نثر فصیح فارسی پس از گلستان سعدی دانست[3]. ملک الشعرای بهار در ارزش ادبی آن می‌نویسد:

"بنای این کتاب بر موازنه و قرینه‌سازی و مزدوجات و مترادفات و احیاناً، سجع است... آوردن مستدلات و اقتباسات شعری و آیات و احادیث نبوی و کلمات بزرگان نیز از جمله تازگی‌هایی است که در کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی دیده می‌شود و دیگران، پس از آن از او تقلید کرده‌اند. زیرا آوردن شواهد شعری و آیات و احادیث در کتب قدیم مرسوم نبوده است مگر شعر یا آیه یا حدیثی که با تاریخ یا مطلب مربوط به‌کتاب ربط حقیقی

۱- بندِوَزغ، به معنی «بند و سدی که با چوب و علف و خاک و گل در پیش آب بندند»؛ در نسخه: بندورغ (به صورت مصحف)۲- بهار، ج ۲، ص ۴۵۰.
۳- محمّد جعفر محجوب، دربارهٔ کلیله و دمنه، ج ۲، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۱۴۸.



داشته باشد نه این که برای زیبایی کلام و هنرنمایی آورده شده باشد، چنانکه در طبری و بیهقی و کتب متصوفه دیده شد. ولی در این کتاب صفحه‌ای نیست که بدین قبیل زینت‌ها آراسته نباشد و این خود اسلوب تازه‌ای است که بعدها دیگران از آن تقلید کرده‌اند»[1].

قدیمی‌ترین نسخهٔ خطّی از کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی متعلق به سال ۵۵۱هـ‌ق است[2].

مندرجات کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی به این شرح است: دیباچهٔ مترجم؛ مفتتح کتاب بر ترتیب ابن المقفع؛ تمهید بزرجمهر بختکان؛ باب برزویه الطبیب؛ و چهارده باب با عناوینِ شیر و گاو؛ بازجست کار دمنه؛ دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو؛ بوف و زاغ؛ بوزینه و باخه؛ زاهد و راسو؛ گربه و موش؛ پادشاه و فنزه؛ شیر و شغال؛ تیرانداز و ماده شیر؛ زاهد و مهمان او؛ پادشاه و برهمنان؛ زرگر و سیّاح؛ شاهزاده و یاران او.

ترجمهٔ بخاری یا داستان‌های بید پای

محمّد بن عبدالله البخاری یکی از وابستگان دستگاه سلطنت اتابکان سنقری بود که به فرمان یکی از اتابکان موصل به نام سیف‌الدّین غازی، در فاصلهٔ سال‌های ۵۴۱ تا ۵۴۴هـ، کلیله و دمنهٔ ابن مقفع را به فارسی ترجمه کرد. این ترجمه که نسخهٔ خطّی آن با تاریخ کتابت ۵۴۴هـ در کتابخانهٔ موزهٔ طوپقاپو سرایِ استانبول موجود است، با عنوان داستان‌های بید پای شناخته می‌شود و در آن مترجم، برخلاف کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی، قصد توضیح، تزیین و بازنویسی متن عربی را نداشته است[3].

۱- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- از کلیله و دمنه بهرامشاهی چاپ‌هایی با مشخصات زیر منتشر شده است: کلیله و دمنه، به اهتمام و تصحیح و حواشی عبدالعظیم گرگانی، تهران، معرفت، ۱۳۰۸؛ همان، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵؛ همان، به اهتمام اسمعیل مطبعه‌چی، ۱۳۴۵؛ همان، تصحیح و ترجمه دو باب دیگر، به‌کوشش حسن حسن‌زاده آملی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵؛ همان، با انتقادات سیّد محمّد فرزان، تهران، مؤسّسهٔ نشر اشرفی، ۱۳۷۴.

۳- داستان‌های بید پای، ترجمهٔ محمّد بن عبدالله البخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمّد روشن، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.

دیگر ترجمه‌های فارسی

□ بهاءالدّین احمد بن محمود طوسی متخلّص به قانعی (وفات: ۶۷۲ھ)، در حدود ۶۵۸ھ کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی، را به نام عزّالدّین کیکاووس، از سلاجقهٔ آسیای صغیر، به نظم کشید. از این منظومه که با بیت «خدایا تویی زندهٔ جاودان /فرازندهٔ این سپهر روان» آغاز می‌شود، دو نسخه، یکی در کتابخانهٔ ملی ملک و دیگری در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، موجود است و تاریخ تحریر نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا سال ۸۶۳ھ است[۱].

□ مولانا حسین واعظ کاشفی (وفات ۹۱۰ھ) کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را به شیوهٔ خویش انشا و تحریر و تهذیب کرد. در این بازنویسی او مقدمه‌های موجود در ترجمه‌های عربی و فارسی و ابیات عربی را حذف کرد و مقدمه‌ای به قلم خویش به کتاب افزود. او همچنین، با بهره‌گیری از منابع دیگر، از جمله گلستان سعدی، مرزبان‌نامه و مثنوی معنوی، شمار حکایات موجود در کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را از ۴۶ به ۱۰۶ رسانید. به علاوه، نام کتاب را تغییر داد و آن را به نام امیر شیخ احمد سهیلی، از امرای دربار سلطان حسین بایقرای، انوار سهیلی نام نهاد. این کتاب به نثری بسیار متکلف نوشته شده است[۲].

□ ابوالفضل بن مبارک، وزیر ابوالفتح جلال‌الدّین اکبر پادشاه گورکانی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ھ)، در حدود ۹۹۶ھ، به فرمان وی، دست به تهذیب انوار سهیلی زد تا آن را ساده کند. این تهذیب به نام عیار دانش خوانده می‌شود که به نثری بسیار ساده نوشته شده، امّا خطاهای دستوری در آن بسیار است. بعدها مؤلّفی ناشناس عیار دانش را خلاصه و بازنویسی کرد و بدان نام نگار دانش نهاد.

۱- کلیله و دمنهٔ منظوم، از احمد بن محمود قانعی طوسی، به تصحیح ماگالی تودوا، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.

۲- مولی کمال‌الدّین حسین بن علی بیهقی واعظ کاشفی، کلیله و دمنهٔ کاشفی یا انوار سهیلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.

☐ مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، از اهالی لاهور و از ادبای دربار جلال‌الدّین اکبر، به فرمان شاه، مأمور شد تا تحریری از پَنْچه تَنْتْره موجود در کتابخانهٔ سلطنتی را لفظ به‌لفظ از سنسکریت به‌فارسی روان ترجمه کند. از این ترجمه که پنچاکیانه نامیده می‌شود، نسخه‌ای که برخی صفحات آن افتاده است در موزهٔ ملّی دهلی محفوظ مانده است[1].

☐ در این اواخر، نیز کسانی کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را تهذیب، بازنویسی و منظوم ساخته‌اند که از آن جمله می‌توان به اخلاق اساسی نوشتهٔ محمّد علی بن محمّد حسن تهرانی، گلشن آرا به‌نظم در ۱۷۷۰۰ بیت از میرزا عبدالوهاب ایرانپور (۱۳۴۷ه)؛ شکرستان به‌نظم از روی انوار سهیلی از امیر خسرو دارایی (۱۳۲۶ش)؛ رای و برهمن به‌نظم از جهانبخش جمهری (۱۳۲۳ش)؛ کلیله و دمنهٔ جدید نوشتهٔ علی اویسی (۱۳۳۲ش) و پیمانه بند به‌نظم از غلام حسین فخر طباطبایی (۱۳۶۷ش) اشاره کرد. به‌علاوه علی رضا امیرمعز و ابوالبشر فرمانفرماییان نمایش‌نامه‌هایی بر اساس کلیله و دمنه ترتیب داده‌اند[2].



۱- مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، پنچاکیانه یا پنج داستان، به تصحیح جلالی نایینی، عابدی و تاراچند، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۳.

۲- دربارهٔ ترجمه‌های کلیله و دمنه به دیگر زبان‌ها رک:

Johannes, Hertel, Das Paricatantra, seine Geschichte und seine Verbreitung, Leipzig, 1914. The Encyclopaedia of Islam, New edition, Leiden, E.J. Brill, 1978, Vol. IV, p.503.



غزل

هرگز مگو که کعبه زبتخانه خوشتر است
هر جا که هست جلوهٔ جانانه خوشتر است

با برهمن حدیث محبت رواست لیک
در دام طایر حرم این دانه خوشتر است

تسبیح و زهد خوش بود امّا درین دو روز
جشن گل‌ست شیشه و پیمانه خوشتر است

گر در بهشت باده کشی فتنه گل کند
ساغرکشی بگوشهٔ میخانه خوشتر است

گر شرط دوستی بشناسی بحسن شمع
اوّل محبّت تو به‌پروانه خوشتر است

در صحبتی که شرم و ادب نیست فیض نیست
زانرو مرا بصحبت بیگانه خوشتر است

کفران نعمت گله‌مندان بی‌ادب
در کیش من زشکر گدایانه خوشتر است

«عرفی» مثال و بیهده احوال دل مگوی
کز ناله‌های بی‌اثر افسانه خوشتر است

○ **محمّد جمال‌الدّین «عرفی» شیرازی**

(متوفی: ۹۹۹ م)



معرّفی کتاب

○ **فارسی مین هندی الفاظ (واژه‌های هندی در زبان فارسی).**

تألیف: آقای عبدالرشید.

ناشر: مکتبهٔ رابطه، دهلی.

تعداد صفحات: ۲۹۶، قیمت: -/۲۵۰ روپیه.

سهم هند در فرهنگ نویسی فارسی قابلِ ملاحظه است. چنانکه تعداد زیادی فرهنگهای فارسی در هند تألیف گردید و فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ‌هایی که سراج‌الدّین علی خان آرزو و شاگردانش تألیف کرده‌اند، از جمله فرهنگ‌هایی هستند که حتّی موردِ توجّه دانشمندان و فرهنگ نویسان ایرانی نیز قرار گرفته‌اند. در بیشتر این فرهنگ‌ها واژه‌های هندی الاصل که در دوران تقریباً شش قرن رواج فارسی در هند داخل زبان فارسی گردیده، نیز توضیح داده شده‌اند.

فرهنگ‌هایی مثل اداة الفضلا، شرف‌نامهٔ منیری، لسان الشعرا و غیره که در دورهٔ اوّل رواج فارسی در هند تألیف شده‌اند، دارای معادلهای هندی به زبان فارسی هستند.

روش نویسندگان این فرهنگ‌ها نشان می‌دهد که آنها برای معرفی و شناسایی زبان فارسی معادل هندی آنها را آورده بودند تا آن دسته از هندی‌ها که تازه به‌زبان فارسی آشنا شده بودند، مفاهیم لغات فارسی را به آسانی بفهمند.

فارسی مین هندی الفاظ در حقیقت کتابی است که مؤلّف آن آقای عبدالرشید استاد زبان و ادب اردو در جامعه ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو در زمینهٔ واژه‌های هندی (واژه‌های زبانهای مختلف هند) که در زبان فارسی به‌ویژه در هند به‌کار برده شده‌اند، از فرهنگهای مختلف گردآورده است. همچنین مؤلّف در اثر خود توضیح و معانی این لغات هندی را از فرهنگهای فارسی چاپی نقل کرده و هیچ کجا نظر شخصی خود را

اعمال نکرده است. از جمله فرهنگهایی که مؤلّف از آنها استفاده کرده است، لغت‌نامهٔ دهخدا[1] است.

این کتاب دارای یک «مقدمه» و هفت «باب» به شرح زیر است:

باب اوّل: فارسی مین سنسکریت اور هندی الفاظ.

باب دوّم: معرب و مفرس الفاظ.

باب سوّم: ترکیبات.

باب چهارم: مشتقات.

باب پنجم: تصرفات فارسی‌دانان هندوستان.

باب ششم: هندی محاورون کا فارسی مین ترجمه.

باب هفتم: فارسی فرهنگون مین هندی مترادفات.

باید دانست که تنها اسم و مقدمهٔ مؤلّف بر این کتاب به زبان اردو است و بقیه متن کتاب کاملاً به فارسی است، زیراکه عیناً نقل از فرهنگ‌های فارسی به فارسی می‌باشد.

○ دیوان جلالی

تألیف: سیّد محمّد مقبول عالم بن جلال‌الشاهی الرضوی متخلص به جلالی.

ترتیب: محی‌الدّین بمبئی والا.

تصحیح و مقدمه: دکتر ضیاءالدّین دیسایی.

ناشر: حضرت پیر محمّد شاه درگاه شریف ترست، احمدآباد.

سال چاپ: ۱۹۹۵ میلادی.

صفحات: ۲۹۷، قیمت -/۱۱۰ روپیه.

نظام‌الدّین ابوالفتح محمّد مقبول عالم متخلّص به جلالی از خانوادهٔ معروف اهل عرفان است که در احمدآباد گجرات سکنا گزیده بود. جلالی از دولتمردان دربار جهانگیر و پسرش شاهجهان بود. جناب آقای دکتر ضیاءالدّین دیسایی طی مقدمهٔ انگلیسی خود بر این دیوان چاپی، احوال جلالی را بطور مشروح نوشته‌اند. همچنین



ایشان آثار دیگر این شاعر چیره دست را هم موردِ بررسی انتقادی قرار داده‌اند.

دیوان جلالی با قصاید شروع می‌شود و مشتمل است بر غزلیات، قطعات و رباعیات که بر اساس نسخهٔ خطّی تصحیح شده است. چنانکه آقای دکتر محی‌الدّین بمبئی والا در مقدّمه خود نوشته‌اند، جناب آقای دکتر دیسایی کارهای اساسی تصحیح و تدوین این دیوان را به عهده داشته‌اند.

○ آینهٔ حیرت

مؤلّف: احمد حسین سحر کاکوروی (م: ۱۲۸۹ ه).

تصحیح و تعلیق: دکتر رئیس احمد نعمانی.

ناشر: کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا.

سال چاپ: ۱۹۹۶ میلادی.

صفحه: ۸۸، قیمت: -/۵۰ روپیه.

تذکره‌های شعرای فارسی در ادوار مختلف تعداد زیادی تألیف گردیده‌اند، ولی در میان آنها تذکره‌های شاعران زن فارسی به ندرت دیده می‌شود. آینهٔ حیرت تذکرهٔ شاعران زن فارسی است که احمد حسین کاکوروی مختلص به سحر (م: ۱۲۸۹ ه) آن را در سال ۱۲۵۸ه به‌پایهٔ تکمیل رساند. این تذکره احوال سی و هفت زن شاعر را دربردارد. اوّلین شاعر زن که احوالش در این تذکره آمده بی بی آرزوی سمرقندی و آخرین آنها نورجهان بیگم است. سحر علاوه بر آینهٔ حیرت دو تذکرهٔ دیگر شاعران را نیز تألیف نمود که عبارتند از بهار بیخزان و طور معنی. نسخهٔ منحصر به فرد آینه حیرت در کتابخانهٔ شبلی نعمانی، دارالعلوم ندوة العما، لکهنو در ایالت اترابرادش نگهداری می‌شود.

احوال شعرای زن فارسی در این تذکره بسیار اجمالی است. غالباً در تألیف این تذکره بیشتر ریاض الشعرا تألیف علی قلی واله داغستانی و نشتر عشق حسین قلی خان عاشقی مآخذ سحر قرار گرفته‌اند. بنابراین دکتر رئیس احمد نعمانی که این تذکره را تصحیح

کرده است، سعی نموده است تا حدّی که برایش مقدور بوده، احوال این شعرا را از منابع دیگر تکمیل کند. آقای نعمانی برای تکمیل مطالب این تذکره از هشتاد و هشت مأخذ چاپی و غیر چاپی که در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شوند، استفاده کرده است. اصل متن این تذکره مشتمل بر ۲۲ صفحه است و دکتر نعمانی با تعلیقات خود تقریباً شصت و یک صفحه دیگر بر آن افزوده و اهمیّت آن را مضاعف نموده است؛ چنانچه همه تذکره‌های شعرای فارسی به همین روش و نظم تصحیح شوند، محقّقان در زمینهٔ تاریخ شعر و ادب فارسی با موانع کمتری برخورد خواهند کرد.

○ ترجمهٔ مان کتوهل و رسالهٔ راگ درپن

تصحیح و مقدّمه: آقای شهاب سرمدی،

ناشر: مرکز ملّی ایندرا گاندی برای هنرهای زیبا، دهلی‌نو؛

(Indira Gandhi National Centre for Arts, New Delhi)

و موتی لعل بنارسی داس، دهلی.

سال چاپ: ۱۹۹۶ میلادی.

تعداد صفحه: ۳۱۴، قیمت -/۵۰۰ روپیه.

سیستم موسیقی سنّتی هند امروز در سراسر جهان موردِ توجّه و تمجید قرار گرفته است. درگذشته نظر به‌اهمیت موسیقی هندی، فارسی زبانان که با موسیقی علاقه داشتند، آثار اساسی موسیقی هندی را به فارسی برگردانده‌اند.

در این کتاب دو اثر جداگانه به نامهای ترجمهٔ فارسی مان کتوهل و رسالهٔ راگ درپن دربارهٔ موسیقی هندی با ترجمهٔ آنها به‌انگلیسی چاپ شده است. همچنین متن فارسی به خط دیو ناگری هم نوشته شده است.

این دو رساله را نواب سیف خان معروف به فقیرالله در قرن هفدهم میلادی در هند تألیف کرد و باید عرض شود که اصل مان کتوهل که به هندی بوده است، حالا مفقود است. علاوه بر این، ترجمهٔ مان کتوهل و رسالهٔ راگ درپن رابطهٔ موسیقی هندی و ایرانی

و تأثیر این دو سیستم بر یکدیگر را نشان می‌دهد و بنابراین در تاریخ روابطِ هند و ایران کتاب مورد نظر در زمینهٔ موسیقی دارای اهمیّت خاصّی است.

○ هندوستان کی دینی درسگاهیں (حوزه‌های علمی هند)

مؤلّف: دکتر قمرالدّین.

ناشر: همدرد ایجوکیشن سوسایتی، دهلی‌نو.

سال چاپ: ۱۹۹۶ میلادی.

صفحه: ۴۷۶، قیمت: -/۲۰۰ روپیه.

مؤلّف در این کتاب تاریخ کامل حوزه‌های علمی هند را از آغاز تا سال تألیف این کتاب با توجّه و دقتی قابلِ ملاحظه آورده است. کتاب موردِ نظر دارای دوازده باب بترتیب ذیل است: دور نمای تاریخی، وضع کنونی حوزه‌های علمی در هند، تدریس در حوزه‌های علمی، طریقهٔ تدریس، امتحان و حوزه‌های علمی، استادان حوزه‌های علمی، دانشجویان در این حوزه‌های علمی، وضع کنونی تحصیلات دختران در این حوزه‌ها، سیستم حفظ بهداشت، نظم اداری حوزه‌های علمی، خلاصهٔ تلاشها دربارهٔ حوزه‌های علمی، پیشنهادها و توصیه‌ها برای بهینه سازی نظم و انضباط حوزه‌های علمی.

مؤلّف این کتاب همراه با همکاران خود با بیشتر حوزه‌های علمی هند که حالا مشغول به کار هستند، تماس پیدا کرده و اطلاعات موردِ نیاز خود را از آنها بدست آورده و بر اساس این اطلاعات نظر خود را در موردِ وضع کنونی این حوزه‌ها مطرح کرده است. ضمناً فهرست تقریباً کاملی از حوزه‌های علمی هند در این کتاب آورده شده است.

ناگفته نماند که در گذشته فارسی از جمله درسهای اساسی حوزه‌های علمی بود، زیرا بیشتر کتابهای درسی این موزه‌ها به زبان فارسی تدریس می‌شد، امّا در حال حاضر این کتابها به زبانهای مختلف هند برگردانده شده و بنابراین فارسی موردِ توجّه قرار نمی‌گیرد. با این وجود در بعضی از حوزه‌های علمی زبان و ادبیات فارسی هنوز هم تدریس می‌شود. در آخر این کتاب فهرست مآخذی هم داده شده که بر اعتبار این کتاب

می‌افزاید.

○ گزیدهٔ احوال و آثار قاضی نذرالاسلام (شاعر ملّی بنگلادش)

کوشش: علی اورسجی.

گردآوری و ترجمه: محمّد عیسی شاهدی با همکاری دکتر کلثوم ابوالبشر.

ویرایش و بازنگری: دکتر محمّد کاظم کهدویی.

ناشر: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا (بنگلادش).

سال چاپ: مهرماه ۱۳۷۴ هـ ش.

صفحات: ۱۴۴، قیمت ۲۵۰۰ ریال.

قاضی نذرالاسلام (م: ۲۹ اوت ۱۹۷۶ م) نه تنها شاعر معروف و محبوب بنگلادش بود، بلکه او در مبارزهٔ آزادی خواهی علیه تسلّط انگلیس‌ها بر هند شرکت فعال داشت و با اندیشه‌های رعد آسایش در قالب شعرهای حماسی و شورانگیز مردم را به قیام علیه انگلیسی ها فرا خواند.

شرح زندگانی و بیست شعر این شاعر انقلابی بنگلادش غالب به یقین برای اوّلین مرتبه در این کتاب به زبان فارسی تدوین و در اختیار علاقه‌مندان گذارده می‌شود.

آقای دکتر محمّد کاظم کهدویی استاد اعزامی از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران به بنگلادش، با ویرایش و بازنویسی اشعار، متن ترجمه شده را صورت نهایی داده است. باید خاطر نشان ساخت که اصل متن شعر قاضی نذرالاسلام به زبان بنگلا روی یک صفحه و ترجمه‌اش به فارسی در صفحهٔ مقابل آن چاپ شده است و در نتیجه آنهایی که زبان بنگلا برای آن‌ها مفهوم است، می‌توانند کیفیت ترجمهٔ آن را به فارسی درک کنند. عنوان بعضی شعرهای قاضی نذرالاسلام که ترجمهٔ آنها در این کتاب گنجانیده شده عبارتند از:

پیروزی، گل کائنات، خورشید در دامان آمنه، سخنی با پیامبر، باد صحرا، خروش صبح گاهی، مقدّمهٔ آقای علی اورسجی و پیشگفتار آقای محمّد کاظم کهدویی



به زبان‌های فارسی و بنگله نیز شامل این کتاب است.

○ دستاویز (اردو)

مؤلّف: جابر حسین، رئیس مجلس قانون گذاری ایالت بهار.

ناشر: بهار قانون ساز کاؤنسل، پتنا.

سال چاپ: ژانویه ۱۹۹۷ میلادی.

تعداد صفحه: ۱۵۶، قیمت: -/۲۵ روپیه.

آقای جابر حسین، رئیس مجلس قانون گذاری ایالت بهار که شخصی با سواد و دانش دوست است، در این کتاب مساعی مجلس قانونگذاری ایالت بهار را در مورد سواد آموزی توضیح داده است. همچنین اسناد و مدارک مربوط به این تلاشها که در مجلس مذکور به تصویب رسیده، در این کتاب گرد آوری شده است.

○ سرچشمهٔ عرفان

مؤلّف: دکتر محمّد صدیق نیازمند.

ناشر: اویس وقاص پبلشنگ هاؤس، سری‌نگر (جامو و کشمیر).

سال چاپ: ژانویه ۱۹۹۶ میلادی.

صفحات: ۱۲۸، قیمت: -/۱۵۰ روپیه.

دکتر محمّد صدیق نیازمند در این تألیف خود شش مقالهٔ فارسی خود را به شرح زیر گرد آورده است:

۱- دانای راز ـ امام خمینی.

۲- نقش شاه همدان (سیّد علی همدانی) در گسترش فرهنگ و ادب ایرانی در کشمیر.

۳- ارزش ذخیرة الملوک شاه همدان.

۴- ملا ساطع: شاعر فارسی گوی سدهٔ یازدهم هجری قمری.

۵- بررسی تاریخ کشمیر تألیف سیّد علی همدانی؛

۶- نظر انتقادی بر نوشته‌های ابوالفضل مربوط به کشمیر.

اوّلین مقالهٔ نویسنده به نام «دانای راز - امام خمینی» دربارهٔ شعر عرفانی امام خمینی است. همچنین در این مقاله سیزده شعر ایشان نیز نقل گردیده و شرحی نیز دربارهٔ این اشعار توسط نگارنده داده شده است. مقالات دیگر، چنانکه از عنوان‌های آنها پیدا است، دربارهٔ رجال و شعرای فارسی و آثار آنها می‌باشد که در پیشرفت زندگی اجتماعی و ادبی کشمیر سهم شایسته‌ای داشته‌اند. ضمناً نویسنده مساعی این علما و شعرا را برای تبلیغ اسلام و گسترش زبان و ادبیات فارسی نادیده نگرفته است.

○ سوانح حیدر علی (پادشاه میسور)

مؤلّف: علی ابراهیم خان.

ترتیب و ترجمه: دکتر شایسته خان.

ناشر: کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا.

سال چاپ: ۱۹۹۳ میلادی.

صفحه: ۸۱؛ قیمت: ۵۰ روپیه.

عکس نسخهٔ خطّی «سوانح حیدر علی» به فارسی در این کتاب چاپ شده که به خط شکستهٔ نستعلیق کتابت شده است. علی ابراهیم خان مؤلّف این کتاب در نزدیکی سال ۱۷۳۰ م در شیخ‌پوره (منگیر در نزدیکی پتن) واقع در بهار متولّد و در مرشدآباد (حالا در ایالت بنگال غربی هند) بزرگ شده و با دربار حاکمان بنگاله رابطه داشت. سپس با کمپانی هند شرقی کار کرد. به عنوان یکی از مقامات ارشد کمپانی هند شرقی او شاهد عینی اوضاع جنگ مابین حیدر علی (م: ۱۷۸۲ م) پدر تیپو سلطان پادشاه میسور و انگلیس‌ها بود.

علی ابراهیم خان نویسنده‌ای بود چیره دست و علاوه بر سوانح حیدر علی، خلاصة الکلام، صحف ابراهیم، گلزار ابراهیم، خطوط ابراهیم، فتاوی ابراهیم خانی،

کتابی دربارهٔ قوانین هندوها، تاریخ مارتاها، و سوانح جیت سینگ از دیگر آثار او می‌باشند. سوانح حیدر علی، چنانکه تاریخ نگاران نظر داده‌اند، کتابی دارای اهمیّت است که در آن نویسنده آنچه دیده و از افراد معتبر شنیده آورده است. ناگفته نماند که به هر صورت نویسنده با انگلیسی‌ها کار می‌کرده است و بنابراین در اظهارات خود در این کتاب تا حدّی طرفدار آنها می‌باشد. دکتر شایسته خان ترجمهٔ ملخّص آن را به انگلیسی به چاپ رسانده است.

○ نالهٔ شبگیر

مؤلّف: بهار حسین‌آبادی.

ترتیب: جابر حسین.

ناشر: بهار فاؤنڈیشن، پتنا.

سال چاپ: ۱۹۹۶ میلادی.

صفحات: ۱۴۱، قیمت: -/۱۰۰ روپیه.

آقای پرفسور جابر حسین، رئیس مجلس قانون گذاری ایالت بهار، مثنوی فارسی نالهٔ شبگیر را با کمک دکتر سیّد حسن عباس به چاپ رسانده است. شاه محمّد هاشم حسین‌آبادی متخلّص به بهار (م: ۱۹۲۹م) یکی از شعرای نغزگوی فارسی و اردو در ایالت بهار می‌باشد که آثار گرانقدری به زبانهای فارسی و اردو از خود به جای گذاشته که بعضی از آنها به چاپ نیز رسیده است. بهار مثنوی نالهٔ شبگیر را در سال ۱۳۱۸ هـ در سنِ سی و هشت سالگی در ۸۷۶ بیت به تکمیل رساند. وی این مثنوی اخلاقی را به سبک روان و ساده سروده است. از آنجایی که این مثنوی در اوایل قرن بیستم میلادی سروده شده، می‌توان حدس زد که زبان فارسی تا این قرن در هند رواج داشته و شعرا و نویسندگان به این زبان طبع آزمایی می‌کردند. از پیشگفتار مصحّح بدست می‌آید که دیگر آثار فارسی بهار نیز در آینده‌ای نزدیک به چاپ می‌رسند. بدیهی است که چاپ این آثار به تکمیل تاریخ ادبیات فارسی در هند کمک خواهد کرد.

○ پروانهٔ نجات

مؤلّف: مهدی علی.

ترتیب: جابر حسین.

ناشر: اردو مرکز، عظیم‌آباد، پتنا.

سال چاپ: ژانویه ۱۹۹۷ میلادی.

صفحه: ۱۷۴، قیمت: /۱۰۰ روپیه.

کتابی است که در آن انتخاب شعر اردوی مهدی علی گردآوری شده است. گردآورنده این شعرها را به سه فصل تقسیم کرده است. در قسمت اوّل سلام و منظومه‌های دیگر آمده. قسمت دوّم مراثی و قسم سوّم مشتمل بر قطعات است. بیشتر منظومه‌های این کتاب دربارهٔ موضوعات مذهبی بویژه مرثیه امام حسین علیه السلام و پیش آمدهای میدان کربلاست.

○ ختم سفر کے بعد (اردو)

مؤلّف: رضوان الله آروی.

ناشر: دین و دانش پبلکیشنز، پتنا.

سال چاپ: ۱۹۹۱ میلادی.

صفحه: ۱۲۸، قیمت: -/۴۰ روپیه.

رضوان الله آروی در این سفرنامه احوال مسافرت خود به دهلی، سکندرا، آگره، متهرا، برندابن، اجمیر، جی‌پور را به رشتهٔ تحریر آورده است. از آنجایی که نگارنده با تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند آشنایی کامل داشته، توانسته است، شهرهای نامبرده را با دورنمای تاریخی و مقایسه با اوضاع قبلی آنها توضیح دهد.



اخبار فرهنگی و ادبی

گزارش سمینار بین‌المللی تحوّل زبان و ادبیات فارسی در هند

به مناسبت پنجاهمین سال استقلال هند و هفتاد و پنجمین سال تأسیس دانشگاه دهلی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، سمینار بین‌المللی سه روزه‌ای را با اشتراک و همکاری خانهٔ فرهنگ سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو و شورای روابط فرهنگی هند (I.C.C.R.) وابسته به وزارت امور خارجهٔ هند، از اوّل دی‌ماه الی سوّم دی‌ماه ۱۳۷۵ در ارتباط با عنوان‌های زیر برگزار کرد:

۱- تحوّل زبان و ادبیات فارسی در هند.

۲- نفوذ فارسی بر فرهنگ و هنرهای هند.

۳- نفوذ فارسی بر زبان‌های هند.

استادان و محقّقان خارجی که در سمینار مذکور شرکت داشتند، به قرار زیر بودند:

۱- حجّت‌الاسلام جناب آقای ابوالقاسمی، ایران.

۲- دکتر غلام‌حسین غلام‌زاده، ایران.

۳- دکتر محمود مدبّری، ایران.

۴- دکتر محمّد رضا نصیری، ایران.

۵- دکتر حسین علی قبادی، ایران.

۶- دکتر عبدالخالق رشید، افغانستان.

همچنین بیش از چهل استاد و محقّق از دهلی و دیگر نقاط کشور هند نیز به عنوان میهمان در سمینار شرکت داشتند. روز شنبه یکم دی‌ماه ۱۳۷۵ در ساعت یازده و نیم این سمینار تحت ریاست جناب آقای دکتر رانا رئیس کالج‌های دانشگاه دهلی افتتاح شد.

در ابتدا آقای پرفسور محمّد اسلم خان، رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی و مسئول برگزار کنندهٔ سمینار طی سخنان خود اظهار داشت که زبان و ادبیات فارسی در هند از سابقهٔ تابناک هشتصد سالهای برخوردار است، چنانکه دستاورد بسیار غنی این زبان در زمینه‌های تاریخ، ریاضی، فرهنگ و ادب، نجوم، فیزیک و جغرافیا و طب وغیره هم‌اکنون در کتابخانه‌ها و موزه‌ها و آرشیوهای هند و خارج از هند نگهداری می‌شود و همچون میراثی گرانقدر و ارزشمند برای ملّت هند محسوب می‌شود. در حال حاضر زبان و ادبیات فارسی در بیش از هشتاد مؤسّسه و دانشگاه در هند تدریس می‌شود. وی در ادامه به تاریخچهٔ بخش فارسی دانشگاه دهلی اشاره کرد و اظهار داشت که دانشگاه دهلی یکی از دانشگاه‌های وابسته به دولت مرکزی هند است که در سال ۱۹۲۲ میلادی تأسیس گردید و همزمان بخش فارسی آن نیز دایر شد. پرفسور محمّد اسلم خان، سپس ویژگی‌های بخش فارسی دانشگاه دهلی را ذکر نموده و یادآور شد که این بخش تاکنون از نعمت وجود استادانی نامور و ممتاز چون دکتر ورما، شمس العلما مولانا عبدالرّحمن، دکتر سیّد اظهر علی، پرفسور منظور حسین موسوی، پرفسور بهگوت ساروپ، پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، پرفسور نورالحسن انصاری و پرفسور سیّد مقبول حسین برخوردار بوده است.

بعد از ایشان دکتر شمیم الحق صدیقی، استادیار زبان فارسی دانشکده ذاکر حسین شعری از نظامی در نعت رسول اکرم (ص) قرائت کرد. سپس استاد ممتاز دانشگاه دهلی جناب آقای پرفسور سیّد امیر حسن عابدی به حاضرین و خصوصاً میهمانان خارجی و هندی خیرمقدم گفت و اظهار امیدواری کرد که سمینار سه روزه مذکور در ارتقاء سطح فارسی در هند مؤثر واقع شود.

در سخنرانی افتتاحیه، پرفسور شکیل الرحمن وزیر سابق بهداری هند اهمیّت زبان و ادبیات فارسی را خاطر نشان ساخت. وی تأکید کرد که نقوش این زبان شیرین و ادبیات غنی آن را که هم‌اکنون بر فرهنگ و هنر و معماری و موسیقی و زبان‌های هند موجود



است، نمی‌توان به هیچ وجه از بین برد.

در این جلسه، همچنین پیام های رئیس جمهور هند، دکتر شنکر دیال شرما و وزیر توسعه منابع انسانی آقای بومئی که به این مناسبت واصل گردیده بود، قرائت شد. دکتر شنکر دیال شرما رئیس جمهور هند در پیام خود اظهار داشته بود:

"فرهنگ مشترک هند از زمان‌های بسیار قدیم در اثر آمیزش و ترکیب سنن متنوع غنی گردیده است و فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی و همچنین هنر و معماری و موسیقی وابسته به آن از آن دسته عناصر فرهنگی است که میراث ما را رونق بخشیده و ما باید در حفظ این میراث معنوی کوشا باشیم تا بتوانیم خلاء ناشی از جنبه‌های غیر معنوی موجود در جامعه را جبران سازیم.

اینجانب خوشحالم که گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، به منظور احیای هر چه بیشتر فرهنگ فارسی و آداب و رسوم ملّی این سرزمین، این سمینار بین‌المللی را برگزار می‌کند.

توفیق هر چه بیشتر را برای شرکت کنندگان و دست اندرکاران سمینار خواستار و موفقیت سمینار را آرزومندم".

وزیر توسعه منابع انسانی در پیام خود اظهار داشت:

"خوشحالم که گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، سمینار بین‌المللی سه روزه‌ای را به مناسبت پنجاهمین سال استقلال هند و هفتاد و پنجمین سال تأسیس دانشگاه دهلی با همکاری خانهٔ فرهنگ سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو و شورای روابط فرهنگی هند از اوّل دی‌ماه الی سوّم دی‌ماه ۱۳۷۵ برگزار می‌کند. تشریف آوری میهمانان کشورهای همجوار در این سمینار بسیار دلگرم کننده است و این گونه سمینارها مناسبات فرهنگی موجود هند با کشورهای فارسی زبان را استحکام خواهد بخشید. من به برگزار کنندگان و دست اندرکاران برای این ابتکار که همبستگی فرهنگی هند را خاطر نشان خواهد ساخت، صمیمانه تبریک می‌گویم و امیدوارم که این سمینار

در اثر مساعی پر ارزش برگزار کنندگان آن کامیاب شود".

پس از آن به مناسبت هفتاد و پنجمین سال تأسیس دانشگاه دهلی و به پاس خدمات و زحمات فراوان آقای پرفسور بهگوت سروپ از طرف بخش فارسی دانشگاه دهلی لوح تقدیری به وی اهدا شد. سپس استاد بهگوت سروپ که در حال حاضر قدیمی‌ترین استاد زبان فارسی در هند محسوب می‌شود، از حضار و مسئولین سمینار و شاگردان خود تشکر کرد.

سخنران بعدی جلسه جناب آقای محسن میری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بود که ضمن تشکر از مسئولین سمینار از عنوان‌های انتخاب شده برای سمینار استقبال کرد. ایشان در بخشی از سخنان خود ضمن اشاره به حضور هشتصد سال زبان فارسی در کشور پهناور هند و اینکه این زبان بخش عمده‌ای از فرهنگ این کشور را تشکیل می‌دهد گفت: "زبان فارسی تنها زبان ایرانیان نیست، بلکه این زبان مرزهای بین‌المللی را در نوردیده و در بسیاری از بلاد و اماکن گسترش یافته است. نمایندگی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از زمان‌های دور در خدمت گسترش زبان فارسی بوده‌اند و اکنون نیز باتمام توان خود در خدمت تقویت و گسترش زبان فارسی هستند".

بعد از آن حجّت الاسلام ابوالقاسمی ریاست محترم مرکز آموزش‌های علمی و تخصصی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در خصوص «هدف از تحوّل» سخنانی کرد. تحول، ابتدا در معنا صورت می‌گیرد و تحوّل الفاظ به دنبال آن است. وی علّت اصلی علاقه مردم هند به زبان فارسی را جنبهٔ محتوایی این زبان دانست.

پس از آن جناب آقای سیّد باقر ابطحی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی در هند طی سخنان کوتاهی ارزش و اهمیّت زبان فارسی در هند را مورد بررسی و تأکید قرار داد.

در پایان جلسه افتتاحیه، رئیس کالج‌های دانشگاه دهلی و استاد زبان سانسکریت جناب آقای دکتر رانا گفت که فارسی و سانسکریت دو زبان خواهر هستند و در این



ارتباط به بعضی واژه‌های مشترک فارسی و سانسکریت که هم اکنون نیز متداول هستند، اشاره کرد.

قبل از پایان جلسه جناب آقای پرفسور شریف حسین قاسمی، ضمن تشکر از شرکت کنندگان در سمینار به ویژه میهمانان اعزامی از ایران، در خصوص تأثیر زبان فارسی در غنی ساختن فرهنگ هند سخن گفت.

در پایان مراسم، شرکت کنندگان در سمینار به صرف غذایی که خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران میزبانی آن را به عهده داشت، دعوت شدند.

پس از جلسه افتاحیه، جلسات مقاله خوانی سمینار آغاز و شرکت کنندگان به سه گروه تقسیم شدند و از میان آن سه جلسه به مقاله‌هایی پیرامون تاریخ و هنر و موسیقی و زبان شناسی اختصاص یافت. تفصیل جلسات به قرار زیر است:

جلسهٔ دوّم: ۱-۱۰-۱۳۷۵ ـ ساعت ۳ الی ۴/۵ بعد از ظهر.

هیأت رئیسه: دکتر حسین علی قبادی، دکتر محمّد رضا نصیری، دکتر غلام حسین غلام‌زاده.

دبیر جلسه: دکتر سیّده بلقیس فاطمه حسینی.

۱- دکتر محمود مدبری: «نخستین سخنور پارسی‌گوی منسوب به شبه قاره».

۲- دکتر توفیق هـ سبحانی: «چند نکته دربارهٔ چاپ کتابهای فارسی و اردو در هند».

۳- دکتر عبدالخالق رشید: «نکاتی دربارهٔ فرهنگ هند و افغانستان».

۴- دکتر لعل‌زاد: «منظومه».

جلسهٔ سوّم ـ ساعت ۵ - ۶/۵ بعد از ظهر.

هیأت رئیسه: پرفسور توفیق هـ سبحانی، پرفسور سیّد فدا عباس رضوی، دکتر محمود مدبری، پرفسور عبدالغفار انصاری.

دبیر جلسه: دکتر چندرا شیکهر.

۱- دکتر حسین علی قبادی: «بررسی تحوّلات شعر فارسی پس از انقلاب اسلامی».

۲- پرفسور رضاءالله انصاری: «علوم جدید در نگارشات فارسی هند».

۳- دکتر آصفه زمانی: «ادبیات فارسی بعد از استقلال هند».

۴- دکتر عبدالقادر جعفری: «بررسی شعر فارسی اکبر اله‌آبادی».

جلسهٔ چهارم: ۲-۱۰-۱۳۷۵ـ ساعت ۱۰ الی ۱۱/۵ صبح.

هیأت رئیسه: پرفسور جوهری، پرفسور اگروال.

دبیر جلسه: دکتر نرگس جهان.

۱- صاحب‌زاده شوکت علی خان: «مواقعه ادبیات فارسی در تونک».

۲- دکتر محمّد امین: «مطالعات فارسی در بنگال غربی».

۳- استاد سیّد باقر ابطحی: «جاذبهٔ زبان فارسی در میان مسلمانان و هندوان».

۴- پرفسور عبدالغفار انصاری: «یک شاعر گمنام فارسی عهد محمّد شاهی».

جلسهٔ پنجم ـ ساعت ۱۲ - ۱/۵ بعد از ظهر.

هیأت رئیسه: صاحب‌زاده شوکت علی خان، دکتر قمرالدّین، پرفسور شریف حسین قاسمی.

دبیر جلسه: دکتر ریحانه خاتون.

۱- پرفسور جوهری: «شمس سراج عفیف و تاریخ فیروز شاهی او».

۲- دکتر میرا کری: «نقش فارسی بر نقاشی هند».

۳- دکتر اگروال: «بررسی واژه‌های فارسی در زبان کومانی».

۴- پرفسور روندرا شرما: «منابع فارسی برای تاریخ سلاطین دهلی».

جلسهٔ ششم ـ ساعت ۳ - ۴/۵ بعد از ظهر.

رئیس جلسه: پرمود سِنْهَا.

دبیر جلسه: دکتر سیّده خورشید فاطمه حسینی.

۱- دکتر روبندرا گارگیش: «نفوذ فارسی بر زبان هندی».

۲- آقای عبدالرّشید: «اصطلاحات هندی در فارسی».

۳- پرفسور سیّد فدا عباس رضوی: «تأثیر واژه‌های عربی و فارسی بر لهجه‌های هندی».

۴- دکتر ظهیر جعفری: «تاریخ فیروز شاهی».

جلسهٔ هفتم ـ ساعت ۵ - ۶/۵ بعد از ظهر.

رئیس جلسه: پرفسور آذرمیدخت ناهید صفوی.

دبیر جلسه: آقای علیم اشرف خان.

۱- پرفسور محمّد ولی‌الحق انصاری: «زبان و ادبیات در هند (از ۱۹۴۷ تا حال حاضر)».

۲- دکتر نفیس جهان: «مسائل تدریس فارسی در دبیرستانها».

۳- دکتر نرگس جهان: «مسائل ادبیات فارسی در هند».

جلسهٔ هشتم: ۳-۱۰-۱۳۷۵ ـ ساعت ۱۰ - ۱۱/۵ صبح.

رئیس جلسه: پرفسور مجیب رضوی.

دبیر جلسه: دکتر ادریس احمد.

۱- پرفسور سیّد انوار احمد: «بررسی تأثیرات اندیشه و هنر ایران در فرهنگ و ادب فارسی».

۲- خانم پُشْپا شرما: «سهم هریانه در توسعهٔ زبان و ادبیات فارسی».

۳- آقای علی رضاکار بخش: «غمنامه رستم و سهراب در پرتو اساطیر هند باستان».

جلسهٔ نهم ـ ساعت ۱۲ - ۱/۵ بعد از ظهر.

رئیس جلسه: پرفسور سنگ سین.

دبیر جلسه: دکتر محمود فیاض.

۱- پرفسور سنها: «نفوذ زبانهای هندی بر فارسی».

۲- پرفسور مجیب رضوی: «واژه‌های فارسی در پدماوت جایسی».

جلسهٔ اختتامیه سمینار بین‌المللی تحوّل زبان و ادبیات فارسی در هند

جلسهٔ اختتامیه این سمینار در ساعت ۱۵ روز دوشنبه ۳ دی‌ماه ۱۳۷۵ به ریاست پرفسور آباد احمد معاون ریاست دانشگاه دهلی تشکیل و با شعرخوانی آقای محمّد



اسد در مدح پیامبر اسلام (ص) آغاز گردید. سپس آقای پرفسور سیّد امیر حسن عابدی (بابای فارسی هند) از میهمانان این سمینار به ویژه میهمانان خارجی که رنج سفر را بر خود هموار کرده و در این سمینار حضور یافته و مقالات گرانقدر خود ارائه کردند، کمال تشکر خود و هیأت اجرایی سمینار را ابراز داشت. سپس خانم دکتر آصفه زمانی به قرائت غزلی در مدح پیامبر اسلام (ص) پرداخت. آقای علی رضا شیخ عطّار سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران میهمان ویژه و سخنران بعدی این جلسه بود که پس از تقدیر از برگزار کنندگان سمینار، یادآور شد که زبان فارسی زبانی است که در حال حاضر کاربردی وسیع در عرصهٔ ارتباطات سیاسی و اقتصادی جهان معاصر ندارد و تنها ارزش و ویژگی آن در معنویت و گرانقدری آن است. آقای شیخ عطّار در پایان سخنرانی خود از استادان فارسی در هند درخواست نمود تا با یادآور شدن ارزش معنوی زبان و ادب فارسی به دانشجویان خود، از آنان بخواهند که زبان فارسی را که بخشی مهم و لاینفك از فرهنگ و تمدّن کشورشان می‌باشد، به عنوان یک الزام فرهنگی مورد مطالعه قرار دهند و از آن همچون سنگری در برابر نفوذ فرهنگ و الفاظ بیگانه پاسداری کنند. پس از سخنرانی آقای شیخ عطّار از جناب آقای دکتر مدبری، استاد و میهمان ایرانی، خواسته شد تا به جمع بندی و ارزیابی این سمینار بپردازند. دکتر مدبری با یادآور شدن ده‌ها مقالهٔ ارائه شده در طول سمینار، این سمینار را دارای ارزشی تحقیقی و علمی بالایی در زمینه‌های مختلف زبان و ادب فارسی دانست و در پایان موفقیت هر چه بیشتر استادان و محقّقان زبان و ادب فارسی را خواستار شد. سپس جناب آقای پرفسور عبدالودود اظهر یکی دیگر از سخنرانان این جلسه به تحوّل زبان فارسی در هند در بعد از استقلال این کشور اشاره کرد و برپایی اینگونه سمینارها و همکاری میان استادان فارسی هند و دیگر کشورهای فارسی زبان را از دستاوردهای استقلال این کشور دانست که در پیش از استقلال به دلیل سلطه سیاست‌های انگلیس بر این کشور از امور محال به شمار می‌رفت. آخرین سخنران جلسه جناب آقای پرفسور آباد احمد معاون ریاست دانشگاه دهلی بود

که به‌تقدیر از برگزارکنندگان سمینار پرداخت و خرسندی خود را از هرچه بیشتر گسترش یافتن روابط فرهنگی میان ایران و هند ابراز نمود. وی همچنین از خدمات ارزنده بخش فارسی دانشگاه ستایش کرد و مساعی پرفسور بهگوت سروپ و پرفسور سیّد امیر حسن عابدی و پرفسور نورالحسن انصاری و پرفسور سیّد مقبول احمد را در زمینهٔ تحوّل زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی مورد تجلیل قرار داد.

در پایان جلسه جناب آقای پرفسور محمّد اسلم خان ریاست هیأت اجرایی این سمینار از میهمانان و حاضران در این سمینار تشکر فراوان کرد. پرفسور اسلم خان همچنین از همکاری جناب آقای علی رضا شیخ عطّار سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و جناب آقای محسن میری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای سیّد باقر ابطحی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی، جناب آقای دکتر توفیق سبحانی استاد اعزامی از ایران، و جناب آقای علی رضا صدرالدینی سرپرست خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران تشکر کرد و کمال سپاسگزاری خود و هیأت اجرایی سمینار را از آنان ابراز داشت و افزود که براستی برگزاری این سمینار بدون یاری و همکاری این بزرگان مقدور نمی‌شد. پرفسور محمّد اسلم خان همچنین از شورای روابط فرهنگی هند (I.C.C.R.)، دانشکدهٔ زبان‌شناسی دانشگاه دهلی و همچنین آقایان پرفسور مهتا ریاست محترم دانشگاه دهلی، پرفسور آباد احمد، دکتر گارگیش، دکتر اوم پرکاش و خانم مدهو سَهگَل به سبب همکاری بی‌دریغ آنان در هرچه پربار بودن و برگزاری بهتر این سمینار تشکر کرد و مراتب سپاسگزاری خود و هیأت اجرایی سمینار را از تلاش و همکاری آنان ابراز داشت و سپس پایان جلسهٔ اختتامیه را اعلام نمود.

☐ برگزاری هجدهمین کنگرهٔ استادان فارسی سراسر هند (در کتابخانهٔ رضا رامپور)

هجدهمین کنگرهٔ استادان فارسی سراسر هند امسال در کتابخانهٔ رضا، رامپور (اوتارابرادش) به مدّت سه روز از تاریخ ۲۸ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۹۶ م برگزار گردید. در این

کنگره علاوه بر تعداد زیادی استادان فارسی از دانشگاه‌های هند، نمایندگانی از سازمانهای مختلف علمی و فرهنگی از ایران، افغانستان، بنگلادش، آمریکا، ترکیه، ترکمنستان و تعداد زیادی از اهالی فارسی دوست رامپور شرکت داشتند. جلسهٔ افتاحیه این کنگرهٔ سه روزه در روز شنبه ۲۸ دسامبر ۱۹۹۶ م در محوطهٔ کتابخانهٔ رضا، رامپور برگزار گردید. این جلسه ساعت یازده و نیم صبح شروع و تا دو و نیم بعد از ظهر ادامه یافت. در این جلسه چنان که مرسوم است، بعد از تلاوت آیاتی چند از کلام الله المجید، غزلی از خسرو دهلوی خوانده شد. سپس آقای دکتر وقارالحسن صدیقی دبیر محلّی کنگرهٔ استادان زبان فارسی سراسر هند به معرّفی کتابخانه پرداخت و از میهمانان گرامی استقبال گرمی به عمل آورد و پس از آن حلقه‌های گل از طرف انجمن استادان فارسی سراسر هند و کتابخانهٔ رضا رامپور به استادان فارسی هند و میهمانان گرامی تقدیم گردید. در این جلسه همچنین نواب کاظم علی خان و بیگم نور بانو از خانوادهٔ نوّابان رامپور هم از میهمانان استقبال کردند.

در این جلسه جناب آقای شیخ عطّار سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در سخنرانی خود، اهمیّت زبان و ادب فارسی در هند را یاد آور شد و گفت: حمایت از مطالعات فارسی در هند، معنی اش اینست که ملّت هند از فرهنگ خود پشتیبانی می‌نماید. زبان و ادب فارسی در شئون مختلف زندگانی هندیان تا آنجا ریشه گرفته است که ممکن نیست آنها را از یکدیگر جدا کرد.

جناب آقای دکتر حدّاد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران به تشریح فعالیت‌های فرهنگستان پرداخت و سپس یاد آور شد که فرهنگستان مذکور برای هر نوع همکاری با استادان زبان و ادب فارسی در هند آماده است. وی در رابطه با پروژهٔ دانشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره ابراز امیدواری کرد که همهٔ استادان فارسی، هندشناسان و شرق شناسان در هند برای تکمیل آن اقدام کنند تا سهم هند در پیشرفت زبان، ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره بیش از پیش آشکار شود. جناب آقای دکتر



حدّاد عادل دربارهٔ برنامه‌های دیگر ادبی و علمی فرهنگستان هم توضیحات لازمی را ارائه کرد و در ضمن سخنرانی خود، به اقدامات فرهنگستان در زمینهٔ وضع ترکیب و اصطلاحات مختلف فارسی اشاره کرد و گفت که در این مورد لازم است که از منابع فارسی هندی هم استفاده شود. علاوه بر این فرهنگستان استادان فارسی از ایران و هند را برای ایراد سخنرانی در مورد جنبه‌های مختلف زبان و ادب فارسی در هند دعوت می‌کند تا این قسمت اساسی تاریخ ادبیات فارسی روشن‌تر گردد. دکتر حدّاد همچنین اعلام کرد که فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران در موردِ مسابقات ادبی برای دانشجویان فارسی در هند برنامه‌ریزی دقیقی نموده است.

جناب آقای محسن میری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران طی سخنرانی خود آمادگی رایزنی فرهنگی را برای هر نوع همکاری با استادان فارسی هند در موردِ پیشرفت زبان و ادب فارسی در این کشور پهناور و فارسی دوست اعلام کرد.

پرفسور خانم آذرمیدخت صفوی به عنوان رئیس انجمن فارسی سراسر هند، اهمیّت زبان و ادب فارسی در هند و سهم رامپور در پیشرفت آن را تشریح کرد. وی در ضمن اظهارات خود، به بعضی اقدامات انجمن استادان فارسی سراسر هند برای پیشرفت مطالعات فارسی در هند اشاره نمود و برنامه‌هایی را هم یاد آور شد که لازم است انجمن استادان فارسی سراسر هند برای اجرای آنها کمر همّت ببندد.

همچنین در طی این جلسه جناب پرفسور سمیع‌الدّین احمد استاد بازنشستهٔ زبان و ادب فارسی دانشگاه اسلامی علیگره به درجهٔ استاد ممتاز نایل آمد و سپاس نامه‌ای بهمراه شال و حلقه‌های گل به وی تقدیم گردید.

استاد گرامی و دانشمند محترم جناب آقای جعفر شهیدی فهرستِ نسخ خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا رامپور، ویژه‌نامهٔ حافظ قند پارسی و *The Maulavi Flute* (نی مولوی) تألیف پرفسور شریف حسین قاسمی را رونمایی فرمود و اظهار خوشوقتی کرد که استادان فارسی در هند کارهای تصنیف و تألیف را باوجود موانعی که بر سر راه آن

است، انجام می دهند.

بعد از پایان جلسهٔ افتتاحیه، جلسه‌های علمی کنگرهٔ استادان فارسی آغاز و تا دو روز دیگر ادامه پیدا کرد و در طی آن تعداد زیادی استادان فارسی از ایران، هند، افغانستان وغیره مقالات تحقیقی خود را ارائه دادند. استادان، دانشمندان محترم از ایران، افغانستان، آمریکا، ترکمنستان که در این کنگره شرکت نمودند، و به‌ارائه مقاله پرداختند، عبارتند از:

جناب استاد جعفر شهیدی، جناب آقای دکتر حدّاد عادل، دکتر غلام حسین‌زاده، استاد جلیل تجلیل، استاد مهدی محقّق، استاد حاج سیّد جوّادی، استاد بهمن سرکاراتی و سرکار خانم دکتر باقری، دکتر محمّد رضا نصیری، استاد توفیق سبحانی، دکتر قبادی، دکتر مدبّری، استاد باقر ابطحی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی در دهلی‌نو، دکتر قاسم صافی، استاد کاظم کهدویی و آقای پرویز ثیری (ایران)، آقای دور دویوف خوشبردی، دکتر کوموش امن گل دیویوا، پرفسور انی گل اشیریوا (ترکمنستان)، جناب پرفسور بروس لارنس و همسر ایشان (آمریکا) و جناب آقای خالق رشید (افغانستان).

همچنین در یکی از جلسه‌های این کنگره، استادان فارسی از هند اشکالاتی پیرامون درس و تدریس فارسی در دانشگاه‌های هند را موردِ بررسی قرار دادند و در این ضمن تصمیم گرفته شد که انجمن استادان فارسی اقدامات مناسبی را برای رفع این اشکالات اتخاذ نماید.

جلسهٔ نهایی کنگره در عصر سی‌ام دسامبر برگزار گردید. در این جلسه نمایندگان برخی از کشورهای شرکت کننده و چند نفر از استادان فارسی هند به‌ارائه نقطه نظرهای خود پیرامون دستاوردهای این کنگره پرداختند. همچنین بایست خاطر نشان ساخت که مقالات ارائه شده در جلسه‌های مختلف این کنگره تحقیقی بود و در بسیاری از آنها جنبه‌های ناشناخته‌ای از زبان و ادب فارسی مطرح گردید.



همچنین در این جلسه استاد سیّد باقر ابطحی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو ضمن اظهار مطالبی پیرامون گذشته پر افتخار زبان و ادب فارسی در تاریخ هند و سابقه درخشانی که در میان مسلمانان و هندوان دارد، دربارهٔ برنامه‌های ادبی، تحقیقی و علمی مرکز مذکور توضیحات مبسوطی ارائه نمود. ایشان در سخنرانی خود اظهار داشت که مرکز تحقیقات فارسی با برنامه‌ریزی دقیق پیرامون فهرست برداری نسخ خطّی فارسی فعالیت‌های درخور توجّهی را در این باره آغاز کرده است. وی همچنین یادآور شد که برنامهٔ دیگری که این مرکز به موردِ اجرار گذارده، چاپ و نشر آثار تاریخی و ادبی است که برای تدوین و تألیف تاریخ مفصّل و معتبر ادبیات فارسی در هند موردِ نیاز اساسی می‌باشد.

در پایان جلسه پرفسور عبدالودود اظهر مدیر کل انجمن استادان فارسی سراسر هند و دکتر وقارالحسن صدیقی مدیر محلّی کنگرهٔ استادان فارسی از همهٔ شرکت کنندگان، بویژه استادان خارجی که زحمت سفر را تحمّل کرده و با حضور خود در این کنگره به اعتبار آن افزودند، تشکر صمیمانه به عمل آورد.

❑ سخنرانی «غزل فارسی از سعدی تا حافظ» در دانشگاه لکهنو

در روز پنجشنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۹۷م جناب آقای پرفسور وارث کرمانی استاد بازنشستهٔ زبان و ادب فارسی، دانشگاه علیگره با حضور در بخش فارسی دانشگاه لکهنو برای جمع کثیری از استادان و دانشجویان زبان فارسی دانشگاه مذکور پیرامون «غزل فارسی از سعدی تا حافظ» به سخنرانی پرداخت که مورد استقبال بسیار شرکت کنندگان در این سخنرانی قرار گرفت. در پایان سخنرانی ایشان یکی از اشعار خود را با عنوان «خادمه» برای شرکت کنندگان سرود.

در پایان این جلسه خانم دکتر آصفه زمانی رئیس بخش فارسی دانشگاه مذکور از دکتر وارث کرمانی بخاطر سخنرانی ایشان در بخش مذکور تشکر و قدردانی کرد.



گزارش سمینار یک روزه‌ای در بخش فارسی دانشگاه دهلی

بخش فارسی دانشگاه دهلی روز چهارشنبه ۲۹ اسفندماه ۱۳۷۵/۱۹ مارس ۱۹۹۷م سمینار یک روزه‌ای با عنوان «ادبیات فارسی در هند» در محل دانشکدهٔ ادبیات برگزار کرد. در این سمینار جناب آقای مسعود خلیلی سفیر کبیر دولت اسلامی افغانستان و جناب آقای سیّد باقر ابطحی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به عنوان میهمانان خصوصی حضور داشتند. جناب آقای فاضل دبیر اوّل فرهنگی سفارت دولت اسلامی افغانستان و استادان فارسی دانشگاههای جواهرلعل نهرو و جامعه ملّیه اسلامی از دیگر شرکت کنندگان در این سمینار بودند. جلسه افتاحیه سمینار به ریاست جناب آقای پرفسور سیّد امیر حسن عابدی استاد ممتاز دانشگاه دهلی شروع شد. در آغاز آقای پرفسور محمّد اسلم خان رئیس بخش فارسی ضمن استقبال از میهمانان عالیقدر و استادان ارجمند، گزارش مختصری از فعالیت بخش زبان فارسی دانشگاه دهلی در زمینهٔ گسترش و توسعهٔ زبان و ادبیات فارسی ایراد کرد. وی از حضور مسعود خلیلی سفیر دولت افغانستان که قبلاً دانشجوی این دانشگاه بود، اظهار مسرت کرد. او همچنین از تشویق و راهنمایی و همکاری جناب آقای سیّد باقر ابطحی تشکر کرد و یادآور شد که حضور ایشان در این مجلس ادبی نشانهٔ علاقه‌مندی نسبت به پاسداران زبان فارسی در هند است.

سپس سفیر محترم دولت اسلامی افغانستان سمینار را افتتاح کرد. وی ضمن اشاره به اهمیّت زبان و ادبیات فارسی در هند، خدمات استادان فارسی را جهت گسترش و توسعه زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین مورد تقدیر و تحسین قرار داد. ایشان پس از اینکه مختصری به خدمات ارزنده پدر خود جناب استاد خلیل الله خلیلی در شعر دری اشاه نمود ابیاتی از منظومهٔ آن مرحوم را قرائت کرد.

آنگاه جناب آقای سیّد باقر ابطحی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی در سخنرانی ارزشمند خود عوامل گوناگون ادبیات فارسی را بیان داشت و برای پیشبرد آن در هند

تأکید کرد و مجدداً یادآور گردید که مرکز تحقیقات فارسی برای هر گونه کمک و همکاری در زمینه پژوهش و تحقیق آماده است. سپس آقای پرفسور سیّد امیر حسن عابدی جلسه را جمع بندی نموده و خاطرات خود را دربارهٔ استاد خلیل الله خلیلی بیان داشت.

در ادامه جلسهٔ افتتاحیه جناب آقای پرفسور شریف حسین قاسمی از میهمانان خاصه از جناب آقای خلیلی و جناب آقای ابطحی و جناب آقای فاضل تشکر کرد.

در ادامه بعد از صرف چای جلسه مقاله خوانی به ریاست جناب آقای سیّد باقر ابطحی تشکیل شد. استاد محترم جناب آقای توفیق سبحانی استاد اعزامی به دانشگاه‌های دهلی، آقای علیم اشرف خان، خانم خورشید فاطمه حسینی و یک دانشجوی پیش دکتری به نام خانم فوزیه مقالات خود را راجع به موضوع‌های مختلف ادبیات فارسی در هند ارائه کردند.

در پایان سمینار ریاست محترم جلسه جناب آقای سیّد باقر ابطحی مقالات را جمع بندی نموده و نظر خود را دربارهٔ آنها ابراز نمود. آنگاه آقای پرفسور محمّد اسلم خان از میهمانان عالیقدر و شرکت کنندگان و دست اندرکاران سمینار و مقاله خوانان مراتب امتنان و تشکر خود را تقدیم داشت.

❐ سمینار یک روزه بارتیا انواد پریشد (انجمن ترجمه هند)

در روز شنبه ششم اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۶ (۲۶ آوریل ۱۹۹۷) سمینار یک روزه‌ای از طرف بارتیا انواد پریشد (انجمن ترجمه هند) در موزه ملّی هند برگزار گردید. در این سمینار آقای سیّد محسن میری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به عنوان میهمان خصوصی شرکت داشت. در آغاز جلسه آقای ستْ پال شارما مدیر انجمن ضمن تشکر و خوشامدگویی به میهمانان، هدف و انگیزه انجمن را از برگزاری این سمینار بیان کرد و اظهار داشت که انجمن ترجمه هند در سال ۱۹۶۴ م تأسیس شد و اکنون سی و سه سال

است که آثار و متون مختلفی را ترجمه و منتشر می‌کند. سپس آقای محسن میری با روشن کردن شمع سمینار را رسماً افتتاح کرد و ضمن سپاس از اهداف انجمن به روابط کهنسال فرهنگی ایران و هند اشاره نمود و اظهار داشت که "هند در آستانه پنجاهمین سال استقلال قرار گرفته است و از دوران گذشته تا این مدّت دو کشور ایران و هند با یکدیگر مناسبات حسنه‌ای داشته‌اند. وی بدین مناسبت به ملّت هند تبریک گفت و روابط بهتر و استوارتری را آرزومند شد".

بعد از آن برنامه سمینار به ریاست پرفسور سیّد امیر حسن عابدی استاد ممتاز دانشگاه دهلی آغاز شد. اوّلین مقاله سمینار توسط آقای دکتر محمّد اسلم خان رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی به عنوان «ترجمه‌های آثار فارسی از سانسکریت» ارائه شد. وی در مقاله خود به این موضوع اشاره کرد که دامنه ادبیات فارسی از شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات عرفانی حافظ شیرازی، رباعیات عمر خیّام تا آیین اکبری و اکبرنامه ابوالفضل، مثنویات و آثار امیر خسرو دهلوی کشید شده است، امّا ترجمه‌های فارسی آثار سانسکریت قلمرو ادبیات فارسی را گسترش داد و از این طریق فارسی به‌نوبه خود منت بزرگی بر گردن سانسکریت گذاشته و آثار گرانبهای آن را به شکل ترجمه حفظ کرده است. چنانچه ترجمهٔ فارسی بعضی از آثار سانسکریت هنوز وجود دارد که اصل آن از بین رفته است. پس از آن آقای اوصاف علی از مسئولان جامعهٔ همدرد، دهلی‌نو دربارهٔ اهمیت ترجمه و مسایل مربوط به‌آن سخنرانی کرد. وی گفت در ترجمه از زبانی به زبان دیگر، مترجم تا وقتی که به‌هر دو زبان کاملاً مهارت نداشته باشد، نمی‌تواند در ترجمه توفیق یابد. بعد از آن جناب آقای دکتر عبدالودود اظهر دهلوی از دانشگاه جواهرلعل نهرو راجع به‌اهمیت ترجمه سخنرانی خود را ایراد کرد و گفت که ترجمه‌های فارسی از آثار سانسکریت در هند مقام یک زبان برجسته و فراگیرتری را حاصل کرد. در پایان، ریاست جلسه جناب آقای پرفسور عابدی قسمت اوّل سمینار را جمع بندی نمود و خاطر نشان ساخت که بزرگترین

خدمت فارسی این است که اروپا را نسبت به آثار سانسکریت آشنا نمود.

دوّمین جلسه سمینار، به ریاست آقای دکتر نسیم اختر مدیر نسخه‌های خطّی موزه ملّی هند تشکیل شد. نخستین مقاله سمینار از خانم دکتر قمر غفار رئیس بخش فارسی جامعهٔ ملّیه اسلامیه با عنوان ترجمه‌های فارسی آثار هندی و سانسکریت و اردو بود. نامبرده به بعضی مسایل که در ترجمه داستانهای فارسی به زبان اردو وجود دارد، اشاره نمود و پیشنهاد کرد که در ترجمه از ضرب الامثال و اصطلاحات رایج استفاده شود. سپس آقای محمّد خان درّانی از آکادمی سانسکریت هند مقاله‌ای تحت عنوان «ترجمه انگلیسی گلستان سعدی» قرائت نمود. در پایان جلسه آقای دکتر نسیم اختر پس از جمع بندی مطالب اظهار داشت که بهترین سهم فارسی در هند ایجاد یک همبستگی و اتحاد ملّی است.



استدراک

۱- در مقالهٔ اینجانب به عنوان «بررسی پیرامون دیوان حافظ» که در ویژه‌نامهٔ حافظ قندپارسی (ص ۲۸۱) چاپ شده سهوی رفته است، نزهة المجالس به توسط دکتر محمّد امین ریاحی تصحیح و چاپ شده است. اینجانب اشتباهاً تصحیح و چاپ آن را به دکتر احمد رجایی منسوب کرده‌ام که برای آن پوزش می‌طلبم. باید عرض کرد که پیش از دکتر ریاحی سه دانشمند ایرانی از این کتاب استفاده نموده‌اند. نخست مرحوم محمّد علی فروغی که در تحقیق رباعی‌های اصیل خیام آن را پایهٔ کار خود قرار داد. دوّم مرحوم سعید نفیسی که در کتاب تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران فهرستی از نامهای شاعران نزهة المجالس را معرفّی کرد. بنده نیز در ضمن مقاله‌ای به اردو این کتاب را در مجلّهٔ تحقیق دانشگاه حیدرآباد پاکستان معرفّی کرده‌ام.

نذیر احمد

۲- به اطلاع خوانندگان محترم فصل‌نامهٔ قند پارسی می‌رساند، در مقالهٔ «نکاتی دربارهٔ عرفان حافظ» که در شمارهٔ قبلی «ویژه‌نامهٔ حافظ» چاپ شده، متأسفانه اغلاط چاپی وارد شده بود که بدین وسیله ذیلاً اصلاح می‌گردد:

ص ۶۷/س ۸ «سنخش»	درست آن	سخنش.
ص ۶۸/س ۲ «شیفته گان»	درست آن	شیفتگان.
ص ۶۸/س ۲ «به راستی»	درست آن	براستی.
ص ۶۸/س ۸ «حق»	درست آن	حقاً.



ص ۷۰/س ۲ «فتنه در عالم اوفتاد»	درست آن	فتنه چو در عالم اوفتاد.
ص ۷۰/س ۱۳ «پیروی عقیده»	درست آن	پیرو عقیدهٔ.
ص ۷۱/س ۱۱ «که در اختیار بروی من و تو نگشادند»	درست آن	که بر من و تو در اختیار نگشاد است.
ص ۷۲/س ۲ «آزاد است»	درست آن	آزادست.
ص ۷۴/س ۱۵ «متنبی»	درست آن	مبتنی.
ص ۷۵/س ۲ «۱۸/۳۳»	درست آن	۱۷/۱۳.
ص ۷۵/س ۳ «فرقان: ۲»	درست آن	۳۳/۳۸.
ص ۷۵/س ۶ «رضا به داده به ده»	درست آن	رضا به داده بده.
ص ۷۵/س ۱۴ «یعصی الله»	درست آن	یعص الله.
ص ۷۵/س ۱۴ «ضلالاً»	درست آن	ضلالاً.
ص ۷۵/س ۲۳ «زهد آنها»	درست آن	زهدانها.
ص ۷۶/س ۶ «چه خوبست و چه زشت»	درست آن	که خوبست و که زشت.
ص ۷۷/س ۲ «بماکسب رهین»	درست آن	بماکسبت رهینه.
ص ۷۷/س ۲ «آیه ۴۸»	درست آن	آیه ۳۸.
ص ۷۷/س ۱۰ «فعل»	درست آن	فهل.
ص ۷۷/س ۱۴ «یغیرو»	درست آن	یغیروا.
ص ۷۷/س ۱۴ «رعد/۱»	درست آن	رعد/۱۱.
ص ۷۹/س ۶ «متنبی»	درست آن	مبتنی.
ص ۸۰/س ۳ «محال»	درست آن	مجال.

سیّد باقر ابطحی

❊ ❊ ❊



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

۱- «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۱)، محرم الحرام ۱۴۰۶ ه/ شهریورماه ۱۳۶۴ ه‍.ش، بها: -/۵۰ روپیه.

۲- «پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند»، (ج ۲)، رمضان المبارک ۱۴۰۶ ه/ خردادماه ۱۳۶۵ ه‍.ش، بها: -/۵۰ روپیه.

۳- «عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا»، تحقیق پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ۱۳۶۴ ه‍.ش /صفرالمظفّر ۱۴۰۶ ه، بها: ۴۰ روپیه.

۴- فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال»، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ ه‍.ش /فوریه ۱۹۸۶ م، بها: -/۱۰۰ روپیه.

۵- «فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ ندوة العلماء، لکهنو»، فروردین‌ماه ۱۳۶۵ ه‍.ش/ آوریل ۱۹۸۶ م، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۶- «فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانهٔ ندوة العلماء، لکهنو»، مردادماه ۱۳۶۵ ه‍.ش/ ذی الحجّه ۱۴۰۶ م، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۷- «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ راجه محمود آباد»، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۶۶ ه‍.ش/ جمادی الثانی ۱۴۰۸ ه، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۸- «غزلیات حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۳ ه»، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ ه‍.ش/ جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ ه، بها: -/۶۰ روپیه.

۹- «دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۸ ه» ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ ه‍.ش/ جمادی الاوّل ۱۴۰۹ه، بها: -/۱۲۰ روپیه.

۱۰- «فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند»، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۶۷ ه‍.ش/جمادی الاوّل ۱۴۰۹ ه، بها: -/۱۰۰ روپیه.

۱۱- «شاه محمّد اجمل الهآبادی و ادب فارسی» تألیف دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲ م، بها: -/۲۰۰ روپیه.

۱۲- «محقّقین و منتقدینِ معروف زبان و ادبیّاتِ فارسیِ هند در قرن بیستم» تألیف دکتر آصفه زمانی، ۱۹۹۳ م، بها: -/۳۰۰ روپیه.

QAND-E-PARSI

Advisors

Prof. Nazir Ahmed
Prof. S.A.H. Abidi
Prof. A.W. Azhar

Editor

Prof. S.H. Qasemi

Published by

The Office of the Cultural Counsellor
Embassy of the I. R. of Iran
18, Tilak Marg, New Delhi-110 001, Ph: 338 3232-4

- Editing: .... Parviz Nayyeri
- Graphic & Design: .... Majid Ahmady
- Print Manager: .... M. Hassan Haddadi
- Composing: .... Abdur Rehman Qureshi
- Printed at: .... Pressworks, 30, Parking Centre, Mall Road, Delhi 110 054, Ph: 291 7217



No. 12, Autumn 1376

September-December 1997

The Office of the Cultural Counsellor

Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi

دریای اسمار

(ترجمهٔ کتا سرت ساگر)

قطع رقعی،

تعداد صفحات ۶۱۰

سال انتشار:

بهمن ۱۳۷۵/فوریه ۱۹۹۷

ناشر: مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت

جمهوری اسلامی ایران دهلی نو



کتاسرت ساگر نام مجموعه‌ای است از داستانها و روایات کهن هند که از نظر دارا بودن نکات آموزنده و دقیق فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی در ردیف اثر به یاد ماندنی کلیله و دمنه قراردارد. ویژگی این اثر مهم موجب شد تا نظر خاور شناسان و پژوهشگران غرب بدان معطوف گردد تا جائیکه از طرف یونسکو جزء آثار بزرگ و مشهور جهان همراه با توضیحات و حواشی مفصل چاپ و انتشار یافت. این اثر داستانی برای نخستین بار در عهد جلال الدین محمد اکبر بزرگ ترین پادشاه گورکانی هند توسط خالقداد عباسی از سانسکریت به زبان شیوای فارسی گردانیده شد و سپس به همت دو محقق سرشناس هند زنده یاد دکتر تارا چند و آقای پرفسور عابدی تصحیح و اخیراً از سوی مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به مناسبت پنجاهمین سالگرد استقلال هند و هیجدهمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران چاپ و منتشر گردید. امید است این اثر ارزشمند مورد توجهٔ اندیشمندان و اساتید دو کشور هند و ایران و تمامی علاقمندان به زبان فارسی قرار گیرد.



No. 12, Autumn 1376

September-December 1997

● Chief Editor

Seyed Bagher Abtahi

Director: Persian Research Centre

● Editor

Prof. S.H. Qasemi

The Office of the Cultural Counsellor

Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi